SHERWANI (Riaz Ahmad).
Ehwal-o-Aasar-e Mulla Mohammad
Tahir Ghani Kashmiri.

دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات

پایان نامه

برای دریافت درجهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی

موضوع

احوال و آثار و سبک اشعار ملا محمد طاهر غنی کشمیری

استاد راهنما

جناب آقای دکتر حسین خطیبی

نگارش

ریاض احمد شروانی

سال تحصیلی ۱۳۴۳ ـ ۴۴

فهرست مندرجات

فصل پنجم بررسي اشعار غني و سبک آن

" " " " " " " " "

پیشگفتار

یاد دارم که در عنفوان شباب که نهال جوانی را طراوتی بود و نشاط و طرب که خاصه آن عهد است رخ مینمود از سرچشمه دانش اندك مایه برگرفته و از فیضان آن عین الحیوة ذوقی و شوری در دل و جان حاصل آمده بود ، در یکی از سنوات طبق عادت معمول و طریق مسترون در تعطیلات تابستان که تابش آفتابش تاب ستان بود از شهر و دیار خود رخت برگرفته بودیم و در نزهتگاههای آن حوالی رحل اقامت افگنده و بدانجا در کنف حمایت و ظل عنایت خال مادر گرامیم رحمه الله بسر میبردیم . آن فقید را از ادب و دانش بهره وافی و از معرفت و بینش نصیبی کافی بود و بمانند سایر نجبا و کرام آن عهد هندوستان با زبان پارسی علاقتی داشت و همواره با کتب ادب و حکمت و عرفان آن زبان مانوس بود و باشعار و امثال پارسی استشهاد میجست و آنچه میخواند و مطالعه میکرد بکار میبست و در عمل بدان مواظبت مینمود تا قدمی از صراط المستقیم فرا تر ننهد و از جادهٔ تقوی و راستی دور نیفتد . من بنده که در آن عهد دوران تحصیلات ابتدائی را بپایان رسانیده بود و تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بودم بیش از پیش مورد عطف و عنایت جنابش واقع شدم و مرا باستادی از مشایخ قدیم بسپرد تا پارسی بیاموزم و من نیز هر بامداد بمکتب میشدم و در کنار آن استاد زانوی ادب بزمین زده بقرائت و کتابت کتب ادبی پارسی میپرداختم و اوقاتی را نیز که در خانه بسر میبردم از تحسین و تشویق و ملاطفت آن بزرگوار محترم طاب ثراه برخوردار بودم و از بحر دانش و ادبش جرعه نوش . روزی درمیان اشعاری که بعنوان سرمشق از بهر من نوشته بود از خامه اش این بیت تراوید —

بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است پای بوس سیل از پا افگند دیوار را

و بر لفظ مبارکش گزشت که از "غنی کشمیری" است . این بیت و نام گوینده اش از آن هنگام بمصداق " العلم في الصغر كالنقش في الحجر " در لوح دلم نقش بست و این نخستین بار بود که گوشم با اسم شاعری غنی نام آشنا میشد . ازآنگاه باز که اندك اندك بگلستان ادب فارسی ره یافتم و توانستم مشام جان را با ازهار و ریاحین آن بیشتر معطر کنم و با غنی که هنوز آن بیت حکمت آموز شدر سراچه دل طنین افگن بود پیوند محبت استوار گردانم و با مطالعه اشعار و احوالش با آن گنج شایگان آشنا تر گردم . این علاقت و پیوند همچنان میبود تا این زمان که توانستم از خوض و غور در بحر زخار دیوان آن گرانمایه شاعر گوهری چند بر حسب قدرت و توانائی فراچنگ آرم و با ترجمه احوالی از او آنها را بیك سلك کشم و رساله حاضر را

فراهم آرم و قدر آن شاعر بلند مرتبت و سخنور کشمیر را حتی الامکان بشناسانم ·

ناگفته نماند که اگر در این طریق عنایات و الطاف اساتید کرام و اعانت و امداد حضرتشان نبود هرگز بدین کار دست نمی یازیدم که عدم بضاعت و صلاحیت از موانع این راه بود و همانا ارشاد استادان گرامی و یاران مشفق زاد و راحلهٔ این طریق صعب گردید خاصه استاد گرانمایه ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبی که این بنده هماره مشمول و مخصوص عنایات عمیمه حضرتشان بود اکرام را باتمام رسانیدند و رهنمایی مرا درین راه پذیرفتند و بر این بنده است که سپاس بیحد و ثنای بیعدد خود را تقدیم حضرتشان دارد ·

و بایسته است که از دوستان گرامی که در تالیف و تدوین این نامه با راقم سطور مساعدت و معاونت داشته اند تشکر نمایم خاصه از آقایان احمد طاهری عراقی و شمس الدین احمد کشمیری که با مشاورات و بیان نظریات خود بنده را یاری کردند و نیز آقایان محمد اسلم خان و حکیم الدین قریشی و عبد القادر هاشمی و سید مرتضی موسوی که در تهیه منابع و ماخذ و نقل بعضی مطالب نگارنده را معین بوده اند و همچنین خانم صدیقه جوادی و آقای جگدیش رای اهلووالیا که در تحریر این رساله سعی بلیغ فرمودند شکر و سپاس گزارم ·

در پایان ذکر این نکته را لازم میشمرد که با مایه اندک و ضیق وقت و قلت ماخذ و منابع لازمه آنچنان که در خور شاعر نامدار کشمیر بوده نتوانست قدر اورا بشناساند و مسلما نقایص بسیار و زلات بیشمار در این نامه افتاده است و رجاء واثق بنظر انور اساتید عظام و خوانندگان کرام است که از آنها دیده پوشند و از خطایایش درگذرند و بعین الرضا بدان درنگرند ·

فصل اول

مختصری درباره جغرافیای کشمیر وتاثیر مناظر طبیعی وآب وهوای آن در طبع شاعر

کشور پهناور هند ازهرحیث مظهر تنوع ونمونه بارز وحدت در کثرت میباشد مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف فرهنگهای متنوع وزبانهای گوناگون میباشند . طبیعت نیز این خاک پهناور را ازتمام مزایا ونعمتهای جهانی سهم فراوانی اعطاء کرده است - این کشور بزرگ که بیشتر به یک شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقی است که ازلحاظ آب وهوا مناظر طبیعی وضع جغرافیائی کاملا" بایکدیگر متفاوت بل متغایراند . کشمیر که ازقرنهای متمادی قسمتی ازهند بوده منطقه ایست وسیع وپهناور که دست طبیعت چون مشاطه ای ماهر آن سرزمین را بازیبائی وجمال غیر قابل وصف زینت داده است . این خطه در دامنه کوههای پربرف قرارداردکه مانند پاسبانان کهنسال لباس سفید دربرکرده آماده نگهبانی هستند . این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور ازبرف است ازسلسله جبال معروف همالیا یعنی" خانه برف" میباشد . وادی کشمیر بادرازای ۱۲۸ کیلومتر وپهنای تقریبا" ۴۰ کیلومتر درمیان این کوههای سرفلک کشیده قرار دارد . این قطعه زمین باعظمت طبیعی وخداداد و مرغزارهای سرسبزوکشتزارهای زعفران وجنگلهای انبوه ودریاچه های آرام وباغهای خوش آب وهوا وچنارهای باشکوه وآبشارهای خروشان وچشمه سارهای ولوله انگ همواره الهام بخش ساکنین وجهانگردان بوده وهست .

چگونگی بوجود آمدن کشمیر واساطیر هند دراینباب

هندیان راددرباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیر وافسانه های است وچنانکه بعدا" باز خ نمود این داستان ها بافرضیه های علمی زمین شناسی نیز مطابقت دارد - برطبق این اساطیر ملیون ها قرن پیش این وادی بشکل یک دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت . ربةالنوع شکتی (SHAKTI که مظهر شیوا (SHIVA) یکی ازخدایان ثلاثه هند واست درمحلی بنام ستی سرك دریاچه ستی) بشکل آب زلال مصفی ظاهر گردید . بعد ازمدتی یکی ازاهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعنی آب آفرید) بر این دریاچه تسلط یافت وباپیروان ومریدان خود وضع آشفته ای درجوار این دریاچه بوجود آورد - روزی کشپ (KASHAP) نوه برهما (خدای آفریننده ونشانه دارنده ویکی ازخدایان ثلاثه هند و ازجنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالند را (واقع دراستان پنجاب) قدم نهاد ومتوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است کشپ درصدد نابودن آن اهریمن برآمد وبرای رسیدن این منظور بعبادت و ریاضتهای مذهبی پرداخت تا مگر بتواند توجه خدایان رابخود جلب

ازآنها برای موفقیت د راین کاراستمداد بطلبد ـ زحمتهای کشپ بثمر رسید وبعد از ریاضات شاقه وطولاني خدایان ثلاثه (برهما ـ وشنو وشیوا) بر اوظاهر گردیده وعده کمک به اوداد ند ـ قبل ازین ایندرا

INDRA خدای رعد وباران بکمک همدستان خود برای نابودی وازبین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفر ازمریدان اورا کشته بود وآنهائیکه ازدستش فرار کردند زیر آب دریاچه مخفي شدند ـ کشپ با کمک وشنو VESHNU بجنگ اهریمن درآمد . این اهریمن از ترس وشنو زیر آبها ناپدید گردید ولي وشنو بشکل گرازنر قوی الجثه (که به زبان سانسکریت وراهه VRAHA میگویند) درآمده باید ضربه شدید شگاف بزرگي درکوه بوجود آورد که درنتیجه آب بجریان درآمد ودریاچه خشک گردید واین محل باسم وراهه مولا VRAHA MULA (بارا مولا (۱) امروز) معروف شد . اهریمن مخوف چون نمیتوانست باقوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلي که اکنون شهرسرینگر واقع است پناه برد ولي بالاخره دستگیر وکشته شد و پیروان او که جان ازدست سربازان خدائي بسلامت بردند بمحل های دور ودراز فرارکردند ـ دیری نگذشت که حوزه خشک شده آباد گردید ولي چون زمستان فرامیرسید مردم بعلت سرمای غیرقابل تحمل بسوی جنوب بحرکت درمیآمدند واهریمنان دومرتبه براوضاع مسلط مي گشتند.سالي ازسالها برهمني درغاری پناهنده شد وتصمیم گرفت درطول زمستان همانجا بماند ولي چون زمستان سررسید واهریمنان براین وادی تسلط یافتند برهمن سالخورده را دستگیر کردند وآزار دادند وسپس به محلي بنام نیل ناگ (چشمه سار نیلي) برده درد ریاچه ای غرق نمودند ـ این برهمن پارسا چون به ته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسر کشپ دید ـ بحضور او باریافت ود استان مصایب وآلامي که ازدست اهریمنان دیده بود برای او باز گفت.نیل ناگ بکمک او پرداخت وکتاب مقد سي را بدو داد تا پیروی ازدستورهای آن کتاب مردم را ازایذا وآزار عفریتان محفوظ دارد . این برهمن پس از بازگشت بوادی اصول ومباني آن کتاب رابمردم آموخت ودرنتیجه آنها توانستند درزمستان نیز دروادی کشمیر زندگي کنند وازدست عفریتان محفوظ بمانند ـ وبدین ترتیب این قطعه زمیني که تاکنون جایگاه دیوان وعفریتان بود به آبادی انساني مبدل گردید .

تطبیق اساطیر با شواهـــــد علمي زمین شناسي

داستان بوجود آمدن وآبادی کشمیر بنحوی که درفوق گذشت ظاهرا افسانه ای بیش بنظر نمي آید ولي تحقیقات ابتدائي وپژوهش های علمي زمین شناسي باوقایع این داستان تطبیق میکند ونشان میدهد که حوزه کشمیر درزمان پیش ازتاریخ یک دریاچه وسیعي بوده است وصخره سنگ ریگي که درغرب وادی قرارداشته درنتیجه طوفان وسیل وتغییرات بزرگ روی زمین سائیده شد وشکاف برداشت . همچنین دره موسوم بـــه

(۱) بارا مولا شهریست کوچک که در۳٤ میلي سرینگر پایتخت استان جمو وکشمیر به ارتفاع ٥١٠٠ پا واقع است.

بارامولا نیز د رنتیجه ریزش مداوم آب عمیق تر گردید وآب این د ریاچه ازین راه بطرف پائین جاری شد ولي این کارکه نتیجه ٔ تغییرات طبیعي بود ، آهسته ود رمدت طولاني صورت پذیرفت وشاید صدها سال گذشت تا آب د ریاچه تخلیه وخشك شد وبرای آباد ی وکشاورزی حاضر وآماده گردید ۰ د رآن زمان هوای این منطقه که د رکنار کوههای پربرف قرارداشت آنقد رسرد بود که زندگي کرد ن د رآنجا امکان پذیر نبود فقط د رتابستا ن چراد رنشینان د رین منطقه بسر میبرد ند وهمینکه فصل زمستان فرامیرسید بسوی جنوب رهسپارمي شد ند ولي باگذشت زمان وسپری شد ن مدتي د راز هوای این منطقه روبه اعتد ال گذاشت ووادی کشمیر مناسب زندگي گردید وبتد ریج اجتماعات انساني د رآن تشکیل شد وآنان بکشاورزی ودیگر امور حیاتي پرداختند ۰

علت نام گـــذاری آن سرزمین بکشمیر

د رعلت نام گزاری این قطعه زمین به کشمیر نیز اختلاف زیاد وجود دارد — بعض افسانه ای که ذکر گردید چون کشپ قهرمان د استان برعفریت مخوف پیروز شد واین قطعه زمین آباد گردید اسم آن رابـــه افتخار نجات د هنده اش " کشپ مر " نهادند که مرکب است از اسم قهرمان "کشپ" وپسوند (مر) که بزبان سانسکریت معني محل ومقام دارد واین اسم بمرور ایام وکثرت استعمال به کلمه کشمیر مبدل گردید ۰(۱)

انسایکلوپید یا بریتانیکا د رضمن کشمیر میگوید " د رهمان ابتدا اسم این سرزمین را بزبان سانسکریت کشمیر گذاشتند ۰ قدیمي ترین ساکنان کشمیر بقول راج ترنگیني RAJTRINGINI مردماني بودند باسم ناگا (که بمعنای ماراست) نژاد های دیگری که د راین سرزمین وکوهستانهای همجوار آن زندگي میکردند ئاندهاری کاسا ود رادها نام دارند واحتمال میرود واژه " کشمیر" از نام "کاسا" ها گرفته شده باشد — مهابهارتا اساطیر هند ی کاسمیرا ود رادها را ازنژادهای کشاتریا KSHATRIA (جنگجو) شمال هند بشمار میآورد ۰(۲)

د کتر صوفي د رکتاب خود بنام کشمیر د رباره نامگذاری کشمیر چنین مینویسد " اسم سابق ستي سر باسم کاسمیرا مبدل گردید ومعني آن قطعه زمیني است که آب (کا) آن بوسیله باد (سمیرا)خشك شده باشد عقیده ٔ دیگر اینست که کلمه کاسمیرا لغتي است ازلهجه براکریت ۰ PRAKIRIT این واژه که ازدو جزء کاس(یعني فضا) ومیر(یعني کوه) مرکب شده معني فضای بین دوکوه میدهد وچنانچه به موقعیت جغرافیای

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول تالیف پیر غلام حسن کویهامي ص ۵۲ — ۵۳

(۲) Encyclopaedia Britannica I4th Edition vol XIII page 290

این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرف در میان کوههای بلند قرار گرفته است.

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمي است که ساکنین آنجا بعلت سکونت نژاد "کش" به آن سرزمین داده اند ـ کش‌ها یکي ازقبایل سامي بوده که شهر کاش در بخش بخارا (در راه سمرقند وبلخ) که اکنون باسم "شهرسبز" معروف است وشهر کاشان در ایران وکاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند ودر اینصورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل آن "در "کاشان" و "فر" در "کاشغر" پسوند مکان ـ ولي این عقیده هنوز کاملاً محقق نشده است وفقط سرلوکاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزک بابری (ترجمه انگلیسي) ذکر کرده است (١).

در اسماء بلاد وقراء غیر ازکاشان وکاشغر که فوقاً گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالاً باجزء نخست "کشمیر" یکي است مانند "کاشان" (ازشهرهای ترکستان) (٢) و "کاشان" (ازشهرهای ماوراءالنهر) (٣) وکاشکن (ازقرای بخارا) (٣) و "کاشکان" (ازقراء کازرون فارس) (٤) وکاسن (از قراء ماوراءالنهر)(٤) و کشفل (ازقراء آمل طبرستان) (٥) وکشمر (ازقراء نیشابور) (٦) وکشمر (ازبلاد ترکستان) (٧) که "آنرا کشمي نیز گفته اند" (٨) بهر حال کشمیر اسم قدیمي است وتجزیه وتحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث واختلاف زبان شناسان میباشد. منابع ومراجع خارجي ازابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط باسم کشمیر یاد کرده اند وبقول دکترستین (DR. STEIN) دانشمند بزرگ انگلیسي که تحقیقات زیادی درباره کشمیربعمل آورده میتوان بادلایل ومدارک استعمال کلمه کشمیررا از ٢٢ قرن پیش جستجو کرد ولي خود این اسم خیلي بیش ازآن قدیمي تراست. ساکنین کشمیر خاک خود را کشیرومردم وزبان خود راکاشور یاکوشور میگویند وظاهراً هردوکلمه باتغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

---

(١) کشمیر ـ دکتر صوفي غلام محي الدین جلد اول ـ ص ١٢ KASHIR Vol I, p. I2

(٢) معجم البلدان طبع بیروت ج ٤ ص ٤٣٠ ـ صفي الدین عبدالمومن بغدادی درمراصد الاطلاع علي اسماء الامکنةوالبقاع (طبع ١٣٧٤ ج ٣ص ١١٤٣) ذیل "کاسان" نویسد : من قری کازرون بفارس".

(٣) معجم البلدان ج ٤ص ٤٣ ومراصد الاطلاع ج ٣ ص ١١٤٣

(٤) معجم البلدان ج ٤ص ٤٣٠

(٥) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦٢

(٦) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦٣ درمراصد الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است.

(٧) نزهت القلوب: حمداله مستوفي طبع دبیر سیاقي ص ١٧٥ وفرهنگ آنند راج طبع تهران (ج ٣ ص ١١٦٣)

(٨) فرهنگ انجمن آرای ناصری .... مولف افزاید "گمان آن است مخفف کشمیر باشد"

ثاه شعرای ایران کشمیر رابصورت " کشمر " تخفیف کرده اند وپیداست مراد ازآن غیراز " کشمر " از شهرهای ترکستان است چه هیچیك ازاوصاف معدوده با " کشمر " ترکستان مطابق نیست وخاص کشمیر است٠ خواجوی کرمانی گوید :

شه آسمان قدر دریا دل آنکو زسهمش همه چین وکشمربلرزد (١)

ونیز گوید

همنشین ماهرویان ختاوخلخم همدم نسرین بران قندهاروکشمرم(٢)

موقعیت جغرافیائی

وادی کشمیر که جزوی ازاستان جمو وکشمیر درشمال هند میباشد دارای دوبخش است٠ بخش اول بنام آننت ناگ وبخش دوم باسم بارامولا معروف میباشد ـ مساحت این وادی درحدود ٥١٢٠ کیلومتر مربع است که تقریبا " یك سوم خاك سویس میباشد ٠ این وادی بیضوی شکل خوش آب وهوا درحدود یك میلیون ونیم جمعیت دارد وگذشته ازاهمیتي که این وادی ازلحاظ مساحت وجمعیت دارد از حیث زیبائي وتنوع ووجود مناظر بدیع ومرایای دلکش عدیم النظیر وبي مثال است: بنظر والتر لارنس اگر سیاحي ازفلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید درارتفاع هرصد پا با گل وگیاه وهوای مختلف روبرو میشود ودرمسافت کوتاه ٤٥ کیلومتری ازهوای گرم وسوزان به منطقه سرد وخوش آب وهوا میرسد ٠(٣)

وادی کشمیر باوجودیکه ارتفاعش بین ١٥٨٥ و ١٨٢٩ متر ازسطح دریاست ولي هوای آن مانند سایر جاهائیکه درین ارتفاع قراردارند سرد وزننده نیست وعلتش آن است که دورادور این قطعه زمین کوههای بلند ومرتفع وجود دارند که آنرا ازهوای سرد شمالي وبادتند وسوزان جنوبي محفوظ ومصئون میدارد ـ کوههائی که گرد این وادی حصار کشیده اند تقریبا " از ٨ هزار تا ١٧ هزار پا ارتفاع دارد ـ درجه حرارت سرینگر که درقلب کشمیر قراردارد ازماه ژانویه تامیانه فوریه (ازنیمه دیماه تاآخر بهمن) ٣٥ درجه فارنهیت وازماه ژوئیه تانیمه اوت (ازوسط تیر ماه تاوسط شهریور) ٨٠ درجه میباشد ٠ فصل پائیز ازسایر فصول سال زیباتروددلکش تراست ـ ودراین فصل هواصاف وآفتابي است ولي شبها قدری خنك وروح پرور میباشد

---

(١) دیوان خواجو مصحیح سهیلي خوانساری ص ٢٤

(٢) ایضا " ص ٨١

(٣) The Valley of Kashmir, Walter R. Lawrence, Oxfor University Press I895, pages I3-I4.

در ماه زمستان بسختي سرد میشود و حتي پستترین نقاط وادی کشمیر پربرف بوده ودرآن حال نیز جلوه ای فریبنده وزیبا دارد .

مــردم کشمیر ومختصات آنهــا

مردم کشمیر باچشمان درشت وآبي بیني بلند وباریک قامت موزون واعضای متناسب دارای مختصاتي هستند که آنها راازمردم ونژادهای دیگر مشخص میسازد وتوجه دیگران را بخود جلب میکند . سیاحان خارجي بویژه اروپائیانیکه ازقرن شاهزدهم پا به این وادی گذاشتند عقیده آنها براینست که کشمیریان با یهودیان ویابایکي ازاقوام عبری نژاد رابطه نزدیکي داشته اند . (١)

مردم کشمیر هنرمندان وصنعتکاران نیکي هستند ودرامور کشاورزی ـ باغباني ـ بستانکاری مهارت دارند ـ کشمیریان علاوه برصنعت شالبافي که درتمام دنیا شهرت دارد . درکارهای دستي دیگرچون قلم زني روی چوب ویاظروف نقره ومس وبرنج وغیره توانا وماهراند . آنان نیز چون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر وتنگ ستي بسر میبرند وبقول شاعر :

ندیدم دربسیط دهر هرگز   هنرمندی چواو محتاج ناني

فرنسیس برنیر سیاح معروف فرانسوی درکتاب سیاحتنامه خود مینویسد : " کشمیریان مردمان بذله گو نکته سنج وزیرکي هستند ونسبت به سایر هندیان باهوشتراند . درشعر وعلوم ازایرانیان دست کم نــدارند ودرعین حال اشخاص زحمت کش ~~وستعد~~ مستوری باشند ~~میباشد~~ . (٢)

نویسنده دیگری بنام ژرژفورستر که دراواخر قرن هجده باین سرزمین مسافرت کرد عقیده دارد که مردمان کشمیر اشخاصي با روح وپرنشاط هستند وبه خوشگذراني متمایلند ـ هرکشمیری هرقدرهم که فقیر وبینوا باشد وقتي اندک پولي بدست آورد بیدرنگ باد وستان وآشنایان بطرف دریاچه روی میآورد وتا آخرین درم آن را باد وستان بعیش وعشرت صرف میکند . (٣)

کشمیریان طبعاً " متمایل به تصوف وعرفان ومردمان باذوق ومتخیل هستند واین خاصیت به علت محیطي است که درآن زندگي میکنند . کوههای پربرف ـ رود خانه ها وچشمه سارهای مصفــــــي

---

(١) کشمیر جلد اول تالیف دکتر صوفي غلام محي الدین ـ دانشگاه پنجاب ـ لاهور ـ ١٩٤١ ص ١٦

(٢) Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford University Press, 1914.

(٣) Journey from Bengal to England through the northern part of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by the Caspian Sea, Forstar George, London, 1808.

وگوشه های ساکت وعاری از هیاهوی دنیوی که در این وادی بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری و شعر دوستي د رآنان میکند. این وادی زیبا و آرام مهد مقدسین و مردم تارک الدنیا و یوگیهائیکه به ریاضتهای شاقه میپرد ازند بوده است. مذهب بودائي که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعني برای مدت هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت و اصول و فلسفه ودانتا و تعلیمات تصوف اسلامي که از راه ایران در این اقلیم پا گذاشت ـ عواملي بوده اند که یکي پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه وعرفان ریخته ویا در ترویج و تشدید آن کمك کرده اند . ساکنین این سرزمین همیشه در عقاید مذهبي خود راسخ و متعصب بوده وحتي راه افراط پیموده اند باین معني که با تقلید کورکورانه از مباني و اساس دین دیده پوشیده اند و بخرافات چون فالگوئي وغیب گوئي و تعبیر خواب و طلسم و جادوگری معتقد میباشند .

زنان کشمیر از زیباترین زنهای دنیا بشمار میروند . آنان دارای رنگ سرخ و سپید چشمان سیاه گیسوان مشکي و دراز قامت بلند و قیافه جذابي میباشند. حسن و زیبائي کشمیر و کشمیریان الهام بخش شعراء و بالاخص شعرای فارسي زبان بوده است چنانکه خواجه شیراز فرماید ـ

به شعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند   سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

و ملا ظهوری حسن خدادادکشمیریان را چنان محبوب و مقدس میشمارد که بدانان سوگند یاد میکند ـ

به ترکان غارتگر صبر و هوش   به کشمیریان ملاحت فروش

و شاعر ما ملا طاهر غني کشمیری اظهارات ظهوری را تائید میکند و میگوید ـ

کشمیر از صباحت روشنگر جمال است   حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است

یکي از مختصات اهالي کشمیر صلح جوئي و آرامش طلبي آنانست و این خود از نتایج تعالیم سودمند مذاهب و طرایق بزرگ خاصه تصوف در این سرزمین است.

کشمیر بسبب ارتباط قدیمي با هند دارای تمدني است که در نتیجه اختلاط فرهنگهای بودائي و هندوایزم و اسلام بوجود آمده است. در این وادی بهشت آئین که جزوی از خاك هند است اکثریت مردم بر دین اسلام اند و تعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ درصد نیست ولي هماهنگي در طرز زندگي لباس خوراك و رسوم وسنن اجتماعي وحتي طرز فکر و نوع اندیشه چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیك گردانیده است که کس را قدرت تشخیص هند و از مسلمان و مشرك از موحد نیست. گذشته ازین کشمیریان مردماني با استعداد اند و در تمام زمینه های ادبي و هنری کارهای نمایاني انجام داده و اشخاص برجسته ای باجتماع بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده و جاوید خواهد ماند .

کشمیر و شاعران ایران

زیبائیهای که نقاش طبیعت د رواد ی کشمیر نمود ه است و بد ایع و غرایبیکه از فلك صورتگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را د ر جمال و زیبائي شهره آفاق گرد انید ه و از فرط صفا و خرمي ضرب المثل خاص وعام ساخته است. شاعران ایران از د یرباز کشمیر را به زیبائي و د اشتن زیبایا ن ستود ه اند ولي گنجاند ن اقوال تمام سخنوران د رباره کشمیر د رین وجیزه موجب اطناب و اطاله کلام شود بنابرین د ر این مقام فقط برای نمونه بنقل قول برخي از اساتید متقد م و متاخر ووجه بیان و مقال آنان میپرد ازیم.

شاعران ایران بعلل چند از ایران یاد کرد ه و اوصاف خاص برای آن برشمرد ه اند و از جهاتي مختلف کشمیر نزد آنان شهرت د اشته است که ذیلا برخي از آنها را میشماریم.

۱) چنانکه مید انیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکر کشید و بد ین مناسبت شعرای د ربار وی اشعاری سرود ه اند و از آنجمله فرخي سیستاني است که قصاید ی د ر اغراء محمود بفتح کشمیر د ارد و از جمله قصید ه ایست بمطلع=

هنگام گل است ای بد ورخ چون گل خود روی   همرنگ رخ خویش بباغ اند ر گل جوی

که د ران میگوید

ما را ره کشمیر همي آرزو آید   وقتي ره غــزو آید و هنگام تکاپوی
گاهست که یکبــاره بکشمیر خرامیم   ازد ست بتان پهنه کنیم از سر بت گوی(۱)

و د ر اکثر مواضع د یوانش هرجا که از کشمیر نامبرد ه از لشکر و فتح و ستد ن و جهانگیری سخن بمیان آورد ه چنانکه د ر مدح امیر ابو احمد محمد بن محمود غزنوی گوید

باش تا با پد ر خویش بکشمیر شوی   لشکر ساختهٔ خویش بکشمیر بری (۲)

و د ر ستایش عضد الد وله امیر یوسف گوید

او همان است که پیش تو ستد   د رهٔ کشمیر از لشکــر رای (۳)

و نیز د ر قصید ه ای د یگر د ر مدح همان امیر گوید

آن میر جهان گیر که با لشکر کشمیر   آن کرد که باکبك کند باز شکاری (٤)

د یگر از شعرای که بعنوان "فتح" از کشمیر یاد کرد ه اند قاآني است که د ر قصید ه ای د ر مدح قهرمان میرزا حکمران آذ ربائیجان گوید

باش تا عزم مملکت گیــرش   فتح کشمیر و قند هار کند (۵)

---

(۱) د یوان فرخي سیستاني مصحح د بیر سیاقي تهران ص ۳٦٥ (۲) ایضا ص ۳۷۸ (۳) ایضا ص ۳۸۸
(٤) ایضا ص ۳۹۱ (۵) د یوان قاآني مصحح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳٦ ص ۱۷۷

۲) دیگر موضوعاتیکه شاعران دربارهٔ کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابی و آبادانی و خرمی است چنانکه قاآنی در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر خان سروده است گوید

بویژه اکنون کز عدل حکمران جهان　　شد ست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۱)

۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبارویان پری پیکر و ماهرخان دلبر که بوجوه مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (۲)　فرخی گوید

تا ز کشمیر صنم خیزد و از تبت مشک　　همچو کز مصر قصب خیزد و ازطایف ادیم (۳)

منوچهری راست — بیار ای بت کشمیر شراب کهن پیر　　بده پر و تهی گیرکه مان نیک نهرد است (٤)

قطران تبریزی گوید — ای بخوبی بربتان کابل کشمیر میر　　ماندم ازبس کاوری در وعده ها تاخیر خیر (٥)

امیر معزی گوید — پیام دادم کزروی زرد و ناله زار　　بزر و زیر همی مانم ای بت کشمیر (٦)

خواجو کرمانی گوید — دامن خرگه برافگن ای بت کشمیر　　سرو قبا پوش و آفتاب جهانگیر (۷)

و مولانا جامی فرماید — ز کشمیری بتان دین براند از　　دلم بتخانه کشمیر گردد

ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش و روی مه جبینان و پریچهرگان بکشمیر

امیرالدین اخسیکتی گوید — راغ از تو پر از متاع خرخیز　　باغ ازتو پر از نگار کشمیر (۸)

قطران تبریزی گوید — نقش چو رویش ندا شتند بکشمیر　　سرو چو قدش نکاشتند بکشمر (۹)

و شیخ اجل سعدی فرماید — آن کیست که میرود به نخچیر　　پای دل دوستان به زنجیر
همشیوه جادوان بابل　　همشیره گلرخان کشمیر

امیر معزی گوید — بلند قامت ایشان چو سرو در کشمر　　بدیع صورت ایشان چو نقش در کشمیر (۱۰)

قاآنی گوید — باقامت یاری چو تو گیتی همه کشمر　　با چهر نگاری چو تو عالم همه کشمیر (۱۱)

نیز اوراست — عشوه یک کابل سماع و غمزه یک بابل فسون　　نازیک شیراز شوخی چهره یک کشمیر فن (۱۲)

ج) جادوی کشمیر — فقط در کلام شیخ عطار مشهود شد که گوید —

نرگس جادوت دل من ربود　　گفت که این جادوی کشمیر کرد (۱۳)

---

(۱) دیوان قاآنی ص ۳۶۹ (۲) سابقه بت پرستی کشمیریان و وجود بتخانه های آن دیار را نبایید از نظر دور داشت (۳) دیوان فرخی ص ۲٤٥ (٤) دیوان منوچهری مصحح دبیر سیاقی تهران ۱۳۲٦ ص ۱۷٥ (٥) تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی مصحح محمد عباسی تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (٦) دیوان معزی باهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷ (۷) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳٦ ص ٦۸ (۸) دیوان اثیرالدین اخسیکتی مصحح رکن الدین همایونفرخ تهران ۱۳۳۷ ص ٦۹ (۹) احوال و اشعار رودکی سعید نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ٦۷۹۱ (۱۰) دیوان معزی ص ۲۰۸ (۱۱) دیوان قاآنی ص ۳٤٤ (۱۲) ایضا ص ٥۸۰ (۱۳) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲٦

٤) در کلام بعضي سخنوران کشمیر بعنوان نقطه ای بعید بل آخرین حد جغرافیائي یاد شده است چنانکه امیر

امیر معزی در مدح سنجر گوید ـ

ور به کشمیر برد حاجب تو تاختني　　اوفتد زلزله در جان امیر کشمیر (۱)

و نیز در قصیده دیگر گوید ـ

آثار اوست از حد کشمیر تا بروم　　اخبار اوست از در چین تا به قیروان (۲)

و خواجو کرماني در مدح خواجه زین الدین علي گوید ـ

موجب حکم ترا مطاوع و منقاد　　از در کشمیر تا نواحي طمغاج (۳)

و قاآني در مدح محمد شاه غازی گوید

از سطوت تو ویله به خوارزم و بخارا　　از صولت تو مویه به کشمیر و لهاور (٤)

و نیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید ـ

ازچار طرف توپ دژ آهنج ز خاکش　　درچار محل چار که آورده فراهم
یک کوه بخوارزم و دگر کوه بکرمان　　یک کوه بکشمیر و دگر کوه به دیلم (٥)

و نظامي گنجوی گوید ـ

یکي گفتا که در اقصای کشمیر　　نباشد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خوبرویان آن زمین است　　بخوبي رشك فردوس برین است

مناظر طبیعي و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعي و زیبا بس غني است (٦)۰ چمنزارها و گلستانهای پر گل و ریحان و درختان سرسبز و خرم و جنگلهای انبوه و درهم و آبشارهای خروشان و نغمه سارها و نوای بلبلان در کشتزارها در هر گوشه کشمیر بچشم میخورد۰ این مناظر چه در فصل بهار و تابستان و چه در فصل پائیز و زمستان تاثیر ابدی و فراموش نشدني بر دل و جان هر بیننده باقي میگذارد۰ شاعر شهیر شرق علامه اقبال که خود اصلا از خاک کشمیر است گوید ـ

تنم گلي ز خیابان جنت کشمیر　　دل از حریم حجاز و نوا ز کشمیر است

---

(۱) دیوان معزی ص ۳٥۲　(۲) ایضا ص ٤۹٦　(۳) دیوان خواجو کرماني ص ۱۸
(٤) دیوان قاآني ص ۲۱۲　(٥) ایضا ص ٥۲٥　(٦) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم و شرح ۲۲ مرغزار ـ ٦۰ آبشار ـ ٥۹ چشمه سار و تقریبا ۱۰ دریاچه و ٦۱ باغ میوه وغیره را بالتفصیل بیان نموده است۰

دیدن مناظر زیبا و مرایای دلکش کشمیر او را باندیشه ای فیلسوفانه میکشاند و شاعر متفکر از دیدار آنها درس توحید میگیرد و آنرا با مشرب عرفاني و ذوق اشراقي خود مي آميزد و ميگويد —

کوه و دریا و غروب آفتاب　　من خدا را دیدم آنجا بي حجاب

و دیگران را نیز بدیدار آن جلوگاه دعوت مي نماید —

رخت به کاشمیر گشا کوه و تل و دمن نگر　سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر
باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج　صلصل و سار زوج زوج بر سر نارون نگر
تا نه فتد به زینتش چشم سپهر فتنه باز　بسته بچهره ی زمین برقع نسترن نگر
لاله ز خاك بردمید موج به آب جو تپید　خاك شرر شرر ببین آب شکن شکن نگر
دخترکي برهمني لاله رخي سمن بری
چشم بروی او گشا باز بخویشتن نگر

و همچنین فیضي فیاضي چون چشمش به این وادی دلکش افتاد یکباره گفت —

بحیرتم که چه آثار قدرت ازلي است　بهر نظاره بتازد نظر به صنع قدیر

و یکي از معروفترین قصاید ی که تا کنون بفارسي در تعریف این وادی بهشت آئین نوشته شده همان قصیده عرفي ملك الشعرای دربار اکبر شاه باشد که مطلع آن اینست —

هر سوخته جاني که به کشمیر درآید　گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

و در آن میگوید —

بنگر که ز فیضش چه شود گوهر یکتا　جائیکه خزف گر رود آنجا گهر آید
این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل　آن شرح ندارد که بگفتار در آید

سری نگر شهر مرکزی کشمیر درمیان دو کوه بلند واقع است و باغ و بستان زیبا در آنجا فراوان است ۰ در وسط شهر دریاچه ای زیبا در جریان است که آب صاف و شفافش رشك کوثر است آن را دل (بفتح دال) نامند و بحقیقت رباینده دل و جان بینندگان است و فریبنده انس و جان ۰ چون بر فراز کوه شانکر آچاریا (تخت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبائیش دو چندان گردد و حسنش فراوان چه بگفته شاعر —

نهي چون پای بر تخت سلیمان　شود کشمیر و دشت او نمایان

عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشاني آنها بوسه میزنند در آب ساکت و شفاف این دریاچه بطور کامل نمایان است ۰ درختان چنار و بید لرزان و سروهای بلند و خانه های چوبین و گلین ییلاقي و میدانهای وسیع و قله های پربرف منظره ای را جلوی چشم هر بیننده مجسم میسازد که همانند آن در کمتر جای دنیا دیده میشود ۰ دریاچه دل تقریبا هشت کیلومتر طول و چهار کیلو متر عرض دارد و در طول مسیر آن چشمه سارهای متعدد ی بدان میپوندد و منظره زیبائي را بوجود میآورد ۰ زمینهائیکه در طول این دریاچه

قرار دارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره های کوچک و سرسبز تقسیم شده که پر از گل و ریحان و سنبل وضیمران است. ظفرخان احسن یکي از استاندار ان کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید

ز سیر دل دل و جان تازه گردد — به ساغر عهد و پیمان تازه گردد
گلستان زیر آبش بي شمار است — مگر آبش نقاب نو بهار است
ز گلها روی دل رشك جنان شد — به شوقش مرغ آبي میتوان شد .

ودر جای دیگر مي گوید —

به دور دل گلستان بي شمار است — که هریك آبروی صد بهار است

ابوالفضل (۱) برادر فیضي ملك الشعراء دربار اکبر امپراطور گورکاني هند کشمیر را گلستان همیشه بهار و کوهها را دیوارهای بلند وآسمان را گنبد نیلي روی سقف این گلستان نام داده وعقیده دارد که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش و تفریح و خوشگذراني است برای افراد تارك الدنیا و خدا پرست نیز جای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبي میباشد و حقیقتاهم چنین است.

هر کس بدین وادی سر سبز و خرم قدم نهاده از هر طبقه و گروهي بوده استعارف یا عامي — سلطان یا فقیر صوفي یا فقیه — شاعر یا فیلسوف — بیگانه یا آشنا و ...... همه در توصیف و تعریف آن یکدل و یکزبانند . شیخ شهاب الدین سندی درباره این وادی چنین گوید — (۲)

کان الکشمیر لسکانها — جنت عدن هي للمومنین
قد کتب الله علي بابها — من دخله کان من الآمنین

سلطان زین العابدین یکي از حکمرانان کشمیر (۸۲۳ — ۸۷۴ هجری) که بسبب دادگری و رعایت حال مستمندان و علاقه به عمارت و عمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگي خاص خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین سراید (۳)

هزاران ناز ای کشمیر بر باغ جنان داری — که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم — چه مینازی تو ای کابل همین یك ارغوان داری

و بطوری که قبلا گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصي داشتند و در زیبائي و زینت آن مساعي زیادی بخرج دادند . این سرزمین در سال ۹۹۴ هجری در زمان اکبر شاه از دست شاهان چك کشمیر به اختیار مغولها درآمد و این پادشاه ذوالقدر آنرا باسم باغ خاص یاد میکرد . جهانگیر پسر اکبر شاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواده خیلي بیشتر بکشمیر علاقه داشت میخواست

---

(1) The Ain'Akbari, English Translation by Col. H.S. Jarrett, Calcutta, 1891, Vol. II, p. 348.

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱ و واقعات کشمیر تالیف خواجه محمد اعظم دیده مری اسم شیخ را شیخ الشیوخ شهاب والحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است. (۳) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱۲

همیشه در کشمیر بماند و آن را از سایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت و حتی بقول طغرای مشهدی شاعر دربار -

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند با خواهرزدل گفت که کشمیر و دگر هیچ

و سیاح معروف فرانسوی فرانسیس برنیر که در سال ۱۶۵۶ میلادی از هند دیدن کرد در سیاحتنامه خود قول طغرای مشهدی را تصدیق میکند و می نویسد "مغولها کشمیر را بهشت روی زمین می پندارند و جهانگیر میگفت که وی حاضر است محض خاطر حفظ و نگهداشت کشمیر از سایر قسمتهای امپراطوری وسیع خود دست بردارد . پسرش شاهجهان که دوران حکومت وی از لحاظ امن و ثبات و کارهای آبادانی و عمرانی و ساختمانهای تاریخی عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود و خودش علاقه مفرطی به هنر و هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است -

خورد آدم گندم از جنت کشید ندش برون منکه خوردم آش جو یا رب به کشمیرم رسان

ظفر خان احسن یکی از معروفترین استانداران کشمیر عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نیز شعر میسرود در وصف کشمیر چنین گوید -

کشمیر مگو رشک پری خانه چین است القصه بهشتی است که بر روی زمین است

شعرای دربار پادشاهان گورگانی همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موکب شاهانه بمسافرت و سیاحت کشمیر بپردازند و از مناظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آفرین خود را تازگی و طراوتی بخشند . این مسافرتهای شاهانه با تشریفات خاصی همراه بود و موقعیکه موکب امپراطوری راههای پر خ را پشت سر گذاشته به کشمیر می رسید شعرای دربار تشریف فرمائی بادشاه را با سرودن قصاید مدحیه خ آمد می گفتند و در عوض آن صلات گرانبها اخذ می نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح این مقال میسر نیست همچنین خود پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتی و جنگهای خونینی خسته میشدند برای تجدید قوا و استراحت آهنگ کشمیر میکردند و در هوای فرحفزای این خطه جنت نظیر خستگی جسم و جان را بر طرف میساختند . شعرای دربار و شعرای دیگر قصاید غرائی در وصف کشمیر سروده اند که از همه معروفتر قصیده عرفی شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

حاجی محمد جان قدسی شاعر دربار شاهجهان که آخرین سالهای زندگی خود را در کشمیر گذراند و در سال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفون گردید است مناظر طبیعی آنرا میستاید و مثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید -

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر — که سر بر زد صفا از خاک کشمیر
چه کشمیر آبروی هفت کشور — نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمیر آب و رنگ باغ و بستان — اسیر هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکي که از فیض هوایش — بود گلدسته جاروب سرایش
خزان را در گلستانش چکار است — که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبي آنچنان کشمیر طاقست — که معشوق خراسان و عراقست
خروشان زنده رود از آرزویش — عرق ریزان عراق از جستجویش
نباشد شرم بطحا گر عنان گیر — حجاز آید بطوف کوی کشمیر
در این گلشن ز جوش خنده ٔ گل — نمي آید بگوش آواز بلبل
جوانانش چو مي روشن ضمیران — چو نرگس از قدح پر چشم پیران
شده دست چنار از فیض باران — چو دست اهل همت گوهر افشان

و در وصف باغ موسوم به فرح بخش که وسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح گردید نیز مثنوی سروده است و مي گوید —

چو در خلد آنچه بایستي ندیدند — از آن باغ فرح بخش آفریدند
ارم در پشت دیوارش نشسته — خجل چون عندلیب پر شکسته
ندیده در جهان کس اینچنین جای — فرح بخش و فرحناک و فرح زای

و همچنین درباره چشمه ٔ آصف آباد که بدست شاهجهان طرح ریزی شده مي نویسد —

همین آب است آب زندگاني — برو از خضر بشنو گر نداني
ز مشرق تا به مغرب گر شتابي — چنین سرچشمه ٔ دیگر نیابي
ز شوقش چشمه سار کوه الوند — رساند اشک حسرت تا دماوند

و ابو طالب کلیم ملک الشعرای شاهجهان (متوفي ۱۰٦۱ هجری) چون بکشمیر میآمد تمام رنج و المهای زندگی و خستگي های روحي و فکری را از یاد میبرد . وی این موضوع را در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد —

چرا آشفته ٔ ای صبح دلگیر — تماشا کن که کشمیر است و کشمیر
پر از گل دشت و کوه و راغ بیني — هزاران باغ را یک باغ بیني

و فصیحي کشمیری خاک پاک وطن خود را با بهشت آسماني مي سنجد و میگوید —

نسبت کشمیر را با روضه رضوان چکار — این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان

و بدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع و سرسبز و شاداب و حصار بیضوی شکل کوههای پر برف دست نخورد کشوریست که خاک آن حاصل خیز هوای آن فرحت بخش کوهها جلجل رود خانه ها پر آب دریاچه ها زیبا گل ها خوشبو و دلربا — میوه ها شیرین و گوارا و مرغانش خوش نوا میباشند و لذا با داشتن این همه صفات این خطه روی زمین را میتوان بهشت ارضي نامید (۱)

---

1. The Historians "History of the world, The Times, 1907 Vol. II

خلاصه اینکه طبیعت در کشمیر برای اشخاص از هر نوع سلیقه و ذوق موادی فراهم کرده که آنان میتوانند طبق میل و سلیقه خود از آن استفاده ببرند. برای یکنفر گیاه شناس انواع گیاه و نباتات و جهت متخصص حیوان شناسي طیور و جانورهای مختلف برای مطالعه موجود است. همچنین این اقلیم و مناطق همجوار آن با داشتن لهجه های مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسي تهیه مي کنند. آنانیکه با علم زمین شناسي سر و کار دارند میتوانند مواد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش خود بدست آورند. باستان شناسان با دیدن آثار قدیمي میتوانند به چگونگي توسعه فن معماری و در عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طي ادوار مختلف این ناحیه پي ببرند. برای دانشمندان محققین علمي و ادبي زمینه وسیعي برای انجام تحقیقات در سیستمهای مختلف فلسفه و ادیان هند و که مخصوص کشمیر و کشمیریان میباشد و پیوند و بستگي آن با عرفان و تصوف اسلامي و همچنین تحقیق در تاریخ و فرهنگ و شعر و ادب و سنن و رسوم اجتماعي مردم آن سرزمین موجود است. علاوه براین قله های بلند و سر بفلک کشیده که هنوز پای آدمیزاد بدانجا نرسیده است برای ورزشکاران کوه نورد بس مناسب است.

و از این همه مهمتر آنکه گلهای رنگارنگ و باغهای خوش آب و هوا و آبشارهای خروشان و دریاچه های ساکت و کشتزارهای زعفران این وادی باهم جمع شده منظره زیبای را بوجود میآورند که الهام بخش روح لطیف و فکر بلند پرواز یک شاعر حساس و طبیعت دوست بوده و نیز ملهم تفکر و اندیشه یک فیلسوف است که همیشه در جستجوی حقیقت و کنه آفرینش عالم و اشیاء میباشد. شاعر ما ملا محمد طاهر غني از همین خطه بهشت آئین برخاست و او درین باغ و بستان طبیعت و مهد علم و حکمت و تصوف و عرفان تربیت یافته روح و فکرش از صفا و بلندی این وادی الهام گرفت و در آوان جوانیش کوس شاعری را بصدا درآورده جاه و منزلتي بس رفیع در سلک معاصران خود بدست آورد.

فصل دوم

مختصری در باره رواج زبان فارسي در کشمير

برای بررسي موضوع ترويج زبان فارسي در اين قسمت از شبه قاره هند بايد واقعات و حوادثيکه در قرن چهاردهم ميلادی و حتي قبل از آن در کشمير اتفاق افتاد از نظر بگذرانيم ۰ نخست متذکر ميگرديم که روابط فرهنگي بين کشمير و ايران از قديم الايام مشاهده ميشود چنانکه نگاهي به کاشيهای معبد هارون نزديك شهر سرينگر و همچنين ملاحظه مجسمه های قديم کشمير روشن ميسازد که بناها و مجسمه های قديم کشمير و ايران تاچه اندازه باهم شبيه اند ـ علاوه براين استعمال اصطلاحات قديم اداری ايران در کشمير مثل دبير (بصورت دوير) و گنج آور نيز نشان دهنده نفوذ فرهنگي ايران در کشمير مي باشد ۰ (۱) ولي نبايد فراموش کرد که تا آغاز قرن چهاردهم ميلادی کشمير بيش از همه تحت نفوذ فرهنگي و مذهبي حتي سياسي هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ۱۴ ميلادی بود که حکومت اسلامي در کشمير استقرار يافت ولي باوجود اين کشمير نتوانست از نفوذ عميق فرهنگي و معنوی قديمي و باستاني هند يکسر جدا شود و آثار عميق آن هنوز هم بهمان شدت باقي است۰ آخرين بادشاه مقتدر هند و در کشمير پيش از آغاز حکومت اسلامي سانگاراما SANGARAMA (۱۰۰۳ـ۱۰۲۸ ميلادی) بود ۰ بعد از او کشمير دوره طويل انحطاط و سقوط سياسي را پيمود ۰ در اين مدت حکمرانان خودخواه بجای اينکه به رتق و فتق امور دولت بپردازند وگره کار مشکلات مردم بگشايند بعيش و عشرت و خوشگذراني روزگار مي گذراندند ۰ وضع اقتصادی و مالي وخيم شده بود ۰ برهمنان طبقه روحانيون هند و قدرت کافي بدست آوردند و برای استحکام موقعيت و ادامه قدرت خود بر مردم اصول اساسي مذهب را در پس پرده درآورده خرافات و موهومات را رواج دادند و در نتيجه موجبات تباهي حيات مذهبي مردم فراهم گرديد ۰ اين وضع نابسامان سياسي و اقتصادی و مذهبي تا آغاز قرن چهاردهم ميلادی ادامه داشت۰ در اين زمان بود که تماس کشمير با ايران و اشاعه دين مبين اسلام در کشمير بپايه ٔ اساسي گذارده شد ۰ در اينمورد بايد متذکر گرديد که تماس کشمير با مسلمانان خيلي قبل از اين شروع شده بود ۰ تازيان در قرن هشتم ميلادی چندين بار برای بدست آوردن آن سرزمين هجوم آوردند (۲) و تا حدی موفق شدند ولي نتوانستند حکومتي در آنجا مستقر سازند ۰ همچنين تماس ايرانيان يا بهتر بگوئيم ترکهای ايراني با کشمير نيز بعنوان مهاجم در آغاز قرن يازدهم ميلادی شروع شد ۰ محمود غزنوی در سال ۱۰۰۲ ميلادی جيپال حکمران لاهور را شکست داد و آن مرد غيرتمند با حميت تاب اين ننگ نياورده خود را در آتش افکند و سوزاند ۰

---

(۱) Kashmir Under the Sultans, Mohibbol Hasan, Calcutta 1959 p 253

(۲) ايضا صفحه ۲۷ و ۲۸

سپس پسر و جانشین او که آنند پال نام داشت در سال ۱۰۰۹ میلادی در حمله دیگر محمود شکست خورد و پسرش تری لوچن پال دست استمداد بسوی سانگا راما حکمران کشمیر دراز کرد و بپایمردی او برای مقابله با محمود غزنوی بمیدان جنگ روی آورد ولي لشکر محمود در سال ۱۰۱٤ میلادی سپاه متحدین را از پای درآورد و در صدد انتقامجوئي از معاونین تری لوچن پال بر آمد و برای بر آوردن این منظور افواج خود را بسوی کشمیر هدایت کرد و تا حدی پیشرفت نمود ولي با مقاومت سخت کشمیریان روبرو گردید ۰ باوجود اینکه محمود قلعه لوهارکوت را برای مدت یکماه در محاصره داشت ولي بعلت آغاز برف و بارندگي و انقطاع خطوط مراسلات و فقدان وسایل حمل و نقل مجبور به ترك محاصره گردید و در موقع مراجعت دچار قهر طبیعت شده بسیاری از سربازان و مهمات جنگي را از دست داد ۰ خود محمود بعد از زحمات بسیار توانست جان سالم از این معرکه مرگبار بدر ببرد (۱) ولي آتش انتقام محمود نه تنها فرو نه نشست بلکه تیز تر شد و بار دیگر در سال ۱۰۲۱ میلادی با تجهیزات بیشتری برای حمله ٔ کشمیر بسوی هند رهسپار گردید ۰ این بار نیز محمود همان راه سابق را در پیش گرفت و چون مردم کشمیر در همان محل سابق یعني قلعه لوهارکوت مقاومت نموده راه پیشرفت را بر روی محمود بستند او بمحاصره پرداخت ولي بعد از یکماه زمستان سر رسید و محمود دچار همان وضع قبلي گردیده ناچار دست از محاصره برداشت و دیگر در صدد انتقامجوئي از حکمران کشمیر و حمله بآن سرزمین بر نیامد (۲)۰ این تماس ایرانیان با کشمیریان در همینجا منقطع گردید ۰ بعد از این مهاجمینیکه از سوی ایران زمین بخاك هند هجوم میاوردند هیچوقت متوجه

---

(۱) - THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA; M. NAZIM, CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS pp 27-28.

(۲) - ولي تاریخ حسن در اینمورد اختلاف دارد و مي نویسد - "۰۰۰۰ و سلطان بعد فتح قلعه نندونه به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت و تره لوچن پال از تعاقب سلطان خبر یافته بجانب کشتوار و جمون مغرور گشت و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد ۰ ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل در خود ندیده با تحایف و نفایس بسیار خود را بملازمت رسانید ۰ سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت و تواضع مهمان موجب افتخار و ترقي اعتبار خود پندارند ۰ سلطان محمود از حسن تقریر او محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود و خراج شاهي مقرر کرده حکومت کشمیر بوی ارزاني داشت و سلطان مدت سي و یك روز در سیر و سیاحت این دیار بسر برده تمامي اسباب زر و طلا که در بتخانه های بیجباره (در تقریبا ۵۰ کیلومتری جنوب شهر سرینگر) و پرسپور وغیره موجود بود ضبط نمود و جمعي کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهي که در پای آن شهر سرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد و موذن سر دروازه اذان گفت - سلطان در میان بتخانه نماز پیشین ادا کرد ۰۰۰۰ و در سنه ٤۰۹ هجری سلطان ۰۰۰۰۰ برای سیر و سرور و تفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت ۰ سنگرام راج تحف و هدایای لایق و نذرانه معمولي بخدمت گذرانیده مرهون الطاف و اعطاف جهانباني گردید " ۰ تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۱٤ - ۱۱۵

(بقیه ٔ حاشیه در صفحه ٔ بعد)

کشمیر نشده همواره در صدد و فکر استحکام و توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند و حتي چون در قرن سیزدهم میلادی موفق به تسخیر تمام قسمتهای شمالي هند شدند بازهم بفکر گشایش این سرزمین کوهستاني که راه های پر خطر و صعب العبور دارد بر نیامدند و بجای کشمیر بفکر فتح و تسخیر قسمتهای جنوبي هند که راه های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده بر آمدند. چون در قرن ۱٤ میلادی حکومت کشمیر بدست مسلمانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجي در بر نداشت بلکه نتیجه اوضاع داخلي بود که در آنزمان در کشمیر بوجود آمد.

وضع داخلي کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی رو بوخامت گذارده بود و این وضع همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت. پادشاهانیکه در مدت این سه قرن بر تخت فرمانروائي کشمیر نشستند با ستثنای بعضي اشخاصي جهان غیر مقتدر و نالایق بودند. آنها زندگي خود را بعیش و عشرت میگذراندند و با باده و ساده بسر میبردند و بلهو و لعب مشغول بودند. دوستان و وزیران و مشاوران آنان افرادی خود خواه و بي استعداد بودند که منظوری جز گرد کردن مال و چپاول خواسته مردمان نداشتند.

در این زمان مردم کشمیر زیر بار مالیاتهای گزاف که بوسیلهٔ عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم و تعدی جمع میشد خورد شدند. آبرو و زندگي هیچکس تامین نبود. امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه های توطئه بوده بر علیه راجگان مي شوریدند و جنگ و خونریزی یک صحنهٔ عادی روزانه شده بود. در نتیجهٔ این همه نابسامانی و اغتشاش زندگي مردم راکد شد. کشاورزی و تجارت از بین رفت و از مذهب و اخلاق خبری نبود. نتایج این بي سروساماني و شکست ارزشهای دیني و معنوی و فقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهر گردید که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود. مهمتر و خوفناکترین حمله هجوم ذولچو است که در بهار سال ۷۲٤ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمراني راجه سهدیو (۱۲۹۲ - ۱۳۲۰ میلادی) صورت گرفت. سهدیو از کاخ سلطنتي فرار کرده در کشتوار پناه

(از حاشیه صفحه قبل)

ولي قول ملا احمد را هیچیک ام از مورخین تائید نمیکند و بطوری که ابوالحسن علي فرخي (متوفي ٤۲۹ هجری) شاعر دربار محمود که در معرکه های قنوج و سومنات با لشکر محمود همعنان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود و همراهیان وی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود مي پرورانیدند چنانکه فرخي در قصیده ایکه در تحریص بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید -

ما را ره کشمیر همي آرزو آید ما ز آرزوی خویش نتابیم بیکموی
گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم از سر بت گوی
شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیارامم تا کین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخي سیستاني بکوشش محمد دبیر سیاقي چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ص ۳٦۵)

و جای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود و برادر دو قلوی امیر مسعود چنین گوید -

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی لشکر ساختهٔ خویش بکشمیر بری (ص ۳۷۸ همان دیوان).

برد ۰ سربازان زولچو (۱) به کشتار مرد و زن و آتش‌زدن خان ومان و غارت اموال مردم پرداختند ۰ در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیر را زیر پای استوران خود لگدمال میکردند مردم خانه و مسکن خود را ترک کرده به غارها و کوه ها پناه بردند ۰ چون زولچو از کشمیر خارج گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضمحل و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد ۰ وی فرمانده قوای سهدیو را که رام چند رنام داشت کشته پسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت

---

(۱) حسن اورا بنام ذوالقدرخان یاد میکند و مي نویسد ــ" ذوالقدرخان از نبایر هولاکوخان بن چنگیزخان بود ۰ مردم کشمیر اورا زولچو میگویند ۰ " (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۶۲)

دکتر تیکو در رساله خود بنام "شعرای فارسي زبان کشمیر" اورا "فرماندار ارتش‌والي کابل" نوشته است۰ ابوالفضل در آئین اکبری و نظام الدین در طبقات اکبری و فرشته در تاریخ فرشته زولچو را فرمانده لشکر حکمران قندهار نوشته اند ولي محب‌الحسن در کتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و ۳۴ این ادعا را با دلایلي رد کرده میگوید ــ" اینکه گفته میشود زولچو از قندهار آمده صحیح نیست۰ زولچو در حقیقت منگول بود و اصلش‌از ترکستان است که در آن ایام تحت فرمانروائي جانشینان چغتائي پسر چنگیزخان بود و ارد وی وی مشتمل بود بر سربازان ترک و مغول ۰ راجع‌به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تا آنزمان عده کمي از سرداران چغتائي بدین اسلام گرویده بودند و بیشتر آنها هنوز بر عقاید دیرینه و اجدادی خود پابرجا بودند ۰" درباره اسم این مهاجم محب‌الحسن در حاشیه ٤ ص ٤٤ مینویسد " وقایع نویسان فارسي اورا زولچو خوانند ۰ جونا راج (مورخ دربار سلطان زین‌العابدین) اورا باسم زلچا یا زلاچا خوانده و در نسخه دیگر راجاولي (اسم تاریخي که جونا راج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش‌دولوچ نوشته شده و ناراین کول (مصنف تاریخ کشمیر) و اعظم (مصنف واقعات کشمیر) اورا اسم اسلامي داده ذوالقدرخان خوانند " ۰

کشمیر جلوس کرد.(۱) رنچنا طبعاً مردی کنجکاو بود و بعد از اینکه امور حکومت را کمی سر و صورت داد بفکر امور مذهبی و اخلاقی بر آمد. وی که ابتدا پیرو مذهب بودائی بود اکنون حکومت سرزمینی را بدست آورده بود که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئی بودند. ولی این دو مذهب که در آن وجود خرافات و موهومات شکل حقیقی این مذاهب باستانی را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین و اخلاق به کسب زر و زور بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را بخود جلب کند. در این زمان

---

(۱) ــ اسم کامل او "لهاچن رگیال بورین چن" بود. پدرش "لهاچن توس گروب" حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد. رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستانی را کشته فرار نمود و از گردنه زوجیلا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد. وی با اجازه رامچند رفرمانده سهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زلچو بکشمیر حمله برد او با رامچندر همکاری کرد و در ایجاد امن و آرامش قلعه ایکه رامچندر در آن پناه برده بود کوششها نمود ولی بعد از برگشتن زولچو مانند بعضی افراد دیگر متنفذ برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولی میدانست که وجود رامچندر مانعی در راه او است لذا درصدد از بین بردن او بر آمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده او را غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رامچندر در جنگ کشته شد و پسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند. بعد از مدتی رنچنا با کوتارانی دختر رامچندر ازدواج کرده برادرش راونچندر را بمقام فرماندهی کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه بر انداختن و قتل رامچندر را از دل زدوده بحمایت و وفاداری او پرداختند. رنچنا از سال ۷۲۵ ــ ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ ــ ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد و در سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید. "طلوع آفتاب دین محمدی" تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتارانی و راونچندر نیز مشرف باسلام شدند. در مورد چگونگی قبول اسلام رنچنا اختلاف هست. عقیده بعضی بر آنست که او برهمنان را بحضور طلبیده از آنان تقاضا نمود تا ویرا به طبقه خود بپذیرند ولی این تقاضا مورد قبول برهمنان واقع نگردید. گروهی عقیده دارند که او بعلت خرافات و موهوماتیکه در دین هندو و بودائی نمایان گشته بود تصمیم گرفت بدین اسلام درآید. (مقاله آقای دکتر تیکو بعنوان تصوف در کشمیر مجله

The Muslim World, HartfordSeminary Foundation, Vol LIII,No 3, July 1963, p 226.

در مورد طرز قبول اسلام رنچنا نیز حکایتها گفته شده است. تاریخ حسن چنین مینگارد ــ "وقتیکه بر سر جهانبانی استقلال یافت و بکثرت اختلاف مذاهب و ملل مذهب اصلی را خلل دیده خواست که در ملک ماتحت خود یک ملت مروج سازد چونکه دخول مذهب شیوا متعذر بود و در مذاهب دیگر متردد ماند پس با دل سنجید که فردا کسیکه اول صبح می بینم بمذهب او گرایم. بامدادان جناب سید شرف الدین ملقب به بلبل شاه رح دید که بر ساحل آنروی رود خانه بهت (جهلم کنونی) نماز میخواند و نماز و نیاز او پسندیده با اهل و عیال خود بمذهب او گروید و طوق اسلام بگردن انداخته خود را به ملک صدرالدین ملقب ساخت" (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملک صدرالدین در نتیجه توطئه ایکه بدست یکی از امراء سابق او چیده شد مضروب گردیده بعد از مدتی در سال ۷۲۸ هجری جان بجان آفرین سپرد.

سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت و سیاحت کشمیر آمده بود و چون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیه دین اسلام آشنا گردید بدست آنمرد مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت و او اولین حکمران مسلمان کشمیر بود ۰ سپس زن و برادر زنش راون چند و عده از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علي دین ملوکهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه بسعادت اسلام رسیدند که بعضي مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۲) ۰ ملک صدرالدین

(۱) شخصیت این مرد بزرگ که موجب ترویج اسلام در کشمیر گردید لایق این است که بالاختصار برای آشنائي با او در اینجا سخني گفته آید ۰ خواجه محمد اعظم دیده مری درباره این درویش خدا شناس مینویسد ـ " اسم مبارک آنجناب قدوة الواصلین امام العارفین مروج الاسلام کاسرالاصنام حق آگاه موید الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور به طي مکان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد و در بعضي کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیشازاین ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند ۰ بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف هست ۰ اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب بحضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملة والدین شاه نعمت الله ولي که از منسوبان و مخصوصان حضرت شیخ الشیوخ است مینویسند اما احقرالانام محمد اعظم راقم این حرف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ در سال ۶۳۲ هجری متفق علیه است و ظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ در کشمیر اتفاق افتاده بود یکصد وسه سال درمیان فاصله است ۰ براین تقدیر بر توسل ایشان بلا واسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عند الله تعالي "

(واقعات کشمیر ص ۳۰)

دکتر صوفي در کشیر مینویسد ـ " عقیده برآنست که رنچنا در آغاز قرن ۱۴ میلادی بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید ۰

آنکه در راه الهي روشن از بدر و هلال　　بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال

شد بکشمیر اول از دستش درخت دین نهال　　شیخ و مرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داود مشکواتي)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود ۰ برخي اسم این سید را عبد الرحمن و بعضي دیگر سید شرف الدین و گروهي شرف الدین سید عبد الرحمن ترکستاني گویند ولي این امر مسلم است که وی از طایفه سادات موسوی ترکستان بوده و بسیار سیاحت نموده ۰ مدتي در بغداد گذرانید بلبلشاه مرید شاه نعمت الله ولي فارسي یکي از خلفای طریق سهروردیه بوده است ۰ "(کشیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجي مسکین مولف تاریخ کبیر بلبلشاه را مرید ملا احمد علامه میداند که با او بکشمیر آمده بود ۰

(تاریخ کبیر ـ حاجي محي الدین مسکین ـ امرتسر ـ ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سید بلبلشاه درسال ۷۲۷ هجری وفات یافت ۰ خواجه اعظم صاحب واقعات کشمیر تاریخ وفات را چنین گفت =

سال تاریخ وصل بلبل شاه　　بلبل قدس گشت خاص اله

و درباره کمالات معنوی وی مینویسد =" ۰۰۰ میفرمودند که حقتعالي مرا قدرت داده است که بي قوت و اسباب تعیش بگذرانم و بهمین بدن بي انقطاع روح بدارالبقا بروم و همین بدن را توانم تا ابد الاباد محافظت کرد اما هر سه امر چون موافق سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم ۰ اقامت و طاعت سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت خلاف سنت است ۰ " (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۲) بلبلشاه صاحب تالیف مفتي محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۶۰ هجری ص ۲۲

برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتي فراهم آورد و مسجد و خانقاهي برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بنا کرد و چنانکه میبینیم اولین قدم در راه اسلام در کشمیر بدون هیچگونه خونریزی و جبر گذارده شد و سپس در نتیجهٔ ورود سادات و درویشان دیگر پیشرفت نمود. در اینجا باید یك نکته مهمي را بخاطر داشته باشیم و آن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگي بین کشمیر و ایران و تماسهای ادبي و دیني و سیاسي بین این دو سرزمین کاملا مستقیم و بلا واسطه بوده و نه از راه هندوستان که درآنزمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است. با استقرار حکومت اسلامي در کشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگي ایرانی ازدیرباز برقرار بود بر پایه اساسي گذارده شد. اینجا که ذکری از مراکز فرهنگي ایران بمیان آمده بایستي گفته شود که منظور فقط حدود و ثغور جغرافیائي ایران امروز نیست بلکه تمام مراکز فرهنگي است که در سراسر آسیای میانه وحتي در شمال هند و آسیای صغیر نیز پراگنده بود. موضوع استحکام روابط بین ایران و کشمیر بعد از اسلام دارای علل مختلف و متعدد میباشد. نخست اینکه پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر با فعالیتهای مبلغین و درویشان و عرفای اسلامي مانند حضرت بلبلشاه و سپس سید علي همداني (۱)

---

(۱) سید علي همداني که بلقب شاه همدان و علي ثاني و امیر کبیر در کشمیر شهرت دارد در روز دوشنبه ۱۲ رجب سال ۷۱۴ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱۴ میلادی در همدان تولد یافت. پدرش سید شهابالدین بن میر سید محمد حسیني و مادرش فاطمه نام داشتند. نسبت آنحضرت. (طبق مولف خلاصةالمناقب مولانا نورالدین جعفر البدخشي شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علي علیه السلام میرسد. وی در کودکي قرآن کریم را حفظ کرد و سپس پیش سید العلماء علاالدین سمناني خال خود التهیلات و عرفان و تصوف آموخت. او نخست مرید شیخ ابوالبرکات تقي الدین علي دشتي بود و بعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقاني رازی بیعت نمود. شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت و سیاحت پرداخت وطي مدت بیست و یك سال سیاحت با عده زیادی از علماء و عرفاء تماس گرفت و از محضر آنان استفاده کرد. امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود و با ۱۴۰۰ درویش ملاقات کرد و سپس به موطن خود برگشت. بعد از این وی سید تاج الدین و سید حسین سمناني را برای مطالعه اوضاع و امکان اشاعت دین اسلام در کشمیر ارسال داشت و خود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماههٔ در سال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد. مسافرت دومین وی بکشمیر در سال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطبالدین صورت گرفت و مدت دوسال و نیم طول کشید. سومین مسافرتش هنگامي اتفاق افتاد که تیمور برای سومین بار بر ایران حمله آورد و بعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلي نفوذ فوق‌العاده ای داشتند از دم تیغ بگذراند. چون شاه همدان ازاین سوء قصد تیمور آگاه گردید با گروهي از سادات که عده آنان به هفتصد میرسید بسوی کشمیر رخت سفر بر بست و مورد استقبال گرم و صمیمانه سلطان قطبالدین واقع گردید. این واقعه در سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بوقوع پیوست این مسافرتهای شاه همدان دارای ارزش زیاد میباشند و او و پیروانش درطول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیر اسلامي را که مسلمانان کشمیر بعلت عدم آگاهي از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید و حتي سلطان را که دو خواهر درعقد خود داشت مجبور به طلاق یکي از آنها کرد و باو پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالك

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

و پسر شان میر محمد علي همداني (۱) و میر شمس الدین عراقي (۲) وغیره که از سرزمین ایران و کشورهای آسیای وسطي به کشمیر مسافرت میکردند بستگي نزدیکي دارد. این درویشان و عرفای اسلام فقط مبلغین مذهبي نمودند بلکه حامیان و مشوقین بزرگ زبان و فرهنگ ایران نیز بوده در ایجاد نفوذ ایران به فرهنگ

اسلامي را بپوشد و کلاه خود را به سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت. شاه همدان در سال ۷۸٦ هجری از کشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بر بست. بسم الله الرحمن الرحیم تاریخ وفات اوست. آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است. مردم کشمیر برای بزرگداشت وی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زایرین میباشد. شاه همدان سید علي همداني تنها مبلغ دین اسلام نمود. او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است. کشمیر در جلد اول ص ٦۰ اسم ۱۵ کتاب و رساله را که بفارسي وعربي نوشته است شرح میدهد. علاوه بر این سید علي همداني در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز موششها نمود چنانکه صوفي در جلد دوم کشمیر ص ۵٦۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافي را در کشمیر تشویق و ترویج نمود. علامه اقبال در جاوید نامه باین الفاظ از او تجلیل میکند =

سید السادات سالار عجم	دست او معمار تقدیر امم
تا غزالي درس الله هو گرفت	ذکر و فکر از دودمان او گرفت
مرشد آن خطه مینو نظیر	میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریا آستین	داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر	با هنرهای غریب و دلپذیر

(کلیات اقبال ــ احمد سروش ــ تهران ص ۳۵۸)

(۱) ــ میر محمد علي همداني پسر شاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷٤ هجری) در شهر ختلان چشم بجهان گشود. وی علوم عصریه را نزد خواجه اسحق و مولانا نور الدین بیاموخت. چون عمرش به شانزده سال رسید بسیاحت و مسافرت پرداخت. در سال ۱۳٦۳ میلادی (۷٦۵ هجری) رخت سفر بسوی کشمیر بر بست و با گروهي از سادات و علما که عده آنها به سیصد میرسید وارد این سرزمین شد. در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸٦ ــ ۱٤۱۳ میلادی) فرمانروای کشمیر بود. میر محمد همداني مثل پدر خود شاه همدان نویسنده و شاعر بود و کتابي بزبان فارسي باسم رساله سکندری درباره تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد. وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید و سپس عده ای بسیار از مردم این سرزمین قبول اسلام نمودند. میر محمد همداني بعد از اقامت دوازده سال برای حج عازم بیت الله گردید. از آنجا به ختلان برگشت و همانجا در سال ۱٤۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرواز نمود و نزد پدر خود آرامید. شخصیت این مرد بزرگ در برانداختن بعضي از رسوم فرسوده مثل رسم ستي که طبق آن زن بیوه باید با جسد شوهر مرده خود بسوزد خیلي موثر واقع افتاد. علاوه براین بنابگفته وی شراب خواری و قمار و رقص زنان وغیره نیز ممنوع گردید.

(۲) میر شمس الدین عراقي از سادات موسوی و پیرو فرقه نقشبندیه صوفیه بود. سلطان حسین میرزا بایقرا حاکم هرات (۱٤٦٦ ــ ۱۵۰٦ میلادی) وی را بعنوان سفیر بکشمیر فرستاد. در مورد تاریخ ورود سید در کشمیر اختلافي هست. مولف کتاب "کشمیر در زمان سلاطین" عقیده دارد که او در سال ۱٤۸۱ میلادی

کشمیر نقش مهمي را بعهده داشتند . ثانیا با اشاعه دین اسلام در کشمیر مسلمانان بخصوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحاني از کشورهاي الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد . بنابراین محصلین و دانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آنزمان جزوی از قلمرو فرهنگي ایران بشمار میآمدند مسافرت مي نموده تا از محضر فقها و عرفا و فضلای معروف زمان خود استفاده برده تشنگي کسب دانش و تحصیل علم و فضل را با نوشیدن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم و معرفت فرو نشانند . ثالثا از زمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵٤ ـ ۱۳۷۳ میلادی) ایرانیان و حتي ترکهای ایراني که از تشویق و حمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر رهسپار شدند و وجود آنها بر زندگي اجتماعي و فرهنگي مردم تاثیر عمیق گذاشت . در دنبال ایجاد روابط فرهنگي و اشاعه و تبلیغ مذهبي زبان فارسي در کشمیر رواج گرفت . قبل ازین دوره و در زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتي در عهد حکمراني سلاطین نیز زبان سانسکریت زبان رسمي کشمیر بود ولي در زمان سلطان شهاب الدین فارسي بتدریج جای زبان سانسکریت را گرفت و این زبان نه تنها در امور دولتي بلکه در محافل ادبي و فرهنگي و سیاسي نیز جای خود را باز کرد . در مدارس چه در شهر و قصبه وچه در دهکده و روستا که در زمان حکومت سلاطین تاسیس شده بود و ذکری از آنها در صفحات بعد خواهد آمد تعلیم فارسي آغاز گردید .

(از حاشیه صفحه قبل)
به کشمیر رسید ولي دکتر صوفي در کشمیر جلد اول سال ۱٤۸۷ میلادی مینویسد . میر شمس الدین عراقي در دوران حکومت شاه سلطان حسن شاه (۱٤۷۲ ـ ۱٤۸٤ میلادی) وارد کشمیر شد و مدت هشت سال در این دیار گذرانید . وی که پیرو فرقه نور بخشیه صوفیه بود این فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه و تبلیغ عقاید این فرقه پرداخت و تا حدی در کار خود موفق شد . دو تن از معروفترین و مهمترین شاگرد وی بابا اسمعیل کبروی و بابا علي شاه نجار بودند . وی بعلت مخالفت علمای متعصب مجبور بترک کشمیر شده به هرات باز گشت . سلطان حسین میرزا چون از عقاید میر شمس الدین مطلع شد وی را از خدمت خود خارج کرد و سپس وی برای اقامت دایمي پیش شاه قاسم پسر سید محمد نور بخش به ری رهسپار گردید . اینجا شاه قاسم ویرا مجددا برای انجام کارهای تبلیغاتي در کشمیر مامور ساخت و او بار دوم در سال ۱۵۰۲ میلادی با عده ای از همراهان و پیروان خود وارد این سرزمین شد . فعالیتهای میر شمس الدین در این مسافرت بموفقیت بیشتری انجامید و باوجودیکه اوضاع مغشوش و تعصب زیاد بود و در نتیجه خود او نیز زحمات بسیار دیده و حتي از کشمیر مجددا تبعید گردید ولي با کمک مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده توانست عده ای از امرای دربار و اعیان حکومت را به عقاید نور بخشیه درآورد . میر عراقي درحالیکه در بلتستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیتهای تبلیغاتي را ادامه داد و در نتیجه بسیاری از پیروان مذهب بودائي بدست او به شرف دین اسلام مشرف گشتند . علاوه براین شخصي بنام موسي رینا یکي از وزرای سلاطین وقت نیز به فرقه نور بخشیه پیوست و اقدامات وکمک او در بنای خانقاه و تقویت این فرقه خیلي موثر گردید . بعد از وفات میر شمس الدین که تاریخ صحیح آن در دست نیست پسرش دانیال این کار را بدست گرفت و با کمک و همکاری و تشویق امرای دربار موفقیت شایاني بدست آورد . سلاطین سلسله چك که از سال ۱۵٦۱ تا ۱۵۸٦ میلادی بر کشمیر حکمراني کردند پیرو فرقه نور بخشیه بوده اند .

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بد و سلسله متعلق بودند ۰ سلسله اول که ذکر بعضي از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعني برای مدت بیش از دو قرن حکمراني کردند و آخرین بادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت کرد ۰ بعد از او سلسله دیگری بنام چک (۲) عنان حکومت را بدست گرفت ولي مدت حکمراني چکان در کشمیر سي سال بیش ادامه نداشت ۰

---

(۱) ـ بنیان گذار سلسله شاه میریها شخصي بود بنام شاه میر یا شاه میرزا ۰ بعقیده فرشته (تاریخ فرشته ص ۶۴۷) و نظام الدین (طبقات اکبری) شاه میر یا شمیر از سلسله پاندوا PANDAVAS قهرمانان مهابهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان بوده ۰ ولي حسن او را از سوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۱) ۰ محب الحسن عقیده دارد که او شاید از عشایر ترک نژاد باشد ۰
اسم پدرش طاهر و جد او وقور شاه بود ۰ وقور شاه مرد مقدس و مذهبي بشمار میرفت ۰ شاه میر در سال ۱۳۱۳ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد ۰ سهدیو او را بخدمت دولت پذیرفت ۰ بعد از حمله زولچو وی رنچنا را در جنگ علیه رامچند رکمک کرد و چون رنچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاه میر را جبران و او بمقامات مهمتری ارتقا یافت و بالاخره وزیر و سرپرست پسر سلطان صدرالدین گشت ۰ بعد از وفات صدرالدین وی در دوران حکومت اودیه نادیو (UDYANANDEV) (شوهر دوم کوتاراني همسر سلطان صدرالدین) موقعیت خود را محکمتر ساخت و بعد از وفات او چون کوتاراني عنان حکومت را بدست گرفت و روی خوش به شاه میر نشان نداد علیه او شورشي برپا کرد و حکومت را بدست گرفت ۰ سپس حکومت کشمیر در سلسله او از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی باقي ماند ۰
(۲) ـ شخصي دیگری که در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر گردید لنکرچک است که موسس و بنیانگذار سلسله چک میباشد ۰ لنکرچک نیز مثل شمیر در دوران حکومت سلطان صدرالدین موقعیت خوبي بدست آورد ولي نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد و حاکم کشمیر شود ولي او و افراد خانواده اش بتدریج در حکومت سلاطین کشمیر مقام بلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشیني و اقتدار در کشمیر بوقوع مي پیوست نقش مهمي بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵۶۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد ۰ اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولي در زمان سلطان فتح شاه و ورود میر شمس الدین عراقي بفرقه نور بخشیه گرویدند ۰ بي نظمي حکومت سلاطین شاه میری پس از وفات سلطان زین العابدین (متوفي ۱۴۷۰ میلادی) وضع سیاسي کشمیر را دگرگون ساخت و فساد و ناامني در کشور ریشه دوانیده بود ۰ قبل از ورود شمس الدین عراقي در کشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهق و همدان اهل تسنن بوده و چون بعد از تبلیغات و فعالیتهای میر شمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکشهای بین این دو فرقه آغاز و برای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ یک از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانستند بر اوضاع تسلط یابند ۰ میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد ۰ غازی خان چک پس از بازگشت میرزا حیدر بر اوضاع مسلط شد و سلسله چکها از این ببعد بحکمراني کشمیر رسیدند ۰ این سلسله مدت سي سال بکشمیر حکومت کرد ۰ در این مدت کوتاه خرابیهای اغتشاشات داخلي و حمله و غارتگری میرزا حیدر جبران نشد ولي از نظر فرهنگي و ادبي جنبش تازه ای نمایان گردید ۰ سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند ۰ آخرین حکمران این سلسله یاقوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالاخره در جنگ بر علیه افواج اکبرشاه شکست خورد و سپس بعد از تقریبا سه قرن کشمیر بار دیگر جزوی از خاک هندوستان شد ۰

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم و ادب علاقه فراواني داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ ـ ۱۴۷۰ میلادی) بر دیگران ترجیح دارد . سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ـ۱۳۷۳ میلادی) و سلطان قطب الدین (۱۳۷۳ ـ ۱۳۸۹ میلادی) و همچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ـ۱۴۱۳ میلادی) نیز دانش‌پرور و مشوق فضلا و دانشمندان بوده اند . در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامي باسم مدرسته القران تاسیس‌یافت و علاوه براین مدارس‌دیگری در سایر دهکهای مهم کشور نیز بنیان گردید . سلطان قطب الدین در شهر سرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجي محمد قاری بعهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری‌وجود داشت. از معروفترین اساتذه این دانشکده ملا محسن فاني و ملا عبد الستار مفتي بوده اند . علاوه براین مدرسه دیگری بنام عروة‌الوثقي تاسیس‌یافت و سرپرستي آن بعهده سید جمال الدین محدث بود . در زمان سلطان سکندر که بعلت شدت تعصب دیني بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و فضلای اسلام از عراق و خراسان و ماوراء النهر به کشمیر مهاجرت کردند . وی در نزدیکي مسجد جامع مدرسه‌ای تاسیس‌کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد افضل بخاری درس‌حدیث میگفت و ملا محمد یوسف و ملا صدرالدین کاشي استاد فلسفه و ریاضي بودند و سید حسین منطقي درس‌معقولات و منطق میداد. سلطان زین العابدین دانشگاهي بنام دارالعلوم در نوشهر نزدیکي سرینگر تاسیس‌نمود . ساختمان این دانشگاه در نزدیک قصر سلطان بود و ریاست آنرا ملا کبیر نحوی شیخ الاسلام کشمیر بعهده داشت. علاوه براین ملا احمد کشمیری و ملا حافظ بغدادی و ملا پارسا بخاری و ملا جمال‌الدین خوارزمي و میر علي بخاری و ملا یوسف رشیدی نیز درسلك استادان این دارالعلوم بودند . در زمان سلطان زین العابدین تنها فارسي وعربي وعلوم اسلامي پیشرفت ننمود بلکه در نتیجه تشویق آن پادشاه بلند نظر غیر متعصب که در تمام شئون زندگي عدل و انصاف و مروت و مردانگي را رعایت مینمود علوم هندی و سانسکریت و هنر و موسیقي و فن معماری نیز مراحل ارتقا را پیمودند. دوره حکومت وی را باید یکي از درخشان‌ترین ادوار تاریخ کشمیر و درخشنده ترین دوره تاریخ پانصد سال حکومت اسلامي در کشمیر دانست. این سلطان علاوه بر اصلاحات اداری و احتماعي از قبیل تاسیس‌بیمارستانها و کاروانسراها و پیشرفت صنعتي از قبیل فن کاغذ سازی و قالي بافي برای توسعه علم و ادب و برای بنیانگذاری کاخ ادبیات فارسي در کشمیر سعي فراوان مبذول داشت. سلطان زین‌العابدین عشق و علاقه زیاد به توسعه دانش‌داشت و برای بدست‌آوردن نسخه های خطي کتب ادبي و دیني در زبانهای عربي و فارسي و سانسکریت هدایای بیشمار به حکمرانان ایران و خراسان و گجرات و سند و سایر نقاط هند مي فرستاد . عشق وی بدانش‌منحصر به علوم اسلامي نبود بلکه هندوهائیکه در زمان سکندر بعلت فشارهای مالي و دیني به هند مهاجرت کرده بودند به تقاضای سلطان بکشمیر

بازگشته در زادگاه آبا و اجداد خود سکونت گزیدند . طبق اطلاعاتیکه از کتاب "نوادر الاکبر" تالیف ابوربیع الدین احمد غافل بلخي کشمیری بدست آمده سلطان زین العابدین در مقابل هدایای که فرستاده بود شش نفر دانشمند و کتب بیشمار از سلطان شاهرخ (۱۴۰۴ ــ ۱۴۴۷ میلادی) دریافت نمود . او برای اینکه دریچه های علم و دانش را بر روی همه کسهار کرده باشد دارالترجمه ای تاسیس نمود تا کتب عربي و فارسي بزبان سانسکریت و کتب سانسکریت بزبان فارسي ترجمه شود . ملا احمد ملك الشعراء دربار کتابي موسوم به راج ترنگني (تاریخ کشمیر تالیف پاندیت کلهانا KALHANA که در سال ۱۱۴۹ میلادی بزبان سانسکریت نوشته شد) و مهابهارتا را بزبان فارسي ترجمه کرد و شری ورا SRIVRA مورخ معروف کشمیر که در دربار این سلطان پرورش یافته بود مثنوی یوسف و زلیخای جامي را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد . دکتر صوفي در کشیر اسم ۲۱ نفر نویسندگان و علما و فضلا فارسي وعربي وده نفر علمای سانسکریت را که بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱). خود سلطان طبع موزون داشت و حتي في الدیهه شعر میسرود . یکي از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری را که شمله ٔ آن روی پیشانیش آویزان بود بر سر نهاده بحضور سلطان رسید . سلطان بمحض دیدن او خندید و في الدیهه این شعر خواند ــ

شاخ پیشاني ملا احمد کشمیر بین   گر ندیدستي تو در آفاق انسان شاخدار

و ملا احمد في الفور معروض داشت ــ

شاخ پیشاني خدیوا کرگواری داشتم   تا نیایم در میان ماده گاوان در شمار

علاوه براین سلطان زین العابدین دو اثر نثر فارسي نیز دارد . یکي از آنها شکایتنامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تفنگسازی است. این فعالیتهای ادبي و فرهنگي و علمي این سلطان علمدوست فقط بدربار خود شویا به دارالسلطنته محدود نبود بلکه او برای ترویج زبان فارسي مدرسه های (۲) متعددی در دهکدهها تاسیس نمود تا اطفال هند و نیز در آن بتحصیل زبان فارسي وعلوم مروجه بپردازند و از فراگرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمي قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نمانند . علاوه براین سلطان زین العابدین بمدرسههای خارج از قلمرو خود نیز کمك میکرد چنانکه بمدرسة العلوم سیالکوت SIALKOT مبلغ شصتهزار روپیه پرداخت (۴). چون امراء و روسای دربار که همیشه ودر هر زمان از سلاطین و پادشاهان خود سرمشق میگیرند وضع را چنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشویق علوم و تاسیس مدرسهها و دادن کمك مالي بدانشجویان کمر همت بر بستند وحتي زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار از مردان عقب نماندند . بنابراین در دوران حکومت سلاطین شاهمیری و بخصوص در عهد سلطنت

---

(۱) KASHIR VOLI, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷ (۳) Kashmir Under the sultans page 255
(۴) ایضا ص ۲۶۱

زین العابدین علم و ادب بطور عموم و زبان و ادبیات فارسي بطور خصوص در ملك کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد . بعد از وفات سلطان زین العابدین در سال ۱۴۷۰ میلادی جانشینان او نیز برای ترویج زبان فارسي واشاعه علوم دیني و دینوی فعالیتهای نمودند ولي اغتشاشات سیاسي و نا امنیهای داخلي فرصت کافي برای این کار باقي نگذاشت و کشمیر تا سال ۱۵۶۱ میلادی در نا امني واضمحلال بسر برد و سلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند . یکي او وقایع مهم این دوره آمدن میر شمس الدین عراقي به کشمیر است . نامبرده بار اول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد و پس از اقامت هشت سال بخراسان باز گشت . مسافرت دومي وی در دوران اغتشاشات داخلي بین سلطان فتح شاه و سلطان محمد شاه صورت پذیرفت . حضور وی در کشمیر سبب شد که فعالیتهای سیاسي و مذهبي و همچنین ادب فارسي تحت تاثیر او قرار گیرد . او اولین مبلغ مذهب شیعه در کشمیر بشمار میرود . چون در اینمدت حکمران مقتدری موجود نبود و امرا و روسای دربار به فرق و گروههای مختلف سیاسي و مذهبي منقسم شده بودند کشمکش بین دو فرقه شیعه و سني آغاز و برای مدت ۸۰ سال ادامه داشت و درین هنگام غازی خان چك سلاطین شاهمیری را از تخت سلطنت معزول کرده عنان حکومت بدست خود گرفت و دوره حکومت سلسله چك آغاز شد . شاهان چك که شیعي بودند و فقط برای مدت سي سال حکمراني کردند به ترویج و تشویق زبان و ادبیات فارسي کمر همت بر بستند . از جمله شش پادشاه این سلسله سه تن باسم حسین شاه و علي شاه و یوسف شاه ذوق شعر داشتند و شعرای زیادی در دربار خود پرورش دادند . حسین شاه چك (۱۵۶۳ ـ ۱۵۷۰ میلادی) مدرسه بزرگي بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود و درآمد بعضي از دهکده ها را برای مخارج و هزینه آن مدرسه که دارای یك شبانه روزی و کتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد . ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقاني بعهده داشت و آخوند ملا درویش و شیخ حمزه مخدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند . علاوه بر آن این پادشاه علم پرور برای کفالت مخارج دانشکده ای پزشکي باسم دارالشفا که در زمان سلطان حسن شاه شاهمیری تاسیس شده بود ملکي را وقف آن نمود . از لحاظ شعر نیز این دوره حکومت سلاطین و شاهان کشمیر خیلي غني و پرارزش بوده است . در زمان سلطان زین العابدین شعرائي چون سید محمد امین منطقي اویسي و ملا احمد کشمیری و ملا ندیمي و ملافصیحي و ملا ملیحي و ملا جمیل و ملا احمد رومي و ملا محمد رومي و ملا نور الدین و ملا علي شیرازی و ملا نادری و مولانا حسین غزنوی و سید محمد امین اویسي وغیره معروفند . در عهد اول که شاهان چك اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم میخورد که میتوان آنها را بدو دسته قسمت نمود . شعرای دسته اول که بطور مستقیم ویا غیر مستقیم تحت نفوذ میر شمس الدین عراقي قرار گرفتند عبارتند از دو تن باسم ملا نامي و ملا مهری و میرزا علیخان و شاه ابوالفتح و محمد امین مستغني و ملا عیني و ملا آني : شعرائي که از دسته دوم

میباشند و تحت نفوذ و اثر شیخ حمزه مخدوم قرار گرفتند ازاین قرار اند ۰ بابا داود خاکي – خواجه حسن القاری و خواجه میرم بزاز۰

اکنون که گفتار از شعر و شعرا بمیان آمده ناگفته نماند که سبك شعر فارسي در این دوره در کشمیر که دوره اول ادبیات فارسي محسوب میشود (و دورههای دیگر دوره مغولها و دوره ٔ افغانها و سیکها و دوره معاصر میباشند) همان سبك رایج در ایران آن زمان یعني سبك عراقي بوده است زیرا رابطه فرهنگي کشمیر با ایران مستقیم و بلاواسطه و هیچ عنصر خارجي درمیان نبود ۰ علاوه براین اطلاعات کشمیریان در این زمینه وتدریس و تعلیم آنها بزبان فارسي بیشتر دست اول بود زیرا یا آنها خود شان برای تحصیل علم و ادب به مراکز فرهنگي و علمي ایران مسافرت میکردند و یا از محضر علمای ایراني استفاده میکردند که بکشمیر آمده بودند و بنابراین فارسي آن دوره هنوز هم با کلمات محلي آمیخته نشده بود و ثانیا چون تا کنون زبان فارسي زبان یکعده محدود و به طبقه مخصوص اختصاص داشت و فقط در مرحله اول برای امور مذهبي و علمي و در مرحله دوم برای امور اداری و دولتي بکار میرفت از آلایش مصئون ماند ۰ از لحاظ معني و افکار میتوان گفت که فارسي را مبلغین و صوفیای کرام بکشمیر راه دادند و لذا آثار ادبي قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی بیشتر گرد عقاید مذهبي و تصوف و عرفان و خداشناسي دور میزدند ۰ علاوه بر این کشمیر که همیشه بعنوان مرکزعرفان و تصوف بودائي و سپس شیوائي معروفیت داشته و وارد در روح عرفای اسلام که با عقاید ودانتا آشنا شده بودند یك جنبش فکری جدید بوجود آورد که اینجا مجال ذکر و بحث آن نیست ولي فقط بعنوان اشاره باید گفت که این تماس موجب شد که افکار وحدت الوجود و حتي نظر ترك دنیا و روش فکر و اندیشه وعبادت در کنج تنهائي و در داخل غارهای کوه که مختص ریشي های هند است در فکر درویشان مسلمان نیز رخنه کند ۰ اینك بندی از ترجیع بند سید محمد امین منطقي اویسي متوفي ۸۸۹ هجری (۱۴۸۴ میلادی) برای نمونه نقل میشود (۱) –

جمله ٔ کائنات آن منست — برتر از لا مکان مکان منست
تن من عالم است ای عالم — جان عالم بدان که جان منست
نکته ای را که عقل کل حیران — همگي بر سر زبان منست
چون سلیمان روزگار منم — جمله شاهنشهي از آن منست
هر کجا خسرویست در آفاق — کمترین کمترین شبان منست
من گرسنه زهي خیال محال — ماه و خورشید قرص نان منست
استخواني که عالمش جویاست — اینهمه لایق سگان منست
ای گدایان دهر گوش کنید — قاف تا قاف جمله خوان منست

(۱) – پارسي سرایان کشمیر تالیف دکتر ځ – ل – تیکو – تهران ۱۳۴۲ – ص ۷

این جهاني كه هست نيست بدان | تو يقين دان جهان جهان منست
آنكه اورا تو بي نشان يابي | بر در حجره پاسبان منست
زان به كشمير منزوی شده ام | كين همه جله بوستان منست
چند روزی كه بوده ام بشما | منتي زان بسي بجان منست
منطقي در مكان شريك تو بود | چونكه گفتي كه لامكان منست

بعد ازين ويس ترك گفت و شنود
كنج كوه و عبادت معبود

در قرن شانزدهم ميلادی كه در نيمه دوم آن شاهان چك در كشمير حكمروائي كردند شعر فارسي بيشتر رونق گرفت و از مطالعه آثاری مختصر كه بدست ميرسد معلوم ميشود كه در اين دوره شعرا بسرودن قصايد در مدح پادشاهان ، در منقبت حضرت اميرالمومنين علي عليه السلام چون قصيده ، ملا مهری و قصايد عرفاني مثل قصيده لاميه بابا داود خاكي و همچنين مثنوی‌های اخلاقي و عرفاني مثل ورد المريدين بابا داود و غزليات و رباعيات ميپرداختند • خواجه ميرم بزاز كه مريد حضرت شيخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائي معروف است • غزليات او جنبه عرفاني دارد و اهميت او در آنست كه مضامين عرفاني و عشقي را بهم آميخته كلماتي مثل گل و گيسو و بهار و ساقي و باده و وصل و فراق و آئينه وغيره برای بيان مطالب عرفاني بكار برده است كه ميتوان گفت در تاريخ شعر فارسي در كشمير در اينمورد پيشرو ديگران بوده است •

حالا كه به پايان اين مقال نزديك ميشويم بايد دانست كه اين دوره طويل دويست و پنجاه سال حكومت مستقل مسلمانان كشمير از لحاظ ادب و فرهنگ دارای سه عامل مهم ميباشد يكي از آنها زبان و ادبيات فارسي است كه درباره آن مختصری بيان داشتيم • دو عامل مهم ديگر عبارتند از زبان و ادبيات سانسكريت و زبان و ادبيات كشميری كه تحت اثر و نفوذ فارسي قرار گرفتند و همچنين معني و افكار نويسندگان آن زبانها در فكر شعرا و نويسندگان فارسي موثر افتاد • زبان سانسكريت با مغشوش بودن اوضاع سياسي كشمير قبل از استقرار حكومت اسلامي مراحل انحطاط را ميپيمود و اين دوره تنزل از قرن دوازدهم ميلادی شروع شده بود • هنگاميكه سلاطين شاهميری بحكومت كشمير رسيدند و توجه بيشتری بزبان فارسي نمودند اين انحطاط و تنزل شدت يافت ولي باوجود آن اين زبان باستاني كه گنجينه های علم و ادب را در خود پنهان داشت از بين نرفت بلكه بعضي از سلاطين دانش‌پرور به تشويق و پشتيباني علمای اين زبان پرداختند و آنچه كه در اين مدت بزبان سانسكريت نوشته شد بدون ترديد ميتوان آنرا اضافه گرانبها بر آثار قديم و باستاني آن زبان دانست • در اين زمان علمای معروف مانند جونا راج- شری‌ورا - پراجه بهت و شوكا آثار معروف خود را بوجود آوردند • از جمله آنها شری‌ورا كه با زبان فارسي آشنائي كامل داشت مثنوی يوسف و زليخای جامي را بزبان سانسكريت ترجمه كرد و علاوه براين تذكره و جنگي حاوی اشعار بيش از ۳۵۰ شاعر هند و كشمير را تاليف كرد • ناگفته نماند كه باوجوديكه زبان فارسي در همه جا و ساير شئون زندگي مردم رخنه

کرده بود ولي بازهم زبان سانسکريت اهميت خود را کاملا از دست نداد و استعمال اين زبان در امور شخصي و بازرگاني و دولتي پهلو بپهلوی زبان فارسي گام بر ميداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابر وآرامگاههای شيوخ اسلام در کشمير مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ ميلادی نشان ميدهد که اين کتيبه ها به هردو زبان فارسي و سانسکريت طوری نوشته شده که متن فارسي زير متن سانسکريت قرار دارد. همچنين شيخ مخدوم حمزه درويش معروف کشمير (متوفي ۹۸۴ هجری مطابق ۱۵۷۶ ميلادی) وصيت نامه خود را بدو زبان سانسکريت و فارسي نوشت و اين وصيتنامه که بر پوست درختي نوشته شده هنوز هم در موزه سرينگر محفوظ و مصئون باقي است. در نتيجه ٔ اين تماس زبان سانسکريت اثر و نفوذ فارسي را قبول کرد و کلمات فارسي در آثار سانسکريت آن دوره راه يافتند. بطوريکه در بالا ذکر شد کلمات فارسي مثل دبير و گنج آور بعلت نفوذ ساسانيان در کشمير قديم مستعمل بوده ولکنون بر عده آنها افزوده شد. مطالعه قسمتهای کتاب سانسکريت بنام لول پرکاش (۱) که در اين دوره نوشته شد واژههای فارسي را که در اين زبان به زبان سانسکريت راه يافت نشان ميدهد زيرا قسمتهای همان کتاب که قبل از آن دوره تاليف شد فاقد اين لغات ميباشد. همچنين کتبي که وقايع نويسان کشمير آن زمان بزبان سانسکريت تحرير نمودند واژههای فارسي و عربي و ترکي مستعمل در فارسي مثل شاهي - خواجه - سلطان (بشکل سورطان) سلاحدار - خاتون (بشکل خاتونا) - خانقاه - ملکه (با تشديد لام) و مسجد و مدرسه و رباب (بشکل رواو - با فتح اول) را دارا ميباشد.

اما زبان کشميری در عهد حکومت سلاطين کشمير پيشرفت نمود و مثل سابق زبان مادری و وسيله تداول و تخاطب مردم بود و آثار گرانبها و باارزشي در اين دوره بوجود آمد. سلاطين کشمير شعرای کشميری زبان را مورد تشويق قرار ميدادند. زبان کشميری در اين زمان تحت تاثير فارسي قرار گرفت و آثاری که در اين زمان بوجود آمده نشان ميدهد که اين زبان هم از حيث لغت و معني و هم از حيث شکل ظاهری شعر و ترکيبات لفظي و هم از جهت افکار عرفاني وغيره اثر فارسي را قبول کرده دارای سرمايه ادبي گرديد. قديمترين شاعر اين زبان زني است باسم لالي ايشوری يا لله ديد. او شاعره بزرگ بود واشعارش محتوی افکار عميق فلسفي و اخلاقي ميباشد. زبان وی خيلي ساده و روان است وحتي از قسمتي از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز بر زبان هر کشميری جاری و در ضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده ميشود. در اشعارش بيشتر کلمات سانسکريت بنظر ميرسد و لغات فارسي بندرت بچشم ميخورد. بعد ازو شاعر ديگر بنام نور الدين رشي (با کسر اول) متوفي سال ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ ميلادی) از همه معروفتر است.

---

(۱) - لوک پرکاش کتابي است بزبان سانسکريت که تاليف آن بيک نفر متعلق نيست وگفته ميشود که بوسيله نويسنده بنام شمندر در حدود ۱۰۶۶ ميلادی آغاز شد و سپس عده ای از نويسندگان تا قرن هفدهم ميلادی بر متن آن افزودند. اين کتاب دارای چهار فصل است و اطلاعات مهمي درباره کشمير فراهم ميسازد.

اشعارش بمانند ابیات لا له ایشوری دارای جنبه اخلاقي و پند و اندرز میباشد ۰ این دو شاعر قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی مظهر آغاز اختلاط و آمیزش افکار و عقاید اسلامي و شیوائي در کشمیر میباشند که نمونه آن در اشعار فارسي میر اویسي ملاحظه گردید ۰ مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را بالسویه دوست دارند و بدون در نظر گرفتن هیچگونه تفاوت صوری و مذهبي از کلام آنان لذت میبرند و حتي هندوان و مسلمانان مرید بر آند و نامي نهاده اند چنانکه لالي ایشوری در نزد مسلمانان باسم لله حاجي یا لله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیر مسلمانان باسم نند ریشي یاد مي کنند ۰ این دو شاعر به وضع احتماعي و دیني انتقاد میکنند — از تشریفات و ظاهر پرستي و ریا بیزارند و عمل نیك را اصل دین میشمارند ۰ برای درك افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان با ترویج و توسعه زبان فارسي و افکار اسلامي در این سرزمین میزیسته اند لازم است نمونه ای از اشعار آنها را به شکل ترجمه مطالعه کنیم —

لا له ایشوری گوید —

بت و بتخانه از سنگ ساخته شده است
آنها چیزی غیر از سنگ نیست
ای برهمن نادان تو چه چیز را مي پرستي
خودت را به روح کل ملحق بساز

شیوا تمام کائنات را فرا گرفته است
بین هندو و مسلمان فرقي قائل مشو
اگر بخواهي زیرك باشي به اصل خود پي ببر

و نور الدین رشي مي گوید —

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه فرزندش احساس میکند
اوکي میتواند با این سوز بخواب و استراحت بپردازد
سوز عشق مانند نیشهای بیشمار زنبورها است
آیا آنکسي که باو چنین نیشها زده اند میتواند آرام باشد ؟
عشق لباسي است خون آلود که همواره ازان قطرههای خون میچکد
آیا آنکسي که چنین لباسي بتن کرده میتواند آرامش داشته باشد ۰

بعد از شیخ نور الدین رشي شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادی میزیسته است زني است باسم حبه خاتون که در شعر زبان کشمیری معروف گردید ۰ او دختر روستائي بود و در مکتب دهکده خود قرآن و کتب فارسي چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فرا گرفت ۰ نام اصلي اش زون بود که بزبان کشمیری ماه را گویند ۰ زون روزی که در کشتزارهای زعفران آواز میخواند یوسف شاه چك حاکم کشمیر متوجه او گردیده او را بعقد خود درآورد ۰ حبه خاتون موجد نوع جدید شعر بزبان کشمیری است که قبل ازآن به آن زبان وجود نداشت و آن نوع شعر چیزی نزدیك به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار

واردات قلبي و احساساتي ناشي از فراق و جدائي وبي وفائي معشوق و آرزوی وصال میکند · حبه خاتون شعر کشمیری را از تنگنای خشك فلسفه و پند و اندرز بیرون آورده آن را با رمان و زیبائي طبیعت و کیفیات قلب عاشق آشنا کرد انید · علاوه براین اشعار حبه خاتون شاهد نفوذ بیشتر زبان و ادبیات فارسي میباشد · در اشعارش لغات و تشبیهات و ترکیبات فارسي خیلي زیاد بنظر میرسد · او بنا به توصیه سید مبارك ـ درویش کشمیری بحور و اوزاني را که در شعر فارسي مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینك برای حسن ختام بیتي چند از اشعار آن شاعره نامدار را که بعد از اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبر شاه امپراتور مغول هند در هجر و فراق و جدائي او سروده است در اینجا نقل میکنیم ـ

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند

آیا تو آواز حزن انگیز نشنیده ای

بیا با هم به مرغزارهای دورافتاده برویم

تا گلهای را که در قلب جنگل شگفته اند بتو نشان دهم (۱)

---

(۱) ـ ترجمه اشعار کشمیری از رساله آقای دکتر تیکو باسم شعرای فارسي زبان کشمیر در ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است·

فصل سوم

کلیات اوضاع سیاسي فرهنگي و مذهبي در زمان شاعر

برای بررسي و سنجش آثار و افکار هر شاعرونویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسي مذهبي فرهنگي همچنین ادبي و هنری را که آن هنرمند در آن مي زیسته مورد مطالعه و دقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع و آشنائي از آن ممکن نیست درباره آن کس قضاوت صحیح کرد و نظر صائب ابراز داشت چه هر اثر هنری و ادبي بدون تردید منعکس کننده اوضاع و روحیات عصر خود میباشد و این امر در مورد شاعر که نسبت بدیگران دارای قلبي حساستر و روحي دراکتر است بیشتر صدق میکند. شاعر ما ملا محمد طاهر غني کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بر بست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله تورکاني هند را درک کرد وآنان عبارتند از -

۱- نورالدین جهانگیر بن اکبر شاه ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هجری (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی)
۲- شهاب الدین شاهجهان ۱۰۳۷ - ۱۰۶۷ هجری (۱۶۲۸ - ۱۶۵۷ میلادی)
۳- محي الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هجری (۱۶۵۸ - ۱۷۰۷ میلادی)

مدت حکمراني این سه تن پادشاه ازآغاز حکومت جهانگیر در سال ۱۰۱۴ هجری تا یازده سال اول فرمانروائي اورنگ زیب عالمگیر یعني تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعر ما است تقریبا سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است واینک بالاختصار به بررسي اوضاع سیاسي و اجتماعي - ادبي و فرهنگي و همچنین اخلاقي و مذهبي هند وکشمیر آن زمان (زیرا کشمیر بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبر شاه در سال ۱۵۶۸ میلادی یعني ۹۶۵ هجری بعنوان یک صوبه (استان) امپراطوری وسیع مغول درآمده بود) در سه بخش میپردازیم تا ببینیم شاعر ما که اسما وعرفا غني بود درچه محیطي تربیت یافت و از چه افکار واوضاعي متاثر شد وآثارش جلوه گاه چه اندیشه هائي است.

وضع سیاسي و اجتماعي هند وکشمیر در قرن یازدهم هجری -

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابر شاه (متوفي ۱۵۳۰ میلادی) تاسیس و با کمک شاه طهماسپ صفوی در زمان همایون شاه (متوفي ۱۵۵۶ میلادی) بر پایه اساسي گذارده شده بود در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ میلادی) بشکل یک امپراطوری مقتدر بوجود آمد. کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارث برده بود از نظر وسعت وآباداني و تشکیلات اداری روش مرتب و منظم حکمراني در شمار بزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد. ثبات سیاسي - امنیت وآرامش داخلي و پیشرفتهای علمي و ادبي و هنری و همچنین توسعه تجارت و کارهای عمراني برای رفاه و سعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد.

جهانگیر در زمان خود به فتوحات و جنگهای بزرگ و مهم داخلي یا خارج از سرزمین خود دست نزد و تنها واقعه مهمي که در دوران حکومت او از نظر جنگي بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهار را در سال ۱۶۲۲ میلادی بگرفت و ازآن ببعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند ۰(۱) باستثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقي ایران تا غرب آسام و برمه و از کشمیر تا احمد نگر گسترده شده بود یک پارچه امن و آرامش بود و مردم آن سرزمین از ظلم و بیداد امراء مصئون و محفوظ بودند ۰

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان یک مهاجم خارجي بهند حمله آورد ولي بعدا او و اولادش این سرزمین را وطن خود ساختند و حکومت آنان بتمام معني یک حکومت بومي و هندی بشمار میرود ۰ اساس حکومت مغول در هند بهیچوجه بر بیداد و ستم بنیان نشده بود و دلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولاني بیش از سه قرن ادامه داشت همین است و شك نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید و ارعاب بر مردم فرمان رانند حکومت شان بمصداق الملك یبقي مع العدل ولا یبقي مع الظلم دوامي نداشت ۰ بعضي از نویسندگان اروپائي مانند برنیر و تاورنیر و مانوخي و اسمیت حکومت مغول را حکومتي کاملا مستبدانه و مطلق العنان نمایانده اند و اظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکاني قانون جز اراده شاه وجود نداشت ۰ولي آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائي که قلمرو آنان بمراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچکتر بوده چه ستمهائیکه بر رعایای خود نه نمودند و چه ظلم و بیدادهائیکه بنام مذهب بر مردم بیچاره وطن خود روا نداشته اند ۰ اگر نیك در احوال پادشاهان مغول بنگریم درمییابیم که آنان هر اقدامیرا که مینمودند برای بهبود و رفاه ملت بود ۰ خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان و در عین حال خیرخواه مردم نامید ۰

سر ریچارد برن Sir Richard Burn درضمن ذکر حکومت جهانگیر متذکر گردیده است که

" جزای مسلمانانیکه دختران خود را بازدواج بهندوان میدادند مرگ بوده است درحالیکه مسلمانان میتوانستند زن هندو وثني بگیرند " (۲) ولي نویسنده علتش را بیان ننموده است و باید دانست که در آنزمان رسم هند و بر آن بوده است که چون شوهر زني بمیرد او باید با جسد شوهر مرده اش خود را بسوزاند ۰ چون جهانگیر ازین سنت وحشیانه خوشش نمیآمد و میخواست این سنت کهنه و غیر انساني را ازبین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضي زنان را از سرنوشت سوختن در آتش نگهدارد و چون نمیخواست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزا و پادافراه را فقط برای مسلمانان که بالواسطه موجب انجام این کار میشدند مقرر کرد و برای هندوان از ادامه این رسم فقط اظهار نارضایتي میکرد ۰

---

(۱) India Since I526, V.D.Mahajan & R.R.Sethi, Lucknow I956, pI26

(۲) The Cambridge History of India Vol IV, I957, p I8I

جای بس تاسف است که این روش انساني ونوع دوستي را نیز نویسندگان اروپائي اقدام مغرضانه و نمونه ای از تبعیضات مذهبي جلوه داده اذهان مردم را منحرف کرده اند . مردم در زمان حکومت این پادشاه عادل و دادگستر خوشوقت وسعادتمند بودند وجهانگیر ازلحاظ انصاف وعدالت بعنوان انوشیروان هندوستان مشهور شده است وداستانها از عدل ونصفت اودرکتابها مسطور است وحتي درقرن ما برخي از آنها برپرده سینما نمایش داده شده است . جهانگیر در دوران حکومت خود اقدامات خیرخواهانه بسیار انجام داد . وی برای مردم فقیر وبي نوا مرکزها ایجاد کرد که بدانان غذای مجاني داده میشد علاوه براین وی مالیات معوقه را معاف کرد ودستور داد که مأموران درجمع مالیات برکشاورزان ظلم وتعدی روا ندارند ودرصورت اثبات جرم مامورین آنانرا شدیدا مجازات میکرد . او دستور داده بود خسارت محصولات کشاورزی که زیرپای افواج شاهي پایمال شود بپردازند .

جهانگیر به مناظر طبیعي علاقه بسیار داشت وبهمین جهت زیبائي ودلکشي سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد وباوجود موانع وعوایق بسیار که درسفر کشمیر بود در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه بمسافرت آندیار نایل آمد وشاید طفراد راین شعر آرزو وتمنای جهانگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید .

ازشاه جهانگیر دم نزع چو جستند باخواهش دل گفت که کشمیر ودگرهیچ

چنانکه ازکتب تاریخ برمیآید جهانگیر را درعمران وآبادی علاقه تمام ومیلي مالا کلام بود ودرایام سلطنتش درایجاد عمارات وانشاء ابنیه وتسطیح طرق وشوارع وتزئین باغها وایجاد وتعمیرمدارس ومساجد وحمام ها کوششي فراوان مینمود ودراین کارهمسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخي وادبي است ذوق وسلیقه اصیل ایرانی خود را نشان داد که نمونه آن را میتوان درساختمان باغ شالیمار وتعمیر قصرهای مانسابل واچه بل وویرناگ وغیره جستجو کرد . جهانگیر طي حکومت خود هفت تن ازامراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزد کرد که عبارتند از:

۱ ــ نواب قلیچ خان	از	۱۰۱۵	تا	۱۰۱۹ هجری
۲ــ هاشم خان	از	۱۰۱۹	تا	۱۰۲۱ "
۳ــ صفدرخان	از	۱۰۲۱	تا	۱۰۲٤ "
٤ــ احمد بیگ خان	از	۱۰۲٤	تا	۱۰۲۷ "
٥ــ دلاورخان	از	۱۰۲۷	تا	۱۰۲٦

۶ ـ ارادت خان　　از ۱۰۲۹　　تا ۱۰۳۲ هجری

۷ ـ اعتقاد خان　　از ۱۰۳۲　　تا وفات جهانگیر در ۱۰۳۷ هجری

در وتن ازاین حکمرانان نسبة ظالم ومستبد بودند که یکي ازآنها قلیچ خان بود وچون مردم آنسامان برعلیه اوبحضور پادشاه شکایت بردند پادشاه دادگستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبي اوست اخطار نمود : " حکومت پناها ! دادخواهان توبسیار ـ شکرگزاران توکم آب سحاب برلب تشنگان بریز ورنه ازحکومت برخیز ." (۱) حاکم مستبد دیگری که درزمان جهانگیر استانداری کشمیر رابعهده داشت اعتقاد خان بود . وی بطوریکه حسن مي گوید "بدعتها احداث نمود چنانچه ضبطي اشجار باغات ودهات وجنگلات وطرح گل زعفران وچیدن ئل زعفران وسلامانه وغیره ازبدعات اوست" .(۲) باستثنای این دوتن حکمرانان دیگر باعدل وانصاف حکومت میکردند ولي بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتي هلند باسم Dutbh east india co. درسال ۱۶۲۶ میلادی درگزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر ونادار بودند . وی ازاقدامات که ازطرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند و مي نویسد که خانه های مردم شهرنشین بطور عموم خوب وزیبا است وبه زیبائي شهر مي افزاید . مردم کشمیر باوجودیکه کمتر غذای کافي برایشان میسر میشود دارای قوت جسماني ونیروی بدني هستند که میتوان آنان راازین لحاظ دربرابر مردم هند محسوب کرد . وی ضمن شرحي که درباره تجارت وصنایع دستي کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران وپارچه های پشمي دستباف که ازانواع مختلف میباشد وخشکبار رابه آگره صادر میکنند ودرمقابل آن متقال وپارچه های نخي بافندگي وادویه وپیاز وارد میکردند .

جهانگیر که همواره رفاه وبهبود مردم خود را درنظر داشت مالیاتیراکه بعنوان "رسوم فوجداری" گرفته میشد لغو کرد . کشمیر درآن هنگام دچار رسوم کهنه وفرسوده چون کشتن دختران نوزاد درمیان مردم فقیر وپست بود که جهانگیر آنرا باتاکید وفشار ازمیان برد . جهانگیر یک تن برهمن را بنام پاندیت شری کانت که ازعلمای متبحر دین هندو بود برگزید تا بقضاوت معاملات ومحاکمات هندوان که جنبه شخصي دارد طبق آئین آنان حل وفصل نماید وبدینوسیله آزادی کامل درامور شخصي ومذهبي وسنن

---

(۱) Kashir Vol I p 263

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۴۸۲

(۳) Kashir Vol I p 262

ورسوم دیني بهند وا ن اعطاء نمود (۱)۰ جمعیت کشمیر د رزمان جهانگیر د رحد ود د وملیون نفربود ه است (۲)۰

پس ازوفات جهانگیر د رسال ۱۰۳۷ هجری پسرش خرم بعدازیك سلسله جنگهای د اخلي بکمك ویاری آصف خان پد رزنش بحکومت هند رسید ولقب ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران د وم شاه جهان پاد شاه غازی رابرگزید واساس سلطنت را استوار ساخت۰ مد ت حکومت شاه جهان سي سال بود ه است ود وره ٔ حکومت او بعنوان د وره ٔ طلائي امپراطوری مغولا ن هند محسوب میشود ۰ د رزمان سلطنت او قد رت امپراطوری سراسر هند رافراگرفت ۰ملوك طوایف اعم ازپاد شاها ن مسلما ن محلي وراجگان هند و همه منقرض شد ه یاتحت حمایت امپراطوری د رآمد ند ۰ شاه جهان بزود ی شورش وطغیا ن مخالفین ود شمنان د اخلي مانند جهجر سنگ وخان جهان لود ی رافرونشاند ۰ علاوه براین افواج وی د رتسخیر خاك وسیع د کن پیروز شد ولي اقد امات مکرر شاه جهان برای بد ست آورد ن قلعه قند هار (که بعد از ۱۰ سال بد ست آمد ه بود ومجد د ا ازد ست رفت) کاملا بي اثر ماند وایـن امر بي کفایتي لشکر اوراد رمقابل سپاهیا ن ایرا ن روشن ساخت۰(۳) ازجنگهای مهم د یگری که خارج از خاك هند بعمل آمد جنگ باحکمران بلخ است که د رنتیجه آن شهر د رسال ۱٦٤٦ مسخر شد ۰ د رامور اد اری کشورشاه جهان کفایت ود رایت فوق العاد ه ای ازخود نشان ند اد ولي برای اصلاح امور اد اری ومالي که د راواخر حکومت پد رش روبخرابي نهاد ه بود سعي کرد (٤)۰

عمارات مجلل ومتعد د یکه د رزمان اوساخته شد واعزام لشکرهای بزرگ برای نبرد های د اخلي وخارجي که متضمن خسارات هنگفت ومخارج بسیار بود (چنانکه تنها هزینه تسخیر قند هار ۱۲ ملیون روپیه برآورد ه شد ه است) لطمه سنگیني برخزانه مملکت وارد آورد وازاین رونقصا ن امور مالي ازاملاك امرا وگنجینه های شاها ن د کن فراهم گردید ۰ (۳) شاه جها ن د رآغاز سلطنت شخصا د رامور ملك و ملت نظارت ورسید گي د قیق میکرد وبعد ا کارهارا بد ست امراء ووزراء سپرد وپسرا ن خود را د رقسمتهای مختلف هند وستا ن به سمت استاند اری برگماشت۰ یکي ازکارهای مهم شاه جهان نظم وترتیب د اد ن د ستگا ه منصبد اری است که د راواخر عهد حکومت خود بد ا ن توجه کرد ود ر اجرای مقررات قانون

---

(1) Shea & Troyer's Translation of Dabistane Mazaheb p I64-5

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفرشماری کشمیر به اهتمام آصف خان نوزد ه لك وچهل وسه هزارو سي وسه نفر ـ ازآنجمله سپاهیا ن بومي نود هزاروچهارصد پیاد ه وچهارهزاروهشتصد ونود ود و سوا

(۳) The Cambridge History of India Vol IV p 319-20 (٤) ایضا ص ۲۱۸

(٥) A History of India by J.C.Powell Price, p 328

منصبداری راجع به تدارک دسته های سپاهیان شدت عمل بخرج داد - علاوه براین وظیفه و مقرری منصبداران را تقلیل داد وآنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان راهحال آماده باش داشته باشند . همچنین مالیات براملاک که قبل ازین یک سوم بوده به نصف درآمد مقررکرد .

روابط سیاسي شاه جهان با اروپائیان وسایر ممالک همسایه عاقلانه وتوام باد رایت وزیرکي بود واو هیچوقت رشته ارتباط خود راباپاد شاهان ایران یعني باشاه صفي وشاه عباس نگسست . امپراطوری مغول در دوران سلطنت شاه جهان هم ازحیث قدرت ونفوذ وهم ازلحاظ جلال وشکوه به منتهي درجه خود رسید واساسي که جلال الدین اکبر پي ریزی کرده بود دراین عهد صورت اتمام واکمال یافت . وسعت مملکت شاه جهان وامنیت وآرامش درآن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتي منظم وآباد درآید وعواید ومالیاتها افزوني گیرد . دووزیر کاردان یعني آصف خان و سعد الله خان باتدبیر ودرایت امور مملکت را اداره میکردند وغنایم وپیشکشها ومالیاتها مرتبا بدربار میرسید . خزانه عامره شاه هرروز ثروتمند تر وپربها ترازروز قبل میشد - امنیت وآرامش که دردوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد وبازرگانان خارجي را بهند جلب کرد ومحصولات هند ببازارهای آسیا واروپا فرستاده شد . خلاصه آنکه قدرت وثروت امپراطوری هند دردوران شاه جهان بحدی رسید که درآسیا نظیر نداشت ودرهندوستان پیش ازآن تاریخ وچه بعد ازآن مانندی برای آن کمتر توان یافت .

شهاب الدین شاه جهان طي دوران حکومت خود چهارمرتبه بکشمیر مسافرت کرد . مسافرت اوّل درسال ۱۶۳٤ میلادی صورت گرفت ودرحین این مسافرت بود که راجه بهیمبر اعلام قبول اسلام نموده بخطاب راجه دولتمند مشرف گردید . سفر دومین بسال ۱۶٤۰ وسومین در ۱۶٤۵ و آخرین بسال ۱۶۵۱ میلادی بوقوع پیوست . شاه جهان درظرف این مدت هفت استاندار برکشمیر گماشت که بترتیب عبارتند از :

۱ - اعتقاد خان از ۱۰۳۷ - ۱۰٤۳ هجری

۲ - ظفرخان احسن از ۱۰٤۳ - ۱۰۵۱ "

۳ - شاهزاده مراد بخش از ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ "

٤ - علي مردان خان از ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ "

۵ - ظفرخان باردوم از ۱۰۵۳ - ۱۰۵۷ "

٦ - تربیت خان از ۱۰۵۷ - ۱۰۵۹ "

٧ـ حسن بیگ خان   از ١٠٥٩ـ ١٠٦١ هجری

٨ـ علي مردان خان بار دوم   ١٠٦١ـ ١٠٦٧ "

٩ـ لشکر خان   از ١٠٦٧ـ ١٠٧٠ "

عتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال دیگر باقي ماند ولي طوریکه قبلا گفته آمد وی موانع سخت و غیرعادلانه در راه کشاورزان ایجاد نمود و باغهای میوه مردم را زور میگرفت و برای برداشت محصول از باغات و کشتزارهای زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار بگرفت. چون کشمیریان از کارهای جابرانه و اعمالهای ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالي بدربار اهنشاه فرستادند و شاعری از کشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانید که ضمن ن گوید ـ

خسروا دانشپژوها داورا دین پرورا   اهل کشمیرند در دیوان عدلت داد خواه

زعفران گویند خندان سازد اند هناکرا   آمدند از زعفران در گریه جمعي بیگناه (١)

چون دادخواهيها و تظلمات پي درپي ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول و ابوالحسن تربتي به استانداری شمیر مقرر شد. ولي چون ابوالحسن پیر و کهنسال شده بود و نمیتوانست بار سنگین اداره یك استان ا متحمل شود پسرش ظفر خان احسن بنمایندگي او فرستاده شد. اولین و مهمترین کاریکه احسن در بام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپراطور خواست تا تمام مالیاتهای غیرعادلانه کارهای مستبدانه ای را که اعتقاد خان در کشمیر رواج داده بود و ادامه آنها موجب فقر و مسکنت و دبختي و مذلت کشمیریان بود باطل و فرمان شاهنشاهي دراینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول اورنیر "نه بعنوان پادشاه مملکتي بلکه بمانند پدر یك خانواده" بر مردم حکومت میکرد این فرمان تاریخي ا صادر و یك نقلي آن روی سنگ نقر کرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگر نصب نمود. (٢) که امروز هم رآنجا بحال خود باقي است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید س از آن . که پدرش که استاندار کشمیر بود فوت نمود فرمان استانداری بنام او صادر گردید. در این زمان لفرخان احسن تبت کوچك یعني بلتستان را نیز فتح کرد. این حکمران که یکي از ممدوحین صائب تبریزی یباشد در زیبائي و زینت دادن کشمیر سهم بسزائي داشت. حکمران دیگر این دوره که شایسته ذکر ست مردان خان میباشد. مردان خان از طرف شاه ایران قلعه داری قندهار را بعهده داشت ولي علت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذار کرده بهند پناهنده شد و شاهجهان اورا به ملازمت

---

١) کشمیر جلد دوم ص ٢٦٨ (٢) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ٥٠٠ـ ٥٠١ نقل شده است

خود پذیرفت. مراد خان در دوران صوبه داری کشمیر که دوبار بوی محول گردید کارهای عمراني و آباداني انجام داد. او نه تنها به احداث باغها و گلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطر و صعب العبور را تسطیح و تعمیر نمود و برای آسایش مسافرین مسافرخانه ها و کاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سخي و دادگر بود و در دوره دوم والیگری او قحط و خشکسالي در کشمیر بوقوع پیوست و در این موقع او غله و حبوبات را از پنجاب وارد و بنرخ ارزان و حتي رایگان بمردم فقیر و بینوای کشمیر تقسیم نمود (۱) آخرین صوبه دار کشمیر در عهد شاهجهان لشکر خان بود و کشمیر در زمان لشکر خان بهترین دوران نعمت و سرور و فراواني و ارزاني را گذرانید و غله و اجناس آنقدر ارزان بود که "یك خروار شالي را بیك مرغ میفروختند" (۲) خلاصه اینکه مردم در زمان شاه جهان از هر جهة آسوده و خوشحال بودند و کشور از هر حیث بسوی ترقي و تعالي گام برمیداشت تا اینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰٦۷ هجری بدست پسر گرفتار و بزندان افتاد و حکومت و پادشاهي بدست اورنگزیب عالمگیر سومین پسر شاهجان رسید.

جنگهای خونیني و کشتار برادران برای تحصیل تاج و تخت در میان مغول یك سنت خانوادگي بوده است. اورنگزیب سومین پسر شاه جهان بعد از قتل سه برادر و چندتن از برادرزادگان و خویشان و اسیر کردن پدر خود سر برآرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت را در سال ۱۰٦۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال وسعت و عظمت و اقتدار رسیده بود. در زمان حکومت این پادشاه تقریبا سراسر هند جزو قلمرو مغول گردید و حدود آن از کشمیر تا کرناتك و از برمه تا غزني گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت وسیع قلمرو خود را به بیست ولایت و استان تقسیم کرد و هر استان تحت فرمان استاندار قرار داشت. این پادشاه از اوان جواني در زمان شاهزادگي فنون لشکر کشي و تجارب ملکداری را آموخته بود و انتظار میرفت که عظمت و اقتدار شاهنشاهي وی به اوجي مافوق تصور برسد ولي سرنوشت دیگری در انتظارش بود. در این امر شکي نیست که قلمرو او از لحاظ وسعت قبل از استقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هر پادشاه دیگری بود ولي سیاست او آرامش داخلي ثبات سیاسي وغیره را از بین برده و آثار اضمحلال و انحطاط در دوران زندگي خود او پدید آمد. عالمگیر در طي حکومت چهل و نه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ و لشکر کشي و تسخیر و فتح ممالك اشتغال داشت بیست و نه سال اول حکمراني او به گشایش قلاع و فرونشاندن شورش و طغیان در نواحي شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. در بقیه زندگاني توجه او بتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند و سرکوبي مخالفین سخت در جنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها و لشکرکشیهای این پادشاه جز خسارات مالي و هرج ومرج و ناامني نتیجه ای عاید نگردید. مخارج

---

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۲) ایضا ص ۵۰۸

هنگفت جنگها خزانه را تهي کرد و پرداخت وظیفه و مقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بود بتعویق افتاد (۱)۰ خرابکاریهای که جنگ و خونریزی بدنبال خود میآورد در تمام کشور مشاهده میشد ۰ علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالي نیز ظاهر گردید که در نتیجه آن ملیونها تن از آدمیان و احشام و اغنام بمردند (۲) و هیچکس درپي جبران یا تعمیر این خرابیها و ویرانیها نبود ۰ خود اورنگزیب ازاین وضع ناراحت کننده بخوبي آگاه بود ۰ او میدانست که سرداران و سپاهیان ازاین جنگها و لشکرکشیهای پي درپي بتنگ آمده خواستار مرگ او میباشند (۳) ۰ ولي آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن و انعطاف ناپذیر او در امور دیني بود ۰ این امر مسلم است که هندوان در تاسیس و ثبات و توسعه امپراطوری مغول در هند سهم بسزائي داشتند و اکبر و جهانگیر و تا حدی شاه جهان نیز با کمکهای شایانیکه آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدرتر و وسیعتر سازند و بپاداش خدمتهای گرانبها صلات و مقامات مهمي بآنان عرضه میکردند ولي متاسفانه اورنگزیب که در امور مذهبي تعصب شدید داشت این سیاست را کنار گذاشت ۰ او در آغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیار کرده بود ولي هرچه زمان بیشتر میگذشت تعصب مذهبي او شدید تر میشد و بالاخره به بمنتهای درجه رسید ۰ حقوق مذهبي و مدني رعایای غیر مسلمان درزمان او رعایت نشد ۰ او برای تخریب معابد نو بنیاد هندوان دستور داد (٤)۰ اینگونه فشارها و وضع بهتری مسلمانان آنزمان که خود را از هندوان برتر و حاکم برآنها تصور میکردند بعضي اشخاص ضعیف الاعتقاد را برآن داشت که مذهب خود را گذاشته مسلمان شوند (٥)۰

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسي و اجتماعي کشمیر درزمان این پادشاه بچه نحوی بوده است ۱ عالمگیر برخلاف پدر و نیاگان خود فقط یکبار بمسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که درسال ۱٦٦٤ میلادی (۱۰۷٥ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه جنت نظیر تجدید قوای جسماني و روحاني بکند و آغاز و انجام این سفر نیز توام باحوادث سوء و ناگواری بود سبدین معني که لغزش پای یکي از فیلهای ارد و بمرگ چندین زن و احشام منجر گردید و این واقعه اورنگزیب را خیلي متاثر کرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولاني اسلاف او خیلي کم بود بدهلي برگشت ۰

عالمگیر طي حکومت ٤۹ ساله خود ۱٤ استاندار بکشمیر اعزام نمود و از جمله آنان ابراهیم خان پسر علیمردانخان سه بار و سیف خان دوبار باستانداری مقرر شدند ۰ ما اینجا فقط اسم استاندارانیکه تا ۱۰۷۹ هجری یعني تا سال وفات شاعر ما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم ۰

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar,Calcutta I954 p 420
(۲) India Since I526 p I43 و ایضاص ٤۲۱و ٤۲۲ (۳) ایضا ص ٤۲٥ (٤) ایضا ص٤٤٤ و

۱ـ لشکر خان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقرر شده بود تا سال ۱۰۷۰ باقي ماند.

۲ـ اعتماد خان ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳ هجری

۳ـ ابراهیم خان ۱۰۷۳ تا ۱۰۷۴ "

۴ـ اسلام خان ۱۰۷۴ تا ۱۰۷۵ "

۵ـ سیف خان ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ "

۶ـ مبارز خان ۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹ "

۷ـ سیف خان بار دوم ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ "

بطوریکه قبلا گفته شد کشمیر در زمان حکمرانی لشکر خان بهترین ایام آرامش و فراوانی را گذراند. حکمرانان دیگر نیز در عدل و انصاف و رسیدگی به خواسته هاي مردم و به تزئین و خوشنمائي این سرزمین فعالیتها کردند و حادثه مهمي که از نظر سیاسي قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست.

وضع ادبي و فرهنگي و هنری هند و کشمیر

اکنون که از وضع سیاسي و اجتماعي هند و کشمیر اطلاعي پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگي وادبي و هنری آنزمان بپردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء وعموم مردم در توسعه و پیشرفت این جنبه حیاتي چه کوششهای از خود نشان دادند. ترقي فرهنگ و هنر در کشور منوط به اسقرار امن و آرامش و فراغت بال وآسودگي خیال است چنانکه نظامي عروضي بدین معني اشارت کرده و گوید = "هر صناعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مرفه باشد که اگر بخلاف این بود سهام فکر او متلاشي شود (۱)" امنیت و آرامش کشور مبني است بر ثبات سیاسي و چنانکه میدانیم هند در آغاز قرن یازدهم میلادی از ثبات سیاسي و امنیت داخلي برخوردار بوده و بیم و ترس حمله خارجي نیز اورا تهدید نمیکرد. بنابراین این سرزمین بایستي گهواره فرهنگ و هنر و مهد شعر و ادب باشد و چنین هم بوده است.

شعر و ادب و فرهنگ

پادشاهان مغول با بوجود آوردن کانونهای بزرگ علمي و ادبي در هند مشوقي نیکو برای دانشمندان و شعرا و نویسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملو است از داستانهای مبني بر تشویق آنان از هنرمندان و ادبا و شعرا و اعطاء صلات گرانبها بدیشان. همین امر موجب میل و رغبت شعرای ایران بمسافرت هندوستان

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

گرديده وشعراء واد با رخت سفر برمي بستند وآهنگ هند ميكردند وازنعم آنديار وصلات سلاطين كامگار آنجا برخوردار ميشدند ٠ انيجا لازم است نكته اى تذكرداده شود وآن اينست كه بدانگاه تنها اصحاب قلم نبودند كه به هند رحلت وهجرت ميكردند بلكه اصحاب سيف و مردمان دلاور و شجاعان جنگآور نيز بدانجا روى نموده بخدمت امپراطوران مغول هند درميآمدند و خدمات شاياني انجام داده بمقامات بلند ميرسيدند ٠ پادشاهان مغول صاحب السيف والقلم بودند و همين نكته داني وسخن سنجي و شعر شناسي آنان بود كه دركشش شاعران بدربار آنان بس موثر افتاد ويقينا اين امر باعث آن شد كه تا اهلان اندك مايه به آستانه آنان نگرايند چه آن سلاطين ميتوانستند گهر را از خزف و نيك را از بد باز شناسند ٠ اين پادشاهان در محافل شعر و ادب مثل ميدان نبرد تنها نقش يك ناظر وسامع را نداشتند بلكه دراين ميدان نيز گوى نقد مي افگندند وبه تصحيح وتنقيح و انتقاد و افتراح سخن شاعران ميپرداختند و بي مناسب نيست كه در اينجا بنقل يك دو داستان كوتاه دراينباب بپردازيم ٠

اكبر شاه باوجود اينكه بمكتب نرفته واز دانش بهره اى نداشت ولي اورا طبع شاعرانه و فكرى نقاد بود ٠ روزى اين شعر فغاني را

مسيحا يار وخضرش همركاب و همعنان عيسي فغاني آفتاب من بدين اعزاز ميآيد

بحضورش ميخواندند ٠ وى مصرع دوم را بدينگونه اصلاح كرد (١)

فغاني شهسوار من بدين اعزاز ميآيد

وازين نوع مثالها خيلي زياد است ٠

جهانگير كه از آغاز زندگي خود به آموختن پرداخت نويسنده اى توانا و شاعر نيكو بهار آمد و بهترين شاهد اين ادعا تزك جهانگيرى است كه تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت وسپس بعلت بيمارى و رنجورى نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد ٠ اين تزك بخوبي ميرساند كه جهانگير داراى طبع شاعرانه نيز بود ودر علوم تاريخ وگياه شناسي و حيوان شناسي نيز صاحب بصيرت بوده است ٠ براى استشهاد قريحه وذوق شعرى او نقل چند اقتباس از تزك بيمورد نيست ٠ دريكجا مينويسد ـ "بتقريبي اين بيت اميرالامراء خوانده شد

بگذر مسيح از سر ما كشتگان عشق يك زنده كردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من موزون است گاهي باختيار وگاهي بي اختيار مصراعي و رباعي درخاطرم سر ميزند

---

(١) بزم تيموريه ـ سيد صباح الدين عبد الرحمن اعظم گره ١٩٤٨ ص ٦١

این بیت بر زبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بی تو یک نفس   یک دل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هرکس که طبع نظمی داشت در این زمینه بیتی گفته گذرانید · علی احمد مهرکن هم گفته

ای محتسب ز گریه پیر مغان بترس   یک خم شکستن تو به صد خون برابر است " (١)

همچنین وی از تحقیر و انتقاد نااهلان و بی مایگان که چون شبه فروشان در حلقه جوهریان درآمده و از شعر و ادب بهره ای نبرده بودند ابا نمیورزید · مشهور است که شاعری قصیده ای تقدیم او نمود که مصرع اول مطلع — ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها — بود · جهانگیر ازاو سوال کرد که از علم عروض آگاهی ؟ شاعر پاسخ داد نه — جهانگیر گفت خوب شد وگر نه حکم بمرگت میدادم · سپس آن مصرع را تقطیع کرد و عیب رکن دوم آن که — لت بر سرت — بود نشان داد (٢) · باین ترتیب روشن و مبرهن میگردد که در محیطیکه سران و پیشروانش در امور شعر و ادب باین اندازه دقیق و فهیم باشند چه اندازه در آن زمینه ها پیشرفت حاصل میگردد · این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجه و علاقه بیشتری در کار خود خرج بدهند · خلاصه دربار مغول بصورت یک مدرسه شاعری و سخنوری درآمده بود · بنابر اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاه و یک شاعر با دربار اکبر شاه پیوسته بودند و بنا بر نوشته سید صباح الدین در کتاب بزم تیموریه از جمله شعرای زمان جهانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملی و نظیری نیشاپوری و سنجر و طفلی و حیاتی و مولانا شکیبی و موزون الملک ملا لطفی تبریزی و ملا احمد علی نشانی و معنوی جونپوری و حسن بیگ خاکی و حکیم عارف و ملا شیدا وغیره

غیر از دربار پادشاه صدها امیر و صاحب منصب دیگر در رونق بازار شعر و ادب و علم و دانش وظیفه مهمی داشتند · ازاین عده بیرم خان — ابوالفتح گیلانی — عبد الرحیم خانخانان — علی قلی خان — خان زمان — خان اعظم کوکلتاش — ظفر خان و غازی خان را میتوان اسم برد · ابوالفتح گیلانی و عبد الرحیم خان خانان برای سرپرستی شعرا یک کانون بزرگ ادبی تاسیس کرده بودند و خواجه حسین و ثنائی و میرزا قلی میلی و حیاتی گیلانی از تربیت یافتگان این کانون میباشند · خان خانان در احمد آباد کتابخانه دایر کرده بود که شعراء و ادبا و دانشطلبان ازآنجا بهره یاب میشدند ·از خصوصیات این کتابخانه یکی این بود که دواوین شعرای متعلق بدستگاه بخط خود شان دران موجود بود (٣) گذشته ازاین رواج مشاعره در ترویج و رونق شعر کمک شایانی نمود و خان خانان در این امر پیشرو دیگران محسوب میشود (٤)

---

(١) تزک جهانگیری ص ١١٢ (٢) بزم تیموریه ص ١٤١ (٣) ایضا ص ٨١ (٤) ایضا ص ٨٢

صرفنظر از شعر و ادب جهانگیر در ایجاد مدارس و انشاء مکاتب سعي بليغ داشت و چندين مدرسه و خانقاه تاسيس نمود . وی مال و ملك امرای را که بدون وارث فوت میکردند به این کار خیر اختصاص داد و مدارسیکه از دیر زمان ویران مانده بود تعمیر کرده برای درس و تدریس آماده ساخت. (١)

این پیشرفتهای ادبي و فعالیتهای فرهنگي که جهانگیر از اکبرشاه بارث برده بود برای پسر خود شاه جهان بوراثت گذاشت و او باوجودیکه مانند پدرر شاعر و یا نویسنده توانا ویا صاحب آثار مهمي نبود ولي برای توسعه علم و ادب گامهای برداشت و در دوران سلطنت خود چندین مدرسه و دارالعلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلي است (٢) که مرکز تدریس فقه و فلسفه اسلامي محسوب میشود . علاوه براین مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهرها دایر بود بتعلیم و تعلم اشتغال داشتند . وضع تعلیم و تدریس هندوان نیز بد نبوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس و تدریس و مطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادامه میدادند . علاوه برآن طبقه دیگر یعني کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسي و علوم متداول کوشا بودند . طبق رسوم آنزمان خانواده های اشراف و اعیان بوسیله استادان و معلمین خصوصي تحصیل علم مینمودند . زبان فارسي بدلیل اینکه زبان رسمي بود مورد تشویق و حمایت شاهجهان قرار گرفت و بطوریکه بعضي گفته اند شاه جهان برای تعلیم اجباری زبان فارسي دستور داد و مدارس در سراسر هند حتي بین هندوان برای تعلیم این زبان دایر گردید . اضافه براین بسیاری از کتب علمي و ادبي بزبان فارسي تالیف شد . ورود ایرانیان با علم و ذوق و آمیزش آنان با هندیانیکه زبان و ادبیات فارسي را در کشور خود تحصیل کرده بودند منتج بایجاد دو مکتب ادبي گردید که یکي ازآنها مکتب هند و ایران و دیگری را بنام مکتب ایراني میتوان یاد کرد . آثار و ادبیاتیکه در این عهد در هند ظهور کرد از جنبه ای که صرفا ایراني باشد عاری است زیرا زبان فارسي که ریشه های عمیقي در سرزمین هند دوانیده بود نمیتوانست تا مدت زیادی از محیط جدید و قوی خود بي اثر و جدا بماند و ازینرو زبان فارسي افکار و عقاید هندی را در خود جذب کرد و تدریجا وسیله بیان مطالب هندی گردید و ناچار خصائصي را که لازمه محیط هندی بود فراگرفت و بدین وسیله سبک جدید هند و ایراني بوجود آمد .

این سبك که مورد توجه دربار مغول قرار گرفته بود بتدریج توسعه یافت و آثار متکلف ابوالفضل که درآنها افراط بصنایع توجه شده و زبان بحد وافر از آرایش و پیرایش مشحون است توجه شاه جهان را بطرف خود جلب نمود و بنابرین شاه جهان برای وقایع نویسي خواستار نویسنده ای شد که بتواند به

---

(١) بزم تیموریه ص ١٦٨ (٢) آثار الصنادید ـ سرسید احمد خان باب سوم ص ١٢

شیوه متکلفانه وقایع عهد اورا بنویسد • شاید یکي از علل توسعه این سبک در دربار مغول هند این بود که نویسنده میتوانست با استعمال نمودن کلمات واصطلاحات متکلف وآمیزش لغات وعبارات دقیق و مشکل عربي ابهت و جلال پادشاه دربار را به بهترین وجه در قلب و فکر خواننده منعکس کند و بنابراین آن سبک با سازمان مجلل و با شکوه دربار کاملا سازگار بوده است•

از طرف دیگر مکتبي که خالصا مکتب ایراني باشد مورد اعتناء و توجه وزراء و امرای ایراني نژاد قرار گرفت• در آغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکرالله ملقب به افضل خان گروهي بزرگي از شعرا و نویسندگان و دانشمندان ایراني را گرامي داشت و در ترفیه حال و ارضای خاطر آنان میکوشید که ازآنجمله محمد امین قزویني و جلال الدین طباطبائي بسیار معروفند• چون آثار نویسندگان و شعرای این دو سبک مختلف را با هم مقایسه کنیم میبینیم که آثاریکه از ادبا و فضلای ایراني بیادگار مانده با آثار معاصرین هندی بسیار متمایز است• مطالعه آثار نویسندگان این دو سبک تفاوتیراکه بین آنها وجود دارد روشن وآشکار میسازد•

چنانکه در زمان اکبرشاه و جهانگیر مشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا و عرفا و دانشمندان ایراني که بعلت نفوذ فقها و مجتهدین مجال و فرصتي برای هنر نمائي و نشر افکار و آثار خود در ایران نداشتند و بر عکس آن در خاك هند مقتضیات را از هر جهت آماده و موانع رامفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند • عده شعرائیکه در دربار شاهجهان بسر میبردند بسیار است و مشاهیر آنان عبارتند از صائب تبریزي؟ قدسي ــ کلیم ــ ظفر خان احسن ــ میرزا طاهر آشنا ــ ملا شیدا ــ چندربان برهمن ــ حکیم رکنا کاشي ــ سعیدای گیلاني ــ سلیم تهراني ــ میر الهي همداني و محمد علي ماهر وغیره • علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتند که معروفترین آنان منیر لاهوری ــ چندربان ــ ملا شیدا ــ طغرای مشهدی و افضل خان میباشند • در فن تاریخ نویسي عبد الحمید لاهوری مولف باد شاهنامه و ملا صادق مولف تاریخ صادق و محمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند • فرهنگ نویسي نیز مورد توجه قرار گرفت و چهار فرهنگ یعني فرهنگ رشیدی ــ منتخب اللغات ــ شاهد صادق و چهار عنصر دانش تالیف گردید • علاوه براین در فلسفه و مذهب و طب ونجوم و علوم دیگر نیز تعدادی از کتب و رسائل نوشته شد • خلاصه آنکه دربار شاهجهان کانون فرهنگ و مرکز رواج زبان و ادبیات فارسي بود و از حیث تمدن و هنر و ادب دوره طلائي بشمار میرود •هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکي بر زبان فارسي فایق آمد در دربار پادشاهان گورکاني هند فارسي برسمیت شناخته شد و کلیه مکاتبات و فرامین و اوراق و اسناد و دفاتر کشوری و لشکری بزبان فارسي

نگاشته و صادر میگردید . علاوه بر دربار سلطنتي امرا و روسای کشور مانند آصف خان و سعید ای گیلاني و ظفرخان احسن و مهابت خان و افضل خان و راجه جي سنگ و سعد الله خان که بعلم و ادب و فرهنگ و زبان فارسي علاقه داشتند نیز از شیوه مرضیه شاه جهان پیروی نموده بتشویق شعرا و معارف و ترویج هنر و ادب همت میگماشتند و سعي میکردند دراین زمینه از دیگران گوی سبقت بربایند .

دوره جهانگیر و شاه جهان از لحاظ ترجمه کتب از زبانهای سانسکریت و فارسي نیز دارای اهمیت بسیار است ـ قبل ازآن کتابهای مقدس هند وان بنام مهابهارتا و اتهر وید و همچنین کتاب ریاضي بنام لیلاوتي ترجمه شده بود . دراینزمان داراشکوه پسر شاه جهان دراین کار از همه بیشتر علاقه نشان میداد . وی کتب مقدس سانسکریت مانند اپانیشاد ـ بهگوت گیتا ـ یوگا وشست و نیز اصطلاحات مذهبي هندوان را بزبان فارسي برگرداند . علاوه براین ترجمه حماسه معروف و باستاني هند بنام راماین بوسیله هر کرن با دقت و مهارت انجام گرفت (۱) .

از آنچه که تا کنون مطالعه گردید معلوم میشود که نهال زبان و ادبیات فارسي در هند با تشویق و کمك پادشاهان و امرای دربار غرس و آبیاری میشد و این وضع مختص بهند نیست بلکه در سایر کشورهای مشرق زمین احوال برهمین منوال بوده است . قدردانیهای اکبرشاه و جهانگیر و شاه جهان شاعران و ادیبان و سایر ارباب علوم و فنون را از ممالك دیگر بخود جلب کرد . هر صله و پاداشیکه بشاعر داده میشد موجب ترقي شعر و ادب میگردید . گاهي در انعام یك بیت زیبا و نغز دهان شاعر را از زر میانباشتند و گاهي اورا با سیم و زرقد وزن میکردند . همین امر موجب ترغیب شعرا و نویسندگان میشد تا اینکه از ایران و ممالك دیگر بسوی هند رخت سفر بر بندند . ولي بعد از روی کار آمدن اورنگزیب عالمگیر این تشویق و حمایت های بي شائبه بتدریج از بین رفت و چنان بنظر میرسید که اوضاع و احوالیکه در ایران موجب مسافرت ایرانیان از وطن خود بکشور هند شده بود و اثر و نفوذ فقها که میدان فعالیت و هنرنمائي شعرا را برآنان تنگ کرده بود اکنون در هند بوجود آمد و راه تشویق و دلگرمي که محرك اصلي مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقي نمانده بود و بنابرین میبینیم که شعرائیکه دراین عهد از ایران بهند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندراني معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسویخان و سید حسین خالص اصفهاني و میرزا محمد طاهر اصفهاني . ولي هیچکدام ازاینان مقام شامخي در ادبیات فارسي نداشته و نتوانستند بمقام و معروفیت شعرای بنام دوره ماقبل خود برسند .

(۱) History of Shah Jahan of Delhi, Banarsi Prasad p 257

اورنگزیب عالمگیر باد شاهي عالم و د قیق النظر بود و شوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقي بود ۰ وی علوم د یني مانند فقه و حد یث و تفسیر را بخوبي فرا گرفته و مانند جد ش جهانگیر نویسند ه توانائي بود ۰ مجموعه نامه ها و مکاتیب او بنام "رقعات عالمگیری" که به پسران خود و رجال مملکت نوشته است د ر اد بیات فارسي هند مقام شامخي د ارد ۰ مولا نا محمد حسین آزاد بلگرامي آنها را مورد تقد یر قرار د اد ه ، عبارت آنرا سهل ممتنع مید اند ۰ (۱) اورنگزیب که طبع او بامور د یني بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتني بر مبالغه و تملق و مد ح بیجا باشد هرگز نمي پسند ید و مانند بعضي سلاطین صفوی چون شاه طهماسپ (۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمد ح و ثنای وی آلایند ۰ باین د لیل شاعرانیکه شعر گوئي را وسیله معاش قرارد اد ه بود ند بد ربار او راه نمییافتند و آنانرا گروه بیکاران مید انست و سزاوار هیچ تشویق نمي شناخت ۰ این بیمهری پاد شاه باعث شد که سیل شعرا که د ر زمان اکبر و جهانگیر و شاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود و این نهال زبان و اد بیات فارسي د ر هند از اصلش که د ر ایران بود برکند ه شود ۰ خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گرد ید که د ر زمان او هیچ شاعری نبود که اورا بتوان د ر رد یف شعرای بزرگ مانند فیضي و عرفي و ظهوری و کلیم و صائب که آثار آنان د ر اد بیات فارسي مایه افتخار است آورد ۰ ولي ذ وق شعر و اد ب که سالها د ر نهاد مرد م و طبقه روشنفکر هند مخصوصا آنانیکه زبان و اد بیات فارسي را فرا گرفته شیریني و حلاوت آنرا چشید ه بود ند با بسته شد ن راه های د ربار پاد شاه ازبین نرفت بلکه بر عکس شعر و شاعری از محیط تنگ و محد ود تملق و چاپلوسي برآمد ه ، بفضای آزاد نفس کشید ۰ عواملیکه تاکنون باعث تحریك افکار و تخلیق آثار میشد ند اهمیت خود را از د ست د اد ه ، بعناصر د یگری جا د اد ند ۰ د ر د وره قبل شعرا شخص شاه وامراء و مربیان خود و کارهای آنانرا میستود ند و ازآنها الهام میگرفتند ولي اکنون محیط اجتماعي و اخلاقي و امور مربوط بمسائل زند گي توجه آنانرا بخود جلب میکرد و د ر سبك سخن و سخنوری نیز تحولي پد ید آمد ۰ شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمند ان و بزمهای اد ب د وستان بود ، ازین پس شمع کاشانه های عامه مرد م گرد ید ۰ زبان فارسي که د راین سرزمین با مهاجمین خارجي راه یافته بود بتد ریج از مراحل گذ شته مقام زبان رسمي را بد ست آورد و ازآن هم مهمتر اینکه زبان مرد م روشنفکر گرد ید ۰ اکنون که د ر خانه‌های مرد م بر روی آن باز شد این عروس زیبا از حجلهٔ خود قد م بیرون نهاد ، د ست بد ست مرد م د اد و د ر شاد ی و غم آنان همد م و همزبان گرد ید ۰ د ر د وره های بعد زبان فارسي وسیله اظهار افکار و عقاید و احساسات مرد م شد و بنابراین ناگزیر رنگ و روش اصلي خود را از د ست د اد ه ، از محیط و فضای جد ید متاثر شد ۰ قبول این تحول و تغییر د ر عین حال مطابق مقتضیات زمان و طبیعت

---

(۱) سخند ان فارس ص ۱٦۳ تا ۱٦٤ (۲) تاریخ عالم آرای عباسي - اسکند ر بیگ - ج ۱ ص ۱۲۹

بوده است و غیر از آن هم امکان پذیر نبود ۰

در این دوره شاعران خوش قریحه مانند عبد القادر بیدل ــ محمد علي ماهر ــ ناصرعلي سرهندی معزالدین موسوی ــ سعید اشرف گیلاني ــ نعمت خان عالي ــ محمد زمان ناسخ ــ رفیع خان باذل و محمد افضل سرخوش وغیره میزیسته اند ۰

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نثر در این دوره از شعر بهتر بود ۰ عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود ۰ باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفي تدوین و تنظیم اصول فقهي مکتب حنفي در کتابي جمع آوری گردید و اسم "فتاوی عالمگیر" برآن گزارده شد که شاهکار تالیفات دیني این دوره محسوب میشود ۰ در انشاء پردازی خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد ۰ از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقي مستعد خان مولف ماثر عالمگیری و نعمتخان عالي مولف وقایع و بهادر شاه نامه و بختاور خان نویسنده مراة العالم و از مورخین هند و ایسر داس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصة التاریخ را نامبرد ۰

اکنون که بحث از شعر و ادب فارسي بمیان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر در این مورد سهم بسزایي دارد وسزاست ذکر مختصری ازآن اینجا بکنیم ۰ در بخش مربوط به اوضاع سیاسي و اجتماعي دیدیم که شاهان مغول توجه خاصي به تعمیر و آباداني کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتي پیدا میشد برای گذراندن تابستان و گریز از گرمای جانکاه آگرا و دهلي و لاهور بکشمیر پناه میبردند ۰ حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش و تربیت علماء وفضلاء و شعرا میپرداختند و جنبشهای ادبي و فرهنگي دربار آگره و دهلي آنان را تحت تاثیر خود قرار میداد ۰ پادشاهان دهلي و استانداران کشمیر همواره برای اشاعه فرهنگ و علم در این سرزمین کوشا بودند ۰ علاوه بر مساجد و خانقاه ها که کانون و مرکز درس و بحث علماء و صوفیه بود مدارسي نیز دایر گردید که ازآنجمله است مدرسه ای بنام درسگاه معلي حیدر که در عهد جهانگیر در نزدیکي باغستانهای خوش منظر شهر سری نگر بنا شد و دیگر مدرسه خواجه خاوند محمود نقشبندی بنام مدرسه خواجگان نقشبندی که در عهد شاه جهان تاسیس شد ۰ تشویق و تقدیر این پادشاهان که فقط بر شعرا محدود نبود نویسندگان و علما را نیز فرصتي برای اظهار لیاقت و انجام کارهای مهم و تخلیق آثار علمي فراهم آورد ۰ چنانکه اکبر شاه در موقع اقامت در کشمیر بسال ۱۰۰۵ هجری جمال الدین حسین اینجو را فرمان داد تا فرهنگي تالیف نماید و او به این کار پرداخت و در سال ۱۰۱۷ هجری آنرا باتمام رسانیده بحضور جهانگیر تقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید ۰ جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را با انعام و اکرام و صلات فراوان جبران کرد

واورا بلقب عضد الدوله سرفراز کرده بفرمانداری استان بیهار مقرر داشت . ازجمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقر کشمیری که ذکرش دراقبالنامه جهانگیری تالیف معتمد خان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همداني برادر محمد صادق کشمیری مولف طبقات شاه جهاني وملا محمد علي کشمیری که درایام جواني به احمد نگر رفته بود یاد کرد . ملا محمد علي درسلك ملا زمان سعادت خان دکني درقلمرو سلاطین نظام شاهي درآمد وسپس بملازمت سلطان برهان الملك پرداخت . هنگامیکه خانخانان احمد نگررا گرفت ملا محمد علي ملازم او شد وبه کارترجمه وتالیف پرداخت . محمد صادق کشمیری که درسال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهاني را که تذکره ای از معاریف واعلام ورجال برجسته اززمان تیمور تاحکومت شاه جهان میباشد درحدود سال ۱۰٤٦ هجری تالیف نمود . درابنجا باید ذکری ازیکي اززنان نامور کشمیر بکنیم . اوحافظه مریم نام(۱) داشت و معلمه زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بود . گویند ذوق وشوق شعر وادب وسخن سنجي زیب النساء مرهون تعلیم وتربیت این بانوی کشمیری بوده است . پسرش عنایت خان نیز مرد لایق وفاضلي بود که بعدا باستانداری کشمیر نایل آمد . حافظه مریم درسال ۱۰۸۹ هجری فوت کرد . زیب النساء که خود شاعره خوبي بود وبعلم وعلماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین اردبیلي مساعده ای تعیین نمود تا بارضایت خاطر درکشمیر بگذراند وتفسیر کبیر رابزبان فارسي ترجمه کند . وقتیکه این کتاب بپایان رسید ملاسیف الدین اردبیلي آنرا باسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت . (۲)

درعصر مغول شعر فارسي درکشمیر وضع خاصي بخود گرفت . پیش ازمغولان سرپرستان و مشوقین شعر وادب فارسي سلاطین کشمیر بودند وسلیقه قضاوتشان مبني برآشنائي کتبي وغیر مستقیم ازشعر فارسي بود وفارسي برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد . آنان شعر راaز جنبه اوزان وقوافي وذکر فلسفه وافکار مذهبي وغیره میدیدند واحساس ودلنشیني که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان دردرجه دوم قرار میگرفت . پس ازروی کارآمدن پادشاهان گورکاني وتسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایراني الاصل بودند وآنان کسانیرا مورد تشویق قراردادە وازکلام شان تقدیر میکردند که برقیاس آنان درست آیند .

---

(۱) کشیر جلد دوم ص ۳٦۱

(۲) کشیر جلد دوم ص ۳۵۷

ازجمله کسانیکه د رکشمیر به پیشرفت وتوسعه زبان وادبیات فارسي کمك بزرگي کرده اند ظفرخان احسن است. میزا احسن‌اله پسرخواجه ابوالحسن تربتي خراساني ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانداری کشمیر را دوبار بعهده داشت وجمعا" یازده سال عمر عزیز خود را در کشمیر گذ رانید. ظفرخان ازنظر ادبیات فارسي بویژه شعرا همیت خاصي دارد زیرا اوشاعره را د رکشمیر رواج داد واین رسم باعث ترقي وپیشرفت شعر بخصوص غزل فارسي گردید وتعداد زیادی ازشعرای کشمیر بغزلگوئي پرداختند. ظفرخان خود شاعر بود ودیوانش تقریبا مشتمل برده هزار بیت میباشد. وی که به تربیت وپرورش شعرا همت گماشته بود بیاضي داشت که هرشاعر باخط خود شعری چند د رآن مینوشت ود رپشت همان اوراق عکسي ازآن شاعر ترسیم میشد ولي این بیاض گرانبها اکنون ازبین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگامیکه استانداری کابل را بعهده داشت باصائب تبریزی ملاقات کرد وازآن ببعد صائب برای مدتي بااو بوده است. علاوه برصائب شعرای دیگر نیز ازبخشش وعنایات وی استفاده میبردند که یکي ازآنها میرالهي است. خواجه محمد اعظم دیده مری نوشته است " چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که ازظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را ازخود راضي بدارد. میرالهي حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع: خدا ضامن رسول وچاریارش. پادشاه محظوظ شد وظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهي رفیق وامین باشد - منظورشد - با ظفرخان د رکشمیرآمد. "(۲) علاوه براین د رزمان اقامت وی د رکشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب وکلیم وقدسي وغني ود انش د رمنزل او گرد هم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳)

ازجمله شعرای فارسي زبان کشمیر راکه د رزمان این سه پادشاه گورکاني د رکشمیرمیزیسته اند میتوان اوجي - ذهني - محمد صالح ندیم - فطرتي - ملاحمدی - محمد ابراهیم طلوعي - حافظ محمد خیالي - جمیل بیگ علوی - بزرگي شاعره - میرعبداله فریبي - ملامطهری - حبیب اله گنائي - ملامحسن فاني - ملا محمد طاهر غني - ملافروغي - عبدالرسول استغنا - ملا صبحي - محمد زمان نافع - ملامحمد - ملا ناطق - د رویش یوسف - دیوان شاه - آذ ر برهمن - میزا داراب بیگ جویا - میزا کامران بیگ گویا - میرزااکمل الدین بدخشي کامل -

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم شبلي نعماني ترجمه فخرداعي گیلاني ص ۱٥

(۲) واقعات کشمیر ص ۱٥۳

(۳) مجله ماه نو بزبان ارد و - کراچي - ماه اکتبر ۱٩٦٤ - ص ۱۳۳

محمد اسلم سالم ــ لاله ملك شهید وغیره رانام برد • ازاین میان ما شاعری را میشناسیم کــه برهردوزبان فارسي وکشمیری شعر میگفت• اوحبیب اله گنائي است که تخلص فارسي اوحبیب وتخلص کشمیری او حبي است • مطالب وافکاریکه اوبه هردوزبان مطرح میکند ازلحاظ معني وفکریکي است • بیشتر اشعار اودارای افکار صوفیانه وعرفاني میباشند چنانکه گوید :

زهي حالي که دروی لا نگنجد چه حد لا د روالا نگنجد

مقامي برتری ازچند وچوني است که دروی کیف وکم اصلا نگنجد

بگویم یك سخن من پوست کنده که آنجا بنده ومولا نگنجد

وجای دیگر میگوید :

یا منم اندرجهان ویاجهان اندرمن است خرمني دردانه ویادانه اندرخرمن است

وهمچنین دراشعار کشمیری اظهار میدارد :

خداوندا توازمن راضي هستي

زیرا من بتوپناه برده ام

ای رفیق بها وبخلوص نیت وصداقت بخدا پناه ببر

شراب جان پرور را بتو نیز خواهند داد

این آن شرابي است که تراباد ریای زندگي وصل خواهد داد (١)

زبان وادبیات هندی

دوره ٔ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره ٔ پیشرفت وترقي بشمار میرود وعده ای ازنویسندگان با بوجود آوردن آثار خود بسرمایه این زبان افزودند • دراین میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد و اشعار وی که دارای درسهای اخلاقي وپند واندرزهای ذیقیمت میباشد وتاامروز زبان زد هرخرد وکلان وهرمرد وزن است میتوان اشاره کرد • ملك محمد جایسي مؤلف پدماوتي داستان عشقي ملکه امارت نشین موار (Mewar) دراستان راجستان امروز دارای اهمیت است• سیاست آزادی مذهبي وعدم مداخلت درامور خصوصي وفردی مردم به پیشرفت زبان وادبیات هند کمك زیـادی کرد • شخصیتهای برجسته درباری مانند میرزاعبدالرحیم خانخانان ــ بگوان داس ومان سینگ نیز طبع موزون داشته بزبان هندی شعرمیگفتند • اکبر شاه راجه بیربل راکه یکي ازرجال درباربوده

---

(١) ترجمه اشعارکشمیری بفارسي اقتباسي است ازرساله آقای نیکو بنام " شعرای پارسي زبان کشمیر" ص ٧٢

بلقب کوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد . اثر معروف عبد الرحیم " رحیم ست سای " (دیوان رحیم
است. علاوه براینان دوشاعر دیگر بنام کرن ونرهری سهای بدربار اکبر وابسته بودند که اخیرالذکر
بدریافت لقب مهاپترا (شاعربزرگ) نایل آمد . تلسي داس که درعهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی
جان سپرد بعد ازچهل سال عمر اثر جاویدان خود رابنام " رام چاریتر مانس" (یعني کارنامه های
رامچندر - یکي ازخدایان هند و) درشهر بنارس بوجود آورد . دراین زمان شاعری نابینا که درعین
حال آوازه خوان خوبي هم بود کتابي درداستان کریشنا یکي ازخدایان هند و بنظم آورد . اسم
این شاعر وموسیقیدان سورداس است که درشهر آگرا زندگي میکرد . ازشعرای دیگر این دوره میتوان
ازنند داس - ویتال نات وکومبن داس یاد کرد . کومبن داس عارف ودرویش بزرگي بود . گویند چون
اکبر شاه ویرابه فتحپور سیکری دعوت کرد اوجواب داد " درویشان راد رسیکری چکار ؟ رفت وآمد
موجب میشود که کفش پا پاره واسم خدا ازیاد رود وآنجا رسم براینست که بکساني که حتي دیدن قیافه
آنها باعث آزارواذیت است سلام کنند - کومبن دامر عقیده داردکه غیر ازخدا همه چیز هیچ است و
هیچ " . شاعر معروف دیگری که مسلمان بوده وبزبان هندی شعر میگفت رس خان است. اوخود را مرید
لورد کریشنا میدانست واثر مشهور خود رابنام " پرم واتیکا " (بوستان عشق) درسال ۱۶۱۴ تصنیف نمود .
طرز واسلوب بیانش بسیار جالب وپرازاحساسات عاشقانه میباشد . کشو داس ونابا جي نیز هم عصران
جهانگیر بودند ولي زبان واشعار کشوداس بسیار پیچیده ودشوار میباشد . اودرسال ۱۶۱۷ میلادی
وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایز اهمیت است. شاه جهان مانند
اکبر شاه وجهانگیر عهده ملک الشعرای هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. درعهد وی شاعری بنام
سندر بلقب کوی رای وسپس به لقب مهاکوی رای ملقب گردید . شعرای دیگریکه دراین زمان میزیستهاند
عبارتند ازسناپتي - بوشان ماتي رام - بیهاری لال - بوشان شاعری بود وطن دوست ومیهن پرست
وبرای استقلال وطن خود ازحکومت مغول وشورش علیه آنان مردمرابا گفتن اشعار رزمي برمیانگیخت . از
همه اینها سورداس وتلسي داس وکشوومعروفترند چنانکه دراین بیت گفته شده

سورداس آفتاب زبان هندی است وتلسي ماهتاب آن

کشووکهکشان آسمان شاعری است

ولي شعرای امروز مانند کرمهای شب تاب میباشند که

گاه بگاه بپرواز آمده محیط را برای لحظه ای منورمیسازند

درعهد عالمگیر ادبیات هندی نیز روبانحطاط نهاد ودیگر شاعری که بتوان آنرا شاعر بزرگ گفت بوجود نیامد ولي زبان اردوکه درحقیقت شاخه ای ازفارسي محسوب میشود وممزوجي ازلغات فارسي وعربي وترکي وافعال وروابط هندی بوده وقبل ازاین درجنوب هند نشئات یافته بود ودردربار شاه جهان نیز رشد میکرد درعهد اورنگ زیب عالمگیر پیشرفت نمود .

هنــــرهای زیبـــا

معمـــاری ــ جهانگیر به معماری چندان علاقه ای نداشت واین فن درعهد اوپیشرفتي ننمـود . نورجهان همسر لایق وشایسته اش که درسایر امورزمینه هاذوق وسلیقه ظریف ایراني ازخود نشان داده مقام بلند وبرجسته ای برای خود درتاریخ هند کسب نموده است مقبره ای زیبا ازسنگ مرمر برای پدرخود اعتماد الدوله که درعهد اکبر شاه وسپس دردوران حکومت جهانگیر مقام ومرتبه ای بلند دردستگاه دولتي داشت بناکرد . این آرامگاه که درشهرآگرا بناشده یکي ازنخستین بناهای است که درآن سنگهـــای مختلف الالوان وقیمتي باظرافت ونازکي خاتمکاری شده است وبعنوان نمونه ای ازهم آهنگي طرز معماری راجپوت هندی وایراني محسوب میشود . ساختمان دیگری که این بانوی خوش سلیقه بناکرد آرامگاه شوهرش جهانگیر است درشهر لاهور . شاه جهان برخلاف پدرش علاقه وافری به فن معماری داشت ودر عهد او قصور وکاخهای مجلل ــ مساجد وسیع وزیبا ــ دژهای محکم ــ باغهای دلکش ودیگر ابنیـــه باشکوه درشهرهای دهلي ــ آگرا ــ لاهور ــ احمد آباد ــ کابل ــ کشمیر ــ اجمیر وقندهار بناگردید این ساختمانها که باهزینه گزاف ساخته شده است دارای تزئینات عالي وجالب توجه ازحیث فن وهنر میباشد وهمچنین نمای خارجي آنها پرشکوه وجلال است وبدون تردید بهترین نمونه فن معماری در سایر ادوار تاریخ میباشد . ازمهمترین ساختمانهائي که درعهد شاه جهان بناگردید میتوان دیوان عام ودیوان خاص ومسجد مروارید درقلعه سرخ ومسجد جامع دردهلي وتاج محل ومسجد جامع شهـر آگرا موسوم به مسجد جهان نما را نام برد . دیوان خاص نسبت به سایر بناهائیکه درعهد شاه جهان ساخته شده بیشتر وبطرز بهتر تزئین شده است وبیت معروف :

اگر فردوس برروی زمین است　　　همین است وهمین است وهمین است

برسقف این عمارت نوشته شده است . مسجدهائي که شاه جهان بنا کرد بطورکلي بد وطرزمیباشد . مسجد مروارید درقلعه سرخ دهلي دارای سادگي ــ خوش سلیقگي وظرافتي خاص است درحالیکه

مسجد جامع دهلي ساختماني وسيع ود رعين حال ساده وباشکوه دارد ۰ ولي بالاتر ازسايربناها تاج محل آرامگاه بانوی محبوب آن پادشاه واقعا" نمونه ای ازپاکي عشق وصفاومحبتي است که شاه جهان برای ممتاز محل د راعماق قلب خود ميپرورانيد ۰ اين ساختمان که باهزينه تقريبا" پنج مليون روپيه ساخته شد نشان دهنده اوج تکامل فن معماری د رآنزمان است ويکي ازعجائب هفتگانه دنيا بشمار ميرود ۰ نقشه وبنای اين ساختمان مجلل زيبابدست يد معمارهندی بنام استاد احمد معمار پي ريزی شد واو بلقب نادرعصر ملقب گرديد ۰ د راين مورد بحث وگفتگوی زيادی است۰ برخي اهل علم بعضي معماران اروپائي رابعنوان معماران اصلي اين آرامگاه ميپرند وعده زيادی استاد عيسي آفندی راطراح اين بنا ميدانند ولي اشعاريکه د رديوان لطف اله مهندس پسر نادرعصر استاد احمد معمارمندرج است نشان ميدهد که طراح اصلي وبنّای واقعي اين آرامگاه استاد احمد معمارميباشد وآن شعر اين است (۱)

شاه جهان داور گيتي ستان	روشني دودهٔ صاحبقران
احمد معمار که د رفن خويش	صد قدم ازاهل هنربود پيش
ازطرف داور گردون جناب	نادرعصرآمده اورا خطاب
کرد بحکم شه کشورکشا	روضهٔ ممتاز محل را بنا
باز بحکم شه انجم سپاه	شاه جهان داور گيتي پناه
قلعه دهلي که ندارد نظير	کرد بنا احمد روشن ضمير

د رکارهای ديگر ساختماني وتزئيني اين آرامگاه هنرمندان واستادانيکه ازگوشه وکنار ايران وعراق و ترکيه وترکستان وهندوستان گرد آمده بودند دست داشتند واين گلدسته جاويدان وهميشه بهار راد رجان سنگهای سفيد مرمر زندگاني ابدی وديعت نموده خود شان وشاه جهان بانوی محبوبه اش راشهرت بي پايان وفراموش نشدني بخشيدند ۰

ازشاهکارهای ديگر هنری عهد شاه جهان تخت طاوس ميباشد ۰ هنگاميکه شاه جهان به سلطنت رسيد سنگهای گرانبها وجواهرات وطلا وغيره ازخزانه شاهي بيرون آورده به سعيدای گيلاني هنرمند وزرگر معروف ايراني امر فرمود تختي زيبابرای جلوس شاهنشاه بسازد ۰

---

(۱) د رحدود سه سال قبل موضوع "طراح واقعي تاج محل کيست ؟" د ريکي ازروزنامه های انگليسي هند بنام مطرح گرديد وعده ای ازمحققين ومهندسين معماری و استادان دانشگاه نظريات خود را د رآن روزنامه ابراز داشتند که بالاغره نظرآقای غلام مرتضي دانشيار (رک به حاشيه صفحه بعد

سعیدای گیلاني بعد اززحمات هفت ساله تختي ساخت وپرداخت که طول آن سه یارد وعرض آن دویارد ونیم وارتفاع آن اززمین پنج یارد بود تمام قسمت داخلي آن باطلا مذهب کاری شده وسقف مرصع آن دارای دوطاؤس خوشرنگ ودروسط آنها یك درخت پراز جواهرات والماس وزمرد ومروارید قرارداشت. شاهنشاه درجشن نوروز برآن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلاني را باصلات گرانبها ولقب بي بدل خان ملقب فرمود.

اسارت ومرگ شاه جهان این هنرنمائیهای دوره مغول را بپایان رسانید واورنگ زیب عالمگیر باتعصب خشك مذهبي خود همچنانکه به شعر وادب لطمه وارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهي مسجد درلاهورومسجد شهر بنارس که درعهد او ساخته شده علامت ونمونه انحطاط فن معماری است که درعهد اورنگ زیب آغاز شده بود ومقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب وپادشاهان بعدی شاهد براین مدعااست.

نقـــاشـــي

نقاشي عهد مغول مانند فن معماری آن دوره برهمان اصل واساس آغاز وتوسعه یافت. عقیده برخي صاحبنظران این است که فن نقاشي چین تحت نفوذ نقاشي بودائي هند ونقاشي ایران وهنر یوناني وهنر مغولي قرارگرفت واین هنر مخلوط درقرن سیزدهم میلادی درکشور ایران رواج وتاقرن شانزدهم باقي ماند (۱) وپادشاهان گورکاني همان هنر راباخود به هندوستان آوردند. درزمان اکبر شاه این فن درهند بسیار پیشرفت نمود وقابل توجه اینکه هنرمندان هندی ازاین هنر مخلوط روش وسبك جدیدی رابوجود آوردند که ازسبك اروپائي وایراني کاملا" متمایز ومشخص میباشد. نقاشان هندی سوژه طرحهای خود راازداستان اساطیر هند ووحماسه های باستاني آن کشور بدست میآوردند وهمچنین زندگاني مردم رادرآن مجسم میساختند درصورتیکه نقاشان ایراني واروپائي از زندگي امراء وپادشاهان وازدربار آنان الهام میگرفتند.

همایون واکبر شاه مشوقین بزرگ هنر نقاشي بودند. همایون دونقاش معروف ایرانـــي بنام میرسید علي وخواجه عبدالصمد را بهند دعوت کرد. خواجه عبدالصمد ازسایر نقاشانـــي

(ازحاشیه صفحه پیش) رشته عربي وفارسي دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید واین اشعار راایشان بعدا" با ذکر جریان این مباحثه وچاپ نامه های مختلف که دراین باب درروزنامه منتشر شده بشکل یك کتابچه چاپ کرده اند واسم آنرا "طراح تاج" نهاده اند.

---

(1) India Since 1526, p. 232

که ازایران وسایر نقاط هند درعهد اکبرشاه دردارالخلافه جمع شده بودند معروفتروبزرگتر میباشد ۰ دراین زمان مکتب نقاشي ملّي هند بوجود آمد ۰ جهانگیر مانند پدروجد خود باین هنر علاقه زیادی داشت۰ اونزد معروفترین استادان تعلیم این فن رادیده بود ودرآن مهارت کامل بدستآورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکر آن راطوری درتزك میکند که میتوانآنرا نوعي خودستائـــي دانست۰ نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند ازفرخ بگ ـ محمد نادر ـ محمد مراد ـ آقا رضا ملقب به نادرالزمان ـ استاد منصور نادرالعصر ـ بشن داس ـ کشو وبرادرانش منوهر ـ ماد ووتلسي ۰ هریکي ازآنان دررشته اي ازاین فن ید طولي داشتند ولي بشن داس درعین حالیکه آفریننده آثار مبتکر ومهمي میباشد درتقلید ونقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت۰ گویند هنگامیکه سرتوماس روبعنوان سفیر انگلیس بدربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشي یك هنرمند معروف انگلیسي رابه پادشاه هدیه کرد وازآن تعریف وتوصیف بسیار نمود ۰ پادشاه درپاسخ گفت که یکي از هنرمندان من این اثرراطوری تقلید کند که شما نتوانید اصل را ازنقل تشخیص دهید ۰ ولي چون سفیر انگلیس بهنر وهنرمندی نقاش انگلیسي ایمان داشت جواب داد که اینچنین کاری امکان پذیـــر نیست وچون به لیاقت خود هم مطمئن بود شرط بست که اومیتواند نقل رااز اصل تشخیص دهد ۰ ولـي چون نقل برداشته شد وازسفیر انگلیس تقاضا گردید که ازهردو اصل را بشناسد اودراین کارعاجـــز ماند وشرط خود راباخت۰ (۱) سوژه نقاشي این دوره بیشتر درساختمانها گلها ـ حیوانات و پرندگان ومناظر طبیعي دور میزد ۰ عهد جهانگیر ازنظر پیشرفت وتکامل مکتب نقاشي مینیاتوری مغول که درزمان اکبر شاه آغازشده بود نیز اهمیت دارد ۰ طبق نظر پرسي براون " بافوت جهانگیر روح نقاشي مغول ازبین رفت وتنها جسم بیجان این هنربرای مدتي باقي ماند که آنرا زیرلباسهای ذیقیمت ومرصع تاعهد چند پادشاه دیگر نگهداشتند ولي بدون تردید روح اصلي اینهنر باجهانگیر مرده بود ۰ "(۲)

عهد شاه جهان ازلحاظ نقاشي چندان اهمیتي ندارد ۰ اوبه این فن علاقه نداشت ۰ البته بعضي ازامرای دربار به تربیت وتشویق هنرمندان همت گماشتند که ازآنجمله میتوان آصف خان را نام برد ۰ داراشکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر علاقمند بود آلبوم نقاشي های داراشکوه درکتابخانه اند یاآفیس موجود است۰ معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میرحسن ـ انوپ چترا

---

(۱) The Cambridge History of India Vol.IV p.179
(۲) Indian Paintings Under the Mughals, Percy Brown page 86

و چترامني ميباشند . بعد ازينكه عنان حكومت بدست اورنگ زيب افتاد اين هنر بسوی انحطاط روی نهاد . نقاشي مانند موسيقي از دربار رخت بربست . او بعلت تعصب ديني بعضي از نقاشيهای مقبره اكبر شاه را نيز از بين برد ولي باوجود اين هنرمندان شخصا يا تحت سرپرستي امراء بكار خود ادامه دادند و مراكز هنرنمائي آنان در شهرهای لكهنو ـ پاتنا ـ مرشد آباد و ميسور و حيدرآباد منتشر شد .

موسيقي

جهانگير و شاهجهان به فن موسيقي علاقه شديدی داشتند . در عهد اين پادشاهان مانند عهد اكبر شاه موسيقي پيشرفت بسيار نمود . خود جهانگير چندين ترانه بزبان هندی تصنيف نمود (۱) كه موسيقي دانان و آواز خوانان آنها را بر او ميخواندند . شاهجهان بعضي اوقات در محافل خصوصي آواز ميخواند و بقول جادونات سركار صدای او آنقدر شيرين و گيرا بود كه صوفيان و درويشان شريك اين محفل را بوجد ميآورد . (۲) از جمله معروفترين موسيقيدانان اين دوره ميتوان محمد صالح و برادران او و جگن نات و جانارد انهات و رام داس و مهاپاترا را نامبرد . ولي چون بعهد اورنگزيب ميرسيم همان انحطاط و سقوطي را كه در مورد شعر و ادب و معماری و نقاشي مشاهده شد دراينمورد نيز مشاهده ميكنيم . گويند چون اورنگزيب خوانندگان و نوازندگان را از دربار اخراج كرد آنان روزی تابوت الهه موسيقي را درست كرده از جلوی قصر با گريه و زاری آنرا مشايعت كردند چون اورنگزيب ازاين موضوع اطلاع پيدا كرد گفت تابوت را خوب و با احتياط دفن كنند تا هرگز نتواند از آنجا بگريزد . ولي مثل ساير هنرهای زيبا و فنون مستظرفه اين هنر نيز در نتيجه بيمهری پادشاه كاملا از بين نرفت بلكه استادان فن تحت سرپرستي شهزادگان و امراء و روسای دربار و استانداران استانهای دوردست اين هنر را زنده نگهداشتند .

هنرهای زيبا دراين دوره در كشمير نيز رو بسوی پيشرفت نهاد . سبك معماری كشمير قبل از مغول دارای مختصاتي ميباشد كه آنرا از سبكهای ديگر مشخص ميسازد . ساختمانهای اين سرزمين بيشتر با چوب درست شده ولي با روی كارآمدن مغولها در كشمير سبك معماری نيز تحولي پذيرفت . مساجد و خانقاه هائيكه دراين دوره در كشمير بنا گرديد از سنگ ميباشد و سبك معماری آنها از سبك ساختمانهای همانند دهلي و آگرا كه دراين عهد بنا گرديد تفاوتي ندارد و تنها چيزی كه ساختمانهای كشمير را با عمارات هند مشخص و متمايز ميكند اينستكه در مساجد كشمير سنگ مرمر كه حمل آن از راههای صعب العبور و دره های تنگ و تاريك كار مشكل و حتي امكان ناپذير بود استعمال نشده است .

---

(۱) و (۲) India Since 1526 page 237

ازمعروفترین مسجد های این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگي که نور جهان درسال ۱۶۲۲ میلادی بنا کرد . ساختمان دیگری که باني آن داراشکوه است بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که داراشکوه آنرا بدستور مرشد خود آخوند ملامحمد شاه بدخشي بنا وبنام زن محبوب خود اسم گذاشت.

کشمیریان درفنون موسیقي **ونقاشي** اززمان قدیم پیشرفته بودند واین پیشرفت و مختصات محلي هنرمندان کشمیری درزمان استاند اران مغول نه تنها بجای خود باقي ماند بلکه باآمیزش سبك رایج دردهلي وآگراروش جدیدی رااختیار کرد . سازندگان وموسیقي دانان کشمیر حتي دردربار پادشاهان مغول مشغول کاربودند - وباهنرنمائي خود موجب تقدیر وتشویق قرارگرفتند . همچنین نقاشان کشمیر درفن خود مهارت داشتند وسبك مخصوصي راکه باسم "کشمیری قلم" معروف است بکارمیبردند . این استاد ان فن درکارحکاکي وحاشیه سازی نیزاختصاص داشتند . اکبر شاه درسلك نقاشان خود پنج نفر ازنقاشان کشمیر استخدام نمود (۱) علاوه برآنان کشمیر ازلحاظ داشتن هنرمندان معروف درفن خطاطي وخوشنویسي نیز معروفیت داشت . خوش نویسي بنام محمد حسین ازکشمیر بعهد اکبرشاه و بعد دردربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد واکبرشاه اورابه لقب "زرین قلم" ملقب نمود وچنان تحت تاثیر نوشته های اوقرارمیگرفت که بعضي اوقات اورا "جادورقم" خطاب میکرد (۲). محمد حسین درسال ۱۰۲۰ هجری وفات یافت . خوشنویس دیگری درعهد شاه جهان ازکشمیر ظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری وملقب به "شیرین قلم" . برادر کوچکش محمد محسن نیز دراین فن مهارت داشت. ملا محمد باقر کشمیری نیز درعهد شاه جهان میزیسته ودرنستعلیق وتعلیق ونسخ وشکسته نویسي ید طولي داشت .

---

(۱) Indian Paintings Under the Mughals, 121

(۲) تذکره خوشنویسان - مولي نا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

وضـــع مذهـبي واخلاقي هنـــد وكشمير

هنگامیکه اکبر شاه روزهای واپسین عمرخود را دربستر بیماری میگذرانید موضوع تعیین جانشین توجه امراء وعلمای دربار رابخود جلب کرده بود . اکبر بعلت شورشي که پسرش سلیم برعلیه او برپا کرده بود باوی چندان روی خوشي نداشت . عده ای ازامراء شاهزاده خسرورا بپادشاهي برگزیدند وگروهي دیگر بحضور شاهزاده سلیم شتافته بااوپیمان بستند که اگر اوحاضر است برای حمایت ازدین اسلام وخودداری ازریختن خون مدعیان تاج وتخت سوگند یادکند ازاوپشتیباني خواهند کرد . شاهزاده سلیم این شرایط راپذیرفت وباکمك همدستان خود بعد ازمرگ پدرپادشاه شد ولقب جهانگیر یافت. علت برگزاری این شرایط وضعي بود که درنتیجه سیاست دیني اکبردرکشور بوجود آمد . اکبر درآغاز کار وحتي برای مدت بیست سال بعد ازسلطنت خود مردی راسخ العقیده بود وتمام اموروتکالیف دیني را باکمال احتیاط وخلوص نیت انجام میداد . درسال ١٥٤٦ میلادی درسن بیست وشش سالگي دراثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتي صاحب اولین فرزند شد وازآن پس بفقراء ودرویشان وعرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود رادرصحبت آنان میگذرانید . علاقه اوبمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید وبزرگي بنام عبادتخانه درشهر جدید البنیان فتحپورسیکری بنا وامور دیني ومذهبي را درآنجا مورد بحث ومذاقه قرارمیداد . ولي بعدها این محافل مذهبي روش خودنمائي وفضل فروشي بخود گرفت وعلماء وفضلای دربار سعي مینمودند تادیگران رادرمباحثات علمي شکست داده بزرگي وعظمت علمي خود را بردیگران ثابت کنند . دراین امرروش معاندانه دوتن ازعلمای دربار بنام شیخ عبدالنبي صدرالصدور وشیخ الاسلام مخدوم الملك عبدالله سلطانپوری درانحراف افکار وعقاید اکبر ازاسلام واسلامیان ازهمه بیشتر اهمیت داشت واین عبادتخانه که برای کسب مثوبات و ادخار حسنات تأسیس شده بود درحقیقت موجب بدبیني وگمراهي اکبر گردید . امردیگری که موجب اختلاف شدید بین علما وفقها وزوال مخدوم الملك وبعضي دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود . اکبر شاه که بمنظور تشیید واستحکام روابط حسنه باهندوان وجلب نظر آنان وازبین بردن مخالفتهای مهاراجه ها بادختران وخواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش ازچهارزن داشت وچون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه بفکر افتاد تاراه شرعي برای داشتن بیش ازچهارزن بیابد وبرای این منظور قاضي حنفي راازدربار مرخص وقاضي دیگری بنام حسین عرب مکي راکه ازفقهای مالکي

بود مقرر داشت واوفتوى دلخواه پادشاه راصادر کرد ۰ (۱) علاوه براین اکبرشاه همواره شاهد اختلاقات شیعه وسني بود ومیدید که حتي علما وفقهائیکه بیك مکتب فقهي منسوبند در امور حیاتي واصول مهم واساسي مذهب بایکدیگر اختلاف دارند ورفتار آنان بایکدیگر بسي شرم آوراست چنانکه فیضي درضمن قصیده ای میگوید :

زبان کشیده به دارالقضای عجب وریا | شهود کذب زدعوی گران ایماني

اگر حقیقت اسلام درجهان این است | هزار خنده کفر است برمسلماني

نتیجة" اکبر ازاین روش خودسرانه ورفتارهای مغرضانه ومخاصمانه علماء بتنگ آمد وازآن پس درهای عبادتخانه رابرروی علمای مذاهب دیگر نیز بازکرد انید وپیروان دین مسیحي هند و زردشتي وفرق مختلف دراین مباحثات شرکت میجستند ۰ اکبر شاه ازشنیدن مباحثات وازدیدن جدال آنان به این نتیجه رسید که باید محاسن تمام ادیان راجمع کرده روش وآئین جدیدی ایجاد کند تابتوان پیروان مذاهب مختلفه را زیرپك بیرق گرد آورد وبدین وسیله به دوهدف مهم سیاسي ومذهبي برسد چه آنانیکه روش اورا قبول کنند ازاختلافات وجدالهای خود برحذربوده وفاداری وجانبازیشان بیشتر ازدیگران قابل اطمینان واعتبار خواهد بود ۰ علاوه براین باجمع کردن اختیارات دیني ودینوی در خود میتوانست ازفعالیتهای علما وفضلای دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکام موفقیت خود واضمحلال وضع کشور قرار داده بودند وهمیشه درامور سلطنت مداخله میکردند ۰ اکبر ازمداخلتهای ناروای فقها آنچنان منضجر بود که حتي این موضوع رادرنامه ایکه بنام عبید اله خان ازبك (۲) نوشته است اظهار نمود وگفت که علمای دربار میخواهند درفرمانروائي شریك پادشاهي باشند ومیدانست که آنان " طالب جمع ریاست دین باریاست دینوی بودند " ۰ اوقبل ازاعلام روش جدید خود بمنظور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن وآداب مذهبي واجتماعي آنان راانجام میداد وحتي به پرستش ونیایش آفتاب میپرداخت " ونوردوستي راایزد پرستي میشمرد " "وستایش الهي میاندیشید " وعقیده داشت که " خورشید والا رابه فرمانروایان عنایتي است خاص وازنیرو نیایشگری بدونمایند والهي پرستش برشمرند " ۰ (۳) درنتیجه این عمل ودیگر روشهای غیراسلامي مردم ازاو آزرده شدند وعلما وفقها کارهای اورا تحقیراسلام تلقي میکردند ۰ یکي ازقضات

---

(۱) رود کوثر ـ شیخ محمد اکرم ـ پاکستان ـ ۱۱۵۸ ـ ص ۸۵

(۲) منتخب التواریخ ـ ملاعبدالقادر بدایوني جلد دوم ص ۲۶۸

(۳) رود کوثر ص ۱۲۷

شهر جونپور بنام ملامحمد یزدی به الحاد وارتداد سلطان فتوی داد وجهاد برعلیه اوراواجب دانست (١).
دراین امربعضي علمای دیگر ازشیعه وسني باا وهم عقیده بودند . اکبر به آساني توانست آواز آنان را
درحلقوم خفه کند ولي حس انزجار ونگراني که درقلب عموم مسلمانان ایجاد شده بود ازبین نرفت بلکه
شدید ترشد ودرمرزهای شمال غربي وقسمتهای شرقي هندوستان شورشهای مخوف برپاگردید واکبر مجبور
شد شخصا برای سرکوبي شورشیان بجنگ برود . پس ازپیروزی دراین جنگها اکبر روش وآئین جدید
خود رااعلام نمود وآن راروش صلح کل و"آئین رهنموني" نامید . علمای هند باستثنای آنانیکه دراین
کار شریک ومشاور اوبودند این شیوه رابه دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند وتاپایان
عمر اکبر بیش از ١٨ یا ٢٠ تن ازامرای دربار به آئین وکیش جدید نگرویدند (٢). بعضي دیگر آئین
جدید شاه رابباد تمسخر گرفته براوطعنه ها میزدند که این بیت ملاشیری (٣) ازپنجاب نماینده افکار
آن طبقه میباشد :

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است گرخدا خواهد پس ازسالي خدا خواهد شد

اینان حتي کارهای نیک اکبر را نیز بادیده شک وتردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعد ازسرکوبي
شورش مرزا محمد حکیم ازکابل به لاهور برگشت مسجد کوچکي برای ادای فرایض پنجگانـــــه
درقلعه بنا کرد ومعترضین باریک بین این کاراورا نیز خالي ازمصلحت ندانسته چنین گفتند :

شاه ماکرد مسجدی بنیـــاد	ایهاالمومنین مبارکبـــاد
واندرین نیز مصلحت دارد	تا نمازان گذار بشـــمارد

اکبر درتبلیغ واشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط راازدست نداد وبرخلاف آنچه که درمیان
مردم مشهور بود اوهیچگاه ادعای نبوت نکرد وحتي نام "دین الهي" که به روش وآئین وی اطلاق
شده درعهد اومستعمل نبود وبعدا" دیگران طریقه اورا بدین اسم نامیدند . ابوالفضل درکتاب
آئین اکبری این روش رابنام "آئین رهنموني" یاد کرده است (٤). درمورد نبوت ملا عبدالقادر بدایوني
که سرسختترین مخالف روشهای اکبر شاه بود باین امراقرار میکند ومیگوید "این همه باعث دعوای
نبوت شد اما نه بلفظ نبوت"(٥). آنانکه اکبر رادرایجاد وانشاء این روش مشاور ویاربودنـــــد

---

(١) The Cambridge History of India Vol IV, p. 126 (٢) ایضا" ص ١٣١
(٣) رود کوثر ص ١١٧
(٤) رود کوثر ص ١٣١
(٥) منتخب التواریخ جلد دوم ص ٢٨٧

عبارتند ازشیخ مبارك (پدر ابوالفضل وفیضي) ابوالفضل حاجي ابراهیم سرهندي وملا ابوسعید که همه ازطبقه روحانیون وعلما بشمار میرفتند ۰ ولي درسلك علما وامراي دربار عده دیگری نیز بودند که مخالف این طریقه بوده ازانتشار اخبار مباحثات عبادتخانه وبرگزاری رسوم غیر اسلامي دردربار جلوگیری میکردند وازآنجمله نواب مرتضي خان شیخ فرید (متوفي ۱۰۲۵) ازهمه برتر ومتنفذتر بوده است۰ شیخ فرید همواره درتبلیغ واشاعه آئین مبین اسلام میکوشید وباحمایت وپشتیباني شیخ احمد معروف بامام رباني مجدد الف ثاني سرهندی بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت۰ شیخ فرید ازجمله امرائي بود که درهنگام مرگ اکبر بکمك جهانگیر شتافت ووعده ترویج مذهب اسلام ازاوگرفت۰ بهمین جهة درعهد جهانگیر بمراتب بالاتری ارتقا یافت وسرانجام بصوبه داری پنجاب مامور گردید وهمانجا فوت کرد ۰ جهانگیر درعهد حکومت خود بمذهب ودین علاقه وافری نداشت۰ اوآئین وروش رهنموني پدرخود را ادامه نداد ولي درعین حال سیاست مصالحت آمیز باپیروان سایر مذاهب را پیش گرفت وحتي بانجام مراسم هندوئي که باعث خوشنودی زنان راجپوت اومیشدند میپرداخت ۰ اوهمواره برای زیارت وعرض ارادت پیش اشخاص تارك الدنیا وعرفای عصر خود اعم ازهندو ومسلمان حاضر میشد واقوال آنان را بادقت گوش میداد ودرنظریاتشان نیکو مینگریست درانیجا باید متذکر گردید که دراین زمان فرقه های متعدد هندو تحت تعلیمات پیروان رامانند (Rama Nand) وگوروناناك (Guru Nanak) درشمال هند وچیتینه (Chaitanya) وشنکارادیوا Shankara Deva درقسمتهای شرقي هندوستان بوجود آمدند ۰ این فرق درحقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری ومذهبي است که درنتیجه ارتباط هندوان بامسلمانان ایجاد گردیده بود ۰ تبلیغ اسلام درهند درآغاز کار باتهدید وجبر وزور همراه نبود وبیشتر نتیجه فعالیتهای درویشان وعرفای اسلام بوده است۰(۱) وجود این عرفا وصوفیه مسلمان درهند باعث گردید که هندوان درعقاید وافکار وفلسفه خود تجدید نظر کنند تابتوانند ازمذهب وعقیده خود درمقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند ۰ این سلسله جنبشها چون بعهد پادشاهان گورکاني رسید عده زیادی ازعرفاء وروحانیون در هرد ومذهب بوجود آمدند که افکار واعمال آنان بیشتر برای ازبین بردن تفرقه وتبعیضهای مذهبي بوده است۰ این کسان بین هندوان باسم bhaktas وبین مسلمانان بنام صوفیه معروفند

---

(۱) The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain, Madras.

ودرحقیقت دوگروه روحانیان بمنزله پلي برای اتحاد هند و وسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۱) روش ومسلك این عرفای هند ومسلمان روش آزادانه ای بشمار میرفت وآنان بهماهنگي وهم زیستي مردم مختلف العقیده قایل بودند شباهت ومانندگي هائي كه در تصوف ودانتا واسلام ازجهة وحدت وجود وغیره موجود هست سبب نزدیكي بیشتر میشد ومورد پسند وعلاقه مردم واقع گردید ۰ دراین زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجود آمد كه پیروان آنان ازاصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند وارزشهای مذهبي راكاملا " فراموش كردند ۰ یكي ازآنان فرقه ای بنام مداریه هست كه درقسمتهای مركزی وخاوری هندوستان بیشتر رواج یافت وپیروان آن درروش توكل وترك وسایل دینوی راه اغراق وافراط را پیموده بعریاني وبرهنگي زندگي بسر میبردند واصول اخلاقي واساسهای مذهبي را ازهم پاشیدند ۰ فرقه دیگری بنام روشنیه درقسمتهای شمال باختری هند بوجود آمد كه موسس آن بایزید انصاری معروف به پیرروشن یاپیرروخان است۰ پیروان این فرقه بیشتر درحد ود افغانستان كنوني بودند وكارآنان كشتن وبردن اموال مسافرین وكاروان هائي بود كه ازآن منطقه عبور میكردند و آنان این كارراجایز میشمردند چه عقیده داشتند " هركه خدارا وخود را نشناسد آدمي نیست — اگر اوموذی است حكم گرگ وپلنگ ومار وكژدم دارد وپیغمبر عربي فرموده : اقتل الموذی قبل الایذ او اگر نیكوكارونماز گزاراست حكم گاو وگوسفند دارد وكشتن آنان جایز است۰ بنابر این مخالفین خود شناسي راكشتن فرمود چه اینها حیوانانند ۰۰۰۰ وگفت هركسي كه خود رانشناسد وخبر اززندگي جاوید و حیات ابدی ندارد مرده است ومال مرده كه وارثان آن چنین مرده باشند بزندگان رسد ۰ ازاین رو حكم برقتل نادان كرد "۰(۲)

چون ازاین بگذریم میبینیم كه سیاست مذهبي وكشتارهای مردم غیرشیعه درایران عكس العملي درهندوستان بوجود آورد ۰ روش اكبرشاه وجهانگیر درمورد مذهب وعقیده كاملا " آزادانه بود وآنان بكارهای حكومت ایران اعتراضي نمیكردند ولي عموم مردم وعلمای غیرشیعه هند ازروش صفویان ناخوشنود بوده عكس العملي ازخود نشان دادند ودرهرجائیكه علما وفضلای اهل سنت ویاخلفا ومریـــدان آنان فرصت مییافتند به ردعقاید شیعه میپرداختند وحتي ازآزار دادن به آنان نیز دریغي نداشتند۰ دراین ضمن میتوان اسم قاضي نوراله شوستری عالم شیعه رابرد ۰ وی یكي ازعلمای بزرگ وفقهای معروف بود كه درفقه سني وشیعه یدطولي داشت ودرعهد اكبر وجهانگیر قاضي القضاتي شهرآگرارا

---

(۱) The Culturak Heritage of India Vol IV, p 378

(۲) رود كوثر ص ۵۳

بعهده گرفت وسرانجام درنتیجه تعصب واتهام برفض وبدگوئي صحابه رسول بمرگ محکوم شد . معروفترین اثر وی " مجالس المومنین " واحقاق الحق " است که درزمان قضاوت درآگرا نوشته بود . علاوه براین علمای متشرع عقاید صوفیه راکه بعضي ازآنان به سکر واقعي عمل میکردند واعمالشان ظاهرا" خلاف شرع محمدی میبود مردود میشمردند . آنان مسئله وحدت وجود راکه بااختلاط به تعالیم ودانتا برنگي دیگردرآمده ودرعقاید صوفیه موثر واقع شده بود – موجب گمراهي وسوء عقیدت صوفیه میپنداشتند ودرترویج شریعت دین اسلام کوشش نموده پیروی کامل ازآن راوسیله حقیقي عرفان وآشنائي باخدا تلقي میکردند . دراین مورد مرشدی باسم خواجه باقي بالله (١٥٦٣ – ١٦٠٣ میلادی) وپس ازاو مرید ش شیخ احمد معروف به مجدد الف ثاني سرهندی (١٥٦٤ – ١٦٢٥ میلادی) که ازپیروان طریق نقشبندیه بودند ازهمه بیشتر فعالیت نمودند . عقیده ایشان درمورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است : " اکثر ابنای این وقت بعضي بتقلید وبعضي بمجرد علم وبعضي دیگر بعلم ممتزج به ذوق وبعضي بالحاد وزندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند وهمه راازحق میدانند وگردنهای خود را ازربقه شرعي بحیله میکشانند ومداهنات دراحکام شرعیه مینمایند وباین معامله خوشوقت و خورسند اند واینان .... مقصود اصلي را ورای شریعت خیال میکنند . حاشا وکلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء " .(١)

مشایخ نقشبندیه ازآغاز کاربه پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده وباهرگونه بدعت مخالفت منیمودند واجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگي دراصول وعقاید اسلامي راه پیدا کند . شیخ احمد سرهندی که خود ازمشایخ معروف هند است بااصول طریقه نقشبندیه باسختي وتعصب پای بند بوده وحتي برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی رابنام وحدت الشهود بمنظور اصلاح عقاید کسانیکه تحت تاثیر عقاید ودانتا قرارگرفته بودند شرح داد . وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده وآفریدگار رابطه عبد ومولي است واگر عبدی درحال خاصي خود رابه معبود نزدیک کند ویا خود رابااویکي بیند آن حالتي است عارضي وبرای مدتي کوتاه وچون آن حال بپایان رسد رابطه عبد و معبود مجددا برقرار میشود واین حالت اصلي باید همواره راهنمائي حقیقي برای عارف وسالک باشد . طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیه معروف است درتمام اصول وفروع اتباع سنت سنیه واجتناب ازبدعتهای نامرضیه رامیآموزد . پیرو این طریقه باید ازهرحیث ازسنن رسول اکرم ص و

---

(١) رود کوثر ص ٣٧٦ – ٣٧٧

وصحابه کرام متابعت کند وزندگي آنان راسرمشق قرارد هد ۰ چله کشي ـ سماع ورقص ـ چراغان کرد ن برقبرهای مردگان وسجده به غیرخدا وحتي پابوسي مرشدان مجازنیست ۰ این روشهای سخت موجب گردید که شیخ احمد درنتیجه انکارازسجده کرد ن به پیش جهانگیر به حبس محکوم گرد د ۰ غیر ازشیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز د راین راه خدماتي انجام داد ند که ازجمله میتوان شیخ عبد الحق محدث دهلوی (متوفي ۱۶۴۲ میلادی) ملا کمال الدین کشمیری (متوفي ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبد الحکیم سیالکوتي وملا نمود جونپوری (متوفي ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفي ۱۶۰۷ میلادی) وغیره رانامبرد ۰

د راین زمان سراسر کشور هند ازلحاظ عقاید مذهبي دارای فرقه های متعدد مسلمان وغیر مسلمان بوده وتفرقه ونفاق وجدالهای فکری وواقعي بین آنها بروز میکرد ۰ سرزمین کشمیر محیط ومرکز صوفیه وریشي های مسلمان وغیرمسلمان بود وآنان باکمال آرامش وسکوت وصداقت زندگي خود را سرمشق دیگران قرارمیداد ند ۰ جهانگیر د رتزوك صفات آنان رایشمارد ومیگوید که باوجودیکه آنان د رعلوم مذهبي تبحری ندارند ولي زندگي آنان کاملا منزه وبي آلایش است ۰ به هیچکس بد نمیگویند وقلب وروح آنان ازطمع وحرص وآز پاك است ۰ آنان گوشت نمیخورند وازدواج نمیکنند ود رختان میوه دار رابرای استفاده مردم غرس میکنند وازآن هیچگونه منفعت برای خود د رنظر ندارند ۰ عده آنان د رحدود د وهزارنفر میباشد (۱)۰ خواجه محمد اعظم دیده مری ازقریب به سي وپنج تن صوفي وریشي راکه د ر عهد جهانگیر د رکشمیر بسرمیبرد ند ذکر میکند (۲)۰ اینان برای تعلیم وتدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بنا کردند وآنهارا "زیارت" گفتند (۳)۰ عده ازریشي ها د رکوهها ومغاره هازندگي میکرد ند وازهرگونه شهرت ومعاشرت باامراء وسلاطین د وری میجستند ۰

شاه جهان نسبت به جهانگیر واکبر بمذهب بیشتر علاقمند بود ۰ اوهمیشه د راجرای مقررات و د ستورها شریعت اسلام را د رنظر میگرفت ۰ قبل ازاو رسم براین بود که اشخاصیکه بحضورامپراطور بار مییافتند بایستي د رآستانه شاه سجده کنند وانکار ازاین امرباعث گردید که جهانگیر شخصیتي مانند شیخ احمد سرهندی رابحبس محکوم کند ۰ ولي شاه جهان این رسم غیراسلامي راازبین برد ۰ این

---

(۱) The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge Vol.II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ ـ ۱۳۵

(۳) Kashir Vol I p 97

پادشاه علاقه وتوجه خاصي بترويج مذهب سنت داشت وازفرقه حنفي طرفداری میکرد ۰ اوسکه های دارای نشان ونامهای خلفاء راشدین رایج کرد ۰ شاه جهان شخصا " مفید به انجام آداب ديني واعمال عبادت بود وتاآخر عمرازآن دست برنداشت ۰ از طرف دیگر این پادشاه خالي ازتعصب مذهبي نبود ۰ درسال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبدهای هند وکه درعهد جهانگیربناشده بود منهدم سازند ۰ یکسال بعد فرمان داد تارسم ازدواج بین هندوومسلمان که دربعضي نقاط کشمیر وپنجاب رایج بوده ازبین رود (۱) وعلت واقعي آن چنانکه قبلااشاره کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوه باجسد شوهر مرده بوده است ۰ همچنین شاه جهان بران مردم کابل ونواحي آن که رسوم آنسان خلاف آئین اسلام بود وقتل وراهزني وبردن اموال مسافرین راحق میشمردند به اشد مجازات قایل شد ۰ اهل شرع وعلماء وفقها این اعمال را میستودند چنانکه درتواریخي چون پادشاه نامه (۲) عبدالحمید لاهوری ازاو بعنوان " پادشاه اسلام نواز وکفرگداز " یاد شده است ودرجائي نویسد :

" سنت سنیه الهي بران جاری است که هرگاه کاردین روبه اندراس نهد وشعار اسلام رخ به انطماس بتائید ایزدی یکي ازبندگان سعادتاند روز بروز کارآید تابه آبیاری مساعي جمیله گرد فتورازساحت اسلام فرونشاند وبدستیاری دین پروری ودیانت وری اساس شریعت را مشید گرداند وچون معابد اسلام روبه انهدام نهاده بود ومباني شریعت رخ به انعدام ـ ایزد کارساز این پادشاه اسلام نواز وکفرگداز را اورنگ آرای اقبال گردانید ـ بنیاد اسلام راچنان محکم ومرصوص ساخت که تاروز نشور گرد فتور برد امن دوام نه نشیند ۰ " ولي چون ازمحیط دربار وشخص شاه وعده ای ازعلمای متعصب بگذریم معلوم میشود که نه تنها درمحافل صوفیه بلکه درمجالس علماء ومشایخ و روحانیون ودربارهای امرا وشاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود ۰ اولین کسي که درسلک این عرفا میتوان ازاو نامبرد شیخ میان میر است ۰ اسم اصلیش میر محمد است وازعرفای سلسله قادریه بشمار میرود ۰ وی درشهر سهوان دراستان سند (پاکستان) درخانواده قضاة دیده بجهان گشود ۰ تا پنجاه سالگي درموطن خود گذرانید وپس ازآن به لاهور رفت ودرآنجا به ارشاد وتبلیغ پرداخت ۰ شیخ میان میر به فلسفه اشراق ووحدت وجود علاقه خاصي داشت وعبارات فتوحات مکي شیخ الموحدین ابن العربي راحفظ کرده بخاطرداشت ۰ شیخ پس ازیک عمر که به تجرد بسر برد درسال ۱۰۴۵ هجری

---

(۱) The Cambridge History of Inda Vol IV p 217

(۲) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۷۳ ـ ۳۷۴

(١٦٣٦ میلادی) چشم ازجهان بربست . شاه جهان وجهانگیر بشیخ ارادت میورزیدند وشاه جهان برای زیارت وی بلاهور میرفت. محمد صالح کنبوه در "عمل صالح" راجع به عقیدت شاه جهان بمیان میر مینویسد "(١) حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته ٔ صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی برآن متصور نباشد چنانچه بارها اطوار محمود ه واحوال ستوده ایشان راستوده میفرمودند که ازمشایخ متصوفه این کشور میان میرراکامل تریافتم وازایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله " داراشکوه پسرارشد شاه جهان نیز به شیخ عقیدت بسیارداشت ودرتذکرٔسفینة الاولیا ترجمه احوال اورا بتفصیل نوشته است.

کشمکشها واختلاف عقیده درمیان صوفیه وعلمای اسلام دراین عهد نیز مانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه ازآثار داراشکوه برمیآید روزی پادشاه بحضور میان میر رسید وبه سخنان عرفاني آن عارف کامل درباره سلوک ورسیدن بحق گوش فراداده بود . دراین صحبت ملاعبد الحکیم سیالکوتي مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضورداشت. درضمن صحبت اززبان میان میر بگذشت که چون سالک مرحله عالم ملکوت را کشف میکند اورابه بیابان میفرستند تادرسکوت وتنهائي دورازهیاهوی شهرها بعبادت پردازد وازیاد حق غافل نشود . باشنیدن این کلمات ملاعبد الحکیم لب باعتراض بگشود وگفت بدینگونه آن سالک نمیتواند نماز رابجماعت بگزراند (٢) . این مثال تاحدی وضع فکری معتقدین دطریق مختلف اسلامي راکه بعدا" اختلافات بیشتری پیداکرد روشن میسازد . ملاشاه قادری خلیفه شیخ میان میرومرشد داراشکوه نیز دراین راه شهرت دارد . نام ملاشاه ــ شاه محمد ووطنش بدخشان است. درآغاز جواني بکشمیر مسافرت نمود وازآنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان میربیعت نمود وسالک سلک طریقت شد . چون ملاشاه نمتیوانست گرمای شدید لاهور راتحمل کند ازمرشد خود اجازه اقامت درکشمیر گرفت و آنجا داراشکوه وخواهرش جهان آرا خانقاهي برای او دردامن کوه بناکردند . ملاشاه دراین خانقاه به ریاضتهای شاقه میپرداخت وبطوریکه داراشکوه مینویسد ملاشاه برای مدت هفت سال بین نمازعشا ونماز صبح به حبس نفس وذکرخفي مشغول بود . (٣). علاوه براین ریاضتهای دیگر را نیز بدو نسبت میدهد . ملاشاه مانند سایر صوفیه معتقدین وپیروان تمام مذاهب را بیک چشم میدید وهیچگاه تبیعضي بین آنان قایل نمیشد . دراین زمان درکشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه وسني بوجود

---

(١) اقتباس ازرود کوثر ص ٣٨٠

(٢) رود کوثر ص ٣٨١

(٣) ایضا" ص ٣٨٢

آمد (۱) ۰ ولي هرگاه که این موضوع در حضور ملا شاه مطرح میشد اوطوری بمردم میفهماند که اختلافات آنان ازبین میرفت ۰ ملاشاه بمانند مرشد خود بوحدت الوجود قایل بود وهمواره مردم مذاهب دیگر را بحضور خود میپذیرفت و عقاید وافکار آنان را محترم میشمرد ۰ این روش صوفیان اسلام باروش علمای ظاهری کاملا " متغایر بود ۰ حتي شیخ احمد سرهندی در مکاتیب خود برعلیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود وبحقارت واهانت آنان تبلیغ میکرد ۰ او وپیروانش حتي حاضر به هیچگونه سازش با غیر مسلمانان نبودند ۰ شیخ احمد درنامه ایکه بجواب شخصي بنام " هردی رام " (Hirde Ram) نوشت ازعقیده " اوکه رام ورحمن حقیقة" یکي است اظهار تنفرنمود وطوری به اوپاسخ داد که حتي میتوان گفت که بخدایان هند و توهین کرده است (۲) ۰ ولي درمقابل این روش بعضي علمای اسلام صوفیه ودرویشان مانند ملاشاه افکار ونظریاتي که منظور آنها هماهنگي واتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکردند ۰ وباروشن بیني وبلند نظری که خاص آنان بود باعث ایجاد احترام متقابله ودوستي ومحبت میشدند ۰ شخصي بنام دلي رام (Dali Ram) درنتیجه تعلیمات ملاشاه وصحبتهای داراشکوه ومتصوفه دیگر کشمیر - جاه ومنصب وملك خود راترك نمود وشعله عشق الهي درقلب اوفروزان گردید ۰ صاحب دبستان مذاهب (۳) درباره اوچنین نوشته است - " درکشمیر بخدمت ملاشاه بدخشي رسیده کامیاب شناخته گشت وبمقتضای الصوفي لا مذهب له - بقید هیچ دین وآئین بازنه بسته بابت وبتخانه آشناست وازمسجد بیگانه نیست " ۰ ازاین عبارت دبستان مذاهب پي باصل کلّي عقاید عرفاوصوفیه میبریم که مذهب ظاهری راچندان اهمیت نمیدادند ومردم هرمذهب و ملّت را به پیروی وتبعیت خود میپذیرفتند وحتي بامتزاج واختلاط عقاید مذهبهای مختلف کوشش میکردند چنانکه یکي ازرباعیات ملاشاه شاهد این قول است ۰ او میگوید :

آنرا که بجاست برسرایمان جنـــــت / اومومن وزایمان اورا صـــــنت

مومن نشود تاکـــــه برابر نشـــــود / با بانك نماز بانك ناقوس فرنت

وجائي میگوید :

حرف دیوانگي است دردل مـــــا / چه زند سردگر ازین گل مـــــا

وزتماشاش فرصها همـــــه رفت / چیست پرسیدن ازنـــــوافل ما

---

(۱) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ - تاریخ حسن جلد اول

(۲) رود کوثر ص ۲۶۷ - ۲۸۰

(۳) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۲۲۱

روی او در مقابل مـــرآت — روی مـــا بود در مقابل مـا
در ره عشق آنکه مـــاراگشت — غیر ماکی نبـــود قاتل مـا
وصل داد این خبر که غیـــر یکي — نیست موصـــول ماوواصل مـا
ازسر اتحاد ایـــــن برخاست — میل ما اوست اوست مایل مـــا
ماکه جز حق نه ایم ازعـــرفان — پس چه پرسي زحق وباطل مـــا

مناسب است دراینجا بیتي چند ازدلي رام نیزنقل کنیم وازعقیده ونظر رآگاه شویـــم اومیگوید :

مانه آن خودیم آن تـــوایم — بي نشاني تو مانشان تـــوایم
این نشانها نشان ذات تـــواند — مظهر جلوه صفات تـــواند
پاکي ازفکر وازقیاس مـــا — ای توپیدا درین لباس مـــا
مظهر ذات تـــو همه اشیاء — بي توومائي وخود توومـــا
ذات تو درصفات توپیـــدا — صفت عین ذات ای مـــولا
ماهمه هیچ ـ هرچه هست توئي — ای منزه زفهم وهمزد وئـــي
باهمه موج بحرذات تـــوایم — مظهر مجمل صفات تـــوایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج واشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد ودراین امرپسر ارشد وی دارا شکوه نقش مهمي بعهده داشت . دارا شکوه درسال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود ودرسن بیست سالگي باصوفیه وعرفا درآمیخت. علاقه دارشکوه بعرفاء هنگامي آغاز گردید که وی درنوزده سالگي بیمار شد وبسبب پدرخود بحضور شیخ میان میررفت ودرنتیجه دعای آن عارف ازبستر بیماری برخاست وبهبود یافت(۱). مقام دارا شکوه ازحیث علم وفضل ازدیگر شاهزادگان گورکانـــي خیلي بالاتر است اوکاتبي بارع وخطاطي خوش قلم وشاعری خوش سخن بود . اولین اثربنام سفینة الاولیارا درسن بیست وپنجسالگي بسال ۱۰۴۶ نوشت . سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینة الاولیــا نوشت ودرآن شرح احوال پیرخود یعني ملاشاه قادری ومیان میر بدخشي وبعضي عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت وازخود نیز درباره طي کردن مراحل ومسالک طریقت ذکری کرده است. آثار دیگر اومانند ـ رساله حق نما وحسنات العارفین یاشطحیات ومجمع البحرین وترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سراکبر وبهگوت گیتا (Bhagwat Gita) وهمچنین آثاردیگری کـــه

---

(۱) رود کوثر ص ۳۱۸

بحکم او ترجمه ویا تألیف شده مانند جگ بشست (Jog Bashist) ومکالمه داراشکوه وبابالال وغیره نماینده عقاید وتمایلات فکری اوسیباشد. داراشکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولی ارتباط او با صوفیه واختیار روش آزادانه در امور مذهبي وديني اورا وادار کرد تابه پیروان وعرفای غیر اسلامي مراجعه وبا خواندن کتب مقدس آنان از عقاید وافکار ایشان آگاه شود. تماس داراشکوه با پیروان ادیان مختلف اورا به این نتیجه رسانید که حقیقت یکي است وباید نکات مشترکي راکه بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق وآشکار سازد وبدینوسیله راهي برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خود را اودر دیباچه سراکبر مشروحاً توضیح داده است چنانکه گوید: (١)

" چون فقیر بي اندوه - محمد داراشکوه در سنه هزار وپنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهي وفضل نامتناهي سعادت ارادت اکمل کاملان وزبده عارفان واستاد استادان - پیر پیران - پیشوای پیشوایان - موحد حقایق آگاه - حضرت ملاشاه سلمه‌الله تعالي دریافت وچون ذوق دیدن عارفان هر طایفه وشنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود واکثر کتب تصوف بنظر در آورده ورساله ها تصنیف کرده بود وتشنگي توحید که بحری است بي نهایت دمبدم زیاد میشد ومسئله های دقیق بخاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهي واسناد ذات نامتناهي امکان نداشت وچون قرآن کریم وفرقان عظیم اکثر مرموز است وامروز دانندهٔ آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سماوی رابنظر در آورد تا از همان کلام الهي که خود تفسیر خود است اگر در کتابي مجمل باشد دیگر مفصل یافته شود واز آن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

" نظر بر توریت وانجیل وزبور ودیگر صحف انداخت - امّا بیان توحید در آنها هم مجمل ومرموز بود واز ترجمه های سهلي که اهل غرض کرده بودند مطلب معلوم نگردید در پي آن شد که از چه جهت در هندوستان وحدت ومیان گفتگوی توحید بسیار است وعلمای ظاهری وباطني قدیم هند را بر وحدت انکاری وبر موحدان گفتاری نیست بلکه پایهٔ اعتبار است برخلاف جهلای این وقت که خود راعلماء قرار داده اند ودر پي قیل وقال وآزار وتکفیر خداشناسان وموحدان افتاده جمیع سخنان توحید راکه از فرقان حمید واحادیث صحیح نبوی صریح ظاهر است رد مینمایند وراهزنان راه خدا اند.

" بعد از تحقیق این مراتب معلوم شد که درمیان این قوم قدیم - پیش از جمیع کتب سماوی چهار کتاب آسماني که رگ بید وججر بید وسام بید واتهوبن بید باشد برانبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما

---

(١) مقدمه سیراکبر یا اوپانیشاد بسعي واهتمام دکتر تارافید وسید محمد رضا جلالي نائیني چاپ تهران ١٣٤٠ - از درسه تاشش

که آدم صفي الله است با جميع احکام نازل شده واين معني ازهمين کتابها ظاهراست.

"وازقرآن مجيد نيزمعلوم ميشود که هيچ قومي نيست که بي کتاب وپيغمبر باشد چنانچه ميفرمايد : وماکنّا معذّبين حتي نبعث رسولا — درآيت ديگر : وان من امة الا خلافيها نذير ودرجاى ديگر ميفرمايد: لقد ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الکتاب والميزان. پس ازاين مشخص شد که الله تعالي هيچ قومي راعذاب نکند تاآنکه رسول درآن قوم مبعوث نشده باشد وهيچ امتي نيست که درآن پيغمبری نگذشته باشد — وبتحقيق که فرستاده است رسولان رابامعجزات ظاهر ونازل شده است بایشان کتاب وميزان —

" وخلاصه ٔ اين چهارکتاب راکه جميع اسرار وسلوك واشغال توحيد صرف درآن مندرج است وآنرا اپنکهت مينامند وابناى آنزمان آنرا جداساخته برآن تفسيرها بشرح وبسط تمام نوشته اند وهميشه آنرا بهترين عبادات دانسته ميخوانند .

" اين حق جوى خود مبين راچون نظر براصل وحدت ذات بود نه بزبان عربي وسرياني وعبراني و سنسکرت — خواست که اين اپنکهت ها راکه کنج توحيد بود ودانندگان آن درآن قوم هم کم مانده اند — بزبان فارسي — بي کم وزياد وبي غرض نفساني — بعبارت راست براست لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که اين جماعت که آنرا ازاهل اسلام اينقدر پوشيده وپنهان ميدارند — درآن چه سراست .

" وچون دراين ايام بلده ٔ بنارس که دارالعلوم اين قوم است — تعلق به اين حق جو داشت پندتان وسنياسيان (اشخاص تارك الدنيا) راکه سرآمد وقت وبيد واپنکهت دان بودند جمع ساخته — خود اين خلاصه توحيد راکه اپنکهت ها يعني اسرار پوشيدني باشد ومنتهاى مطلب جميع اولياالله است — درسنه ٔ هزاروشصت وهفت هجری بيغرضانه ترجمه نموده وهرمشکلي وهرسخني بلندی که ميخواست وطالب آن بود وميجست ونميبافت — ازاين خلاصه ٔ کتاب قديم که بيشك وشبهه اولين کتاب سماوی وسرچشمه تحقيق وبحر توحيد است وموافق قرآن مجيد بلکه تفسيرآن است يافت — وصريح ظاهر ميشود که اين آيت بعينه درحق اين کتاب قديم است : " انّه لقرآن کريم في کتاب مکنون لايمسه الاالمطهرون تنزيل من رب العالمين " يعني قرآن کريم درکتابي است که آن کتاب پنهان است واوراد رك نمکنند مگردلي که مطهر باشد ونازل شده است ازپروردگار عالميان ومشخص ومعلوم ميشود که اين آيت در حق زبور وتوريت وانجيل نيست وازلفظ " تنزيل " چنين ظاهر ميگردد که درحق لوح محفوظ هم نيست وچون اپنکهت که سرپوشيدني است — اصل اين کتاب است وآيتهاى قرآن مجيد بعينه درآن يافته ميشود . پس به تحقيق که " کتاب مکنون " اين کتاب قديم باشد — وازاين — اين فقير ناداننسته ها دانسته ونافهميده ها فهميده شد ."

داراشکوه همین نظریه را در مجمع البحرین که در سن چهل ودو سالگی برشته تحریر درآورد اظهار میدارد ودر این تألیف کوشش نمود تا قدر مشترکی بین مذهب اسلام وآئین هندو پیدا کند.
کتاب مجمع البحرین با این بیت آغاز میشود :

بنام آنکه او نامی ندارد ‌‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بهر نامی که خوانی سر برآرد

وسپس مینویسد : "حمد موفور یگانه ای را که دو زلف کفر واسلام را که نقطه مقابل همانند برچهره زیبای بی مثل ونظیر خویش ظاهر گردانیده وهیچ یک از آنها را حجاب رخ نیکوئی خود نساخته :

کفر واسلام در رهش پویان ‌ ‌ ‌ ‌ وحده لا شریک له گویان

در همه اوست ظاهر - همه اوست جلوه گر - اول اوست وآخر اوست ..... بعد از دریافت حقیقة الحقایق وتحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه وفایز گشتن باین عطیه عظمی در صدد آن شد که درک کند مشرب موحدان هند ومحققان این قوم قدیم نماید با بعضی از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت واد راک وفهمیدگی وغایت تصوف وخدایابی وسنجیدگی رسیده بودند - مکرر صحبتها داشته گفت وگو نمود - جز اختلاف لفظی در دریافت وشناخت تفاوتی ندید - از این جهت سخنان فریقین را باهم تطبیق داد وبعضی از سخنان که طالبان حق را دانستن آن ناگزیر وسودمند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد چون مجمع حقایق ومعارف دو طایفه حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید." (١)

میتوان گفت که داراشکوه از فعالیتهای روحانی جد خود اکبر شاه الهام گرفته بود ولی کار خود را خیلی عالمانه وبنحواحسن انجام داد. داراشکوه سرپرست گروه صوفیه مسلمان دروشان غیرمسلمان عصر خود محسوب میشد. هدف این گروه جز تلاش وجستجو از معانی ومطالب واخذ اصل مشترک بین ادیان مختلف چیزی دیگر نبود. داراشکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام "کسب ماه" تأسیس کرد واین کار را باشاره مرشد خود ملاشاه انجام داد وبرای این منظور خانقاهی در دامنه کوهی بنا کرد ودر آنجا سالکان طریقت شبانگاهان در روشنائی ماهتاب بریاضت پرداخته به تزکیه نفس وتهذیب قلب وروح اشتغال میورزیدند. زیبائی شب - سکوت آرام وفرح بخش ومنظره زیبای دلکش کوههای مرتفع وآب نیلگون دریاچه دل که درمیان این کوهها بدون سروصدا درجریان بود برروح وقلب سالک اثرجانگداز وسکون بخش میگذاشت (٢). این فعالیتهای داراشکوه یک طرفه نبود بلکه پیروان مذهب هند ونیز از این

---

(١) نسخه خطی مجمع البحرین - کتابخانه مجلس شورایملی ایران - تهران

(٢) Kashir Vol II p350-351

روش شاهزاده متاثرشده آثار اورابسانسکریت ترجمه کردند ـــــــــــــــــــــ ویکي ازآنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمود رساگر (Samodr Sagar)۰ علاوه براین عده ای از متوسلین غیرمسلمان داراشکوه ازافکار اومتاثر شدند که ازآنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن وبهوپت رای (Bhopat Rai) بیغم را برد (۱)۰ برهمن وبیغم هرد وشاعر بودند ۰ ازمطالعه مثنوی بیغم که بزبان فارسي سروده شده چنین برمیآید که افکار صوفیه و رویشان هند و در فکر وقلب اواثر عمیقي گذاشتند ۰ اود ومرشد داشت یکي مسلمان بنام شیخ محمد صادق ودیگری هند و بنام نارایین بیراگي (Narayan Bairagi)علاوه براین ازاشعارش چنین استنباط میشود که بیغم مولانای روم رااستاد معنوی خود میدانست۰ یکي ازمختصات مثنوی بیغم این استکه اوبمانند داراشکوه سعي کرده است تصوف اسلامي وتعالیم ودانتا راباهم تطبیق دهد وبرای این منظور نکات مشترك این دوسلسله مختلف روحاني رابیان میکند ۰ مناسب مینماید دراینجاابیاتي چند ازمثنوی او که درآن مصاحبه ٔ شبلي وجنید رادرباره علم بیان میکند نقل کنیم ۰ دراین اشعار جنید بسوال شبلي جواب داده میگوید :

ذات اله هست اصل هرعلوم	نیست صرف ونحووني طب ونجوم
اصل جمله علمهاذات خداست	کز فروغش روشن این ارض وسماست
گفت دیگر چیست ـ گفتا غیرازاین	نیست چیزی درزمان ودرزمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که داراشکوه بنانهاده بود بدون ذکر سرمد که درعهد اورنگ زیب بعلت عقاید وروش آزادانه ٔ خود کشته شد کامل نمیگردد ۰ سرمد که بغرض تجارت به سند آمده بود درحال خاصي عاشق هندو پسری شد ومال ومتاع وحتي عقل وهوش خود را ازدست داده ترك لباس کرد وبسیروسیاحت درهند وبسلوك وطریقت پرداخت ۰ داراشکوه رابه سرمد عقیدت وارادت بودواورا بعنوان استاد و مرشد خود میشناخت ـ ازسرمد رباعیات وغزلهای نغز باقي مانده است که شاهد افکار وحدت الوجودی وعارفانه اومیباشد ۰ اودرمیان پیروان مذاهب فرقي نمیگذاشت وکعبه ودیررایکي میپنداشت :

سرمد توحدیث کعبه ودیــــر مکن	درواد ی شك چوگمرهان سیرمکن
هان شیوه بندگي زشیطان آموز	یك قبله گزین سجده به غیر مکن

---

(۱) رود کوثر ص ۴۰۴

وجای میگوید :

هرچند که صد دوست بمن دشمن شد | از دوستي یکي دلم ایمن شد
وحدت بگزیدیم وزکثرت رستیم | آخر من ازاوشدم واو ازمن شد (١)

درحلقه دوستان ومریدان داراشکوه میتوان نام ملا محسن فاني شاعر معروف کشمیر وشیخ محب الله اله آبادی رابرد . کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضي اثر فاني کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بخواندن وآشنا شدن باافکار وعقاید مذاهب مختلف علاقه داشتند ومساعي آن شهزاده گورکاني بثمر رسید ولي بیماری پدرش شاه جهان وجنگ وخونریزی میان برادران برای حصول تاج وتخت تمام آرزوهای داراشکوه رانقش برآب ساخت واوپس ازشکست بدست اورنگ زیب اسیرو باتهام کفر وزندقه درمحبس کشته شد .

داراشکوه مردی بزرگ منش وآزاد فکر وصلحدوست بود . اوتحت تأثیر مشایخ وصوفیه ومبلغین مسیحي وپاندیتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی اختیار نمود اومعتقد بود که بقول محمود شبستری :

مسلمان گربدانستي که بت چیست | بدانستي که دین در بت پرستي است
درون هربتي جانیست پنهان | بزیر کفر ایمانیست پنهان

اوآرزومند بود روزی توفیق یابد کارناتمام اکبرشاه راکه آشتي بین مذاهب مختلف بود بپایان برساند وعلمای متعصب راکه درعهد پدروجد ش قدرت فراوان یافته بودند بجای بنشاند . امراء وعلمای هند و نسبت بوی عقیدت وارادت نشان میدادند ولي درعوض ملایان وعلمای متعصب مسلمان عصر ازسلطنت او سخت دروحشت بودند وبیم داشتند وقایع زمان اکبر باردیگر بااساسي استوار تجدید شود ودست ایشان یکسره کوتاه شود . بنابر این میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب ازلحاظ جنبه مذهبي عکس العمل آزاده منشي داراشکوه است . اورنگ زیب وداراشکوه ازهرحیث نماینده دونقطه متضاد نکری میباشند . اول الذکر درعقاید خود بسیار متعصب وخشک بود وبه شیخ محمد معصوم پسرشیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (٢) . اوازابتدا طرز فکر وکارهای داراشکوه رانمیپسندید وآنهاراخلاف شرع وحتي مضردین ومذهب میشمرد وبرخلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود شیخ احمد سرهندی ایمان داشت وتعالیم شیخ راکه منبي برکتاب وسنت بود پیروی میکرد .

---

(١) رباعیات سرمد شهید - دهلي - ١٩٦٢

(٢) رود کوثر ص ٢٨٧

بنظر او فقط علومیکه ازکتاب وسنت مستفاد شده وبزرگان دین آنهارا فهمیده واخذ کرده بودند دارای اعتبار وقابل اعتنا بود وگرنه هر گمراهی عقاید فاسد خود راازروی کتاب وسنت صحیح نشان میدهد • بنابراین مطالبی راکه هرشخص معمولی ازروی قرآن وحدیث تفسیر وتعبیر کند نمیتوان بدرستی آن اطمینان کرد بلکه طریق صحیح آنست که علما ازکتاب وسنت وآثار سلف فهمیده باشند • اوفلاح ابدی راد رتتبع از صحابه کرام وعلمای عظام میدانست • بنظر اود رویشانی که اجراء احکام شرعی رالازم نمیشمارند جاهل اند وبدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است ونه سلامتی قلب وفکر • ریاضتها ومجاهده هائیکه ازسنت دور باشد بی اعتبار است ریاضتهای برهمنان ویوگی هاازاینگونه است ونیز حالت وکیفیتی که ازراه نامشروع بدست آید باطل است (۱) • اورنگ زیب باد اشتن آن دستگاه بزرگ و ثروت وسرمایه بیحد وحصر زندگی خیلی ساده ومحقرانه داشت • فرایض پنجگانه را به جماعت ود راول وقت میگزارد • د رمذهب پیروامام اعظم ابوحنیفه بود ود رین باب تعصبی سخت میورزید • عهد حکومت اورنگ زیب باداشتن یك سیاست متعصبانه مذهبی دوره آغاز انحطاط امپراطوری مغول د رهند بشمار میرود • اورنگ زیب برخلاف سیاست وروش اکبر شاه دستورداد تامعابد هندوان رامنهدم سازند واین امر باعث رنجش وکدورت آنان گردید • او دستور به تخریب معبد های که د رظرف ۱۰ ـ ۱۲ سال ساخته شده بودند صادر نمود وسپس سال بسال به انهدام معبد های معروف هند د رسراسرقلمرو میپرداخت او فقط بدین اکتفا نکرد ودستور داد تعلیم عقاید واجرای رسوم غیر اسلامی هنــــود از بین برده شود ومحتسبین اوهمیشه مراقب این کاربودند (۲) • علاوه براین اوجزیه را که د رزمان اکبرشاه لغوشده بود مجددا برهندوان تحمیل کرد وچون جمعی ازهندوان دهلی د رراه اوبرای التماس والتجا گردآمدند اورنگ زیب دستورداد تافیل های جنگی را بین آنهارها کنند وبدینوسیله عده ازآنان زیر پای فیلان لگد مال شدند (۳) • گذشته ازهندوان اورنگ زیب باشیعیان نیز همین روش رابرگزید وآنان را زندیق میپنداشت (٤) • تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز رااحرام میدانست واین عید ملّی راکه اسلاف اوباشکوه وجلال خاصی برگزار میکردند ممنوع ساخت • باوجود این همه تدین واسلام دوستی درامورمذهبی که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا ومتوسط اجتماع ازکارهای غیر مشروع احتراز نمیکردند •

---

(۱) بزم تیموریه ص ۱۳۱ ـ ۲۳۳

(۲) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۳) ایضا" ص ۱٤۹

(٤) رود کوثر ص ٤۱۳

حتي محتسبان وفقیهان نیز ازتهمت مبرا نبودند ۰ عامه مردم ازدانربری وبخرافات وموهومات پای بند بودند واعم ازهندو ومسلمان به پرستش فقراء ودراویش تمایل داشتند ۰ گذشته ازاین مردم به معجزه وکرامات اعتقادی استوار پیدا کردند (@)۰

وضع مذهبي واخلاقي کشمیر بااوضاع دیگر قسمتهای هندوستان چندان اختلافي نداشت ۰ صوفیه وعرفا عهد شاه جهان که بکمك وحمایت داراشکوه درراه اتحاد ادیان وصلح کلّ وهمآهنگي گام برداشته بودند باروی کارآمدن اورنگزیب فعالیتهای آنان تاحدی خنثي گردید وازسرعت و پیشرفت آنها کاسته شد ۰ ملاشاه مرشد داراشکوه که اقوال واشعارش حتي درزمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرار گرفته بود وبسبب این شعر ۰

پنجه درپنجهٔ خــــدا دارم　　　　　من چه پروای مصطفـــي دارم

تکفیرش کرده واورا واجب القتل دانسته بودند ولي بوساطت وپشتیباني داراشکوه ازقتلش دیده پوشیدند ــ اکنون دگرباره برعلیه اونغمه ساز کردند وپادشاه نیز دستور داد که اورا بدهلي بفرستند تامحاکمه شود ولي این مرتبه بیماری اومانع آمد وچون تحولي درافکار اوظاهر گردید اورنگزیب ازمحاکمه صرفنظرکرد ولي اجازه نداد که دیگر درکشمیر بماند وبه لاهور فرستاده شد ۰ درآنجا ملاشاه زندگي رابعزلت وخلوت گذرانید وبه هیچکس اجازه وروده بخود نمیداد تااینکه درسال ١٦٦١ میلادی دعوت حق رالبیـــك گفت وروحش بعالم ملکوت پرواز کرد (١)

همچنین ملا محسن فاني کشمیری یکي دیگر ازدوستان وهمفکران داراشکوه که بعلت نوشتن کتاب دبستان مذاهب ازطرف علمای وقت مرتد خوانده شد (٢) بعد ازمرگ داراشکوه نتوانست فعالیتهای خود را ادامه دهد وعلت اینکه اورنگزیب درموقع مسافرت بکشمیر فاني را بحضور خود طلبیــــده باعطای خلعت ومقرر کردن ماهیانه سرفراز گردانید تغییر روشوی محسوب میشود (٣)۰ چون ازایــن

---

(١) رود کوثر ص ٣٨٤ ــ ٣٨٦ (٢) دیوان محسن فاني ــ دکتر تیکو ــ تهران ١٣٤٢ مقدمه ص ح ــ

(٣) صحف ابراهیم ــ ذکر محسن فاني ــ "۰۰۰ هنگامیکه اورنگزیب عالمگیر درسنهٔ خمس وسبعین والف هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملارا بحضور خود خوانده بعطای خلعت خاص ودوهزار روپیه نقد مراعات کرد ووظیفه درخور معاش وی مقرر ساخت" ــ واقعات کشمیر درحاشیه ص ١٧٠ مینویسد ــ "۰۰۰ ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد ۰ آخر بتوجه میان محمد امین دارجوع بخدا آورده تایب شد" و تاریخ حسن جلد سوم ص ٢٤١ (نسخه خطي کتابخانه تحقیقي سرینگر) مینویسد "۰۰۰ فاني که دردوران جواني ادیان مختلف راپیروی میکرد دراواخر زندگیش ازعقاید ضد مسلماني پشیماني نمود وبشاگردی میان محمد امین درآمده تاحیات داشت درتوبه واستغفار بسر میبرد" ۰

@ A Short History Of Aurangzeb p 432

دسته صوفیه بنگریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه وعرفای اسلام بوده است وآنان بازندگی ساده وبی آلایش در تبلیغ اسلام وترفیه احوال روحانی مردم بروش مخصوص سکوت آمیز خود خدمتهای شایانی مینمودند وازجمله میتوان اسم خواجه معین الدین نقشبندی ـ خواجه محمد بزاز کشمیری ـ حاجی مصطفی رومی نقشبندی وخواجه حبیب اله کانی واخوند ملاطیب ومیان محمد دارابرد (١)٠ بیشتر این صوفیه پیرو طریقه نقشبندیه بوده ازتعلیمات شیخ احمد سرهندی وخلفای ایشان پیروی میکردند وچنانکه خواجه اعظم درواقعات کشمیر درذیل احوال میان محمد امین دارمینوید نامبرده کشف وکرامات ازخود ظاهر نمیساخت وبه آن اعتراض داشت (٢)٠ اورنگ زیب رابعد علاقتی بود و بااو ملاقات میکرد٠

دیگر اینکه درعهد اورنگ زیب اختلافات شیعه وسنی بیشتر شده بود وبقتل و خونریزی وآتش زدن خانه های یکدیگر میانجامید (٣)٠

خلاصه آنکه هند وکشمیر درقرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبی بوده است٠ اکبر ودارا شکوه وهمدستان وهمفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف وتقریب پیروان ادیان

---

(١) واقعات کشمیر ص ١٧٨ ـ " ٠٠٠ ازاظهار کشف وکرامات اعتراض کلی داشتند ٠ درآخرها باظل
(٢) سبحانی ملاقات کرده بودند وچندی آمد ورفت داشتند ٠ پادشاه دین پناه ازصحبت ایشان خوش شد ٠ روزی پرسیدند که هیچ کشف وکرامتی ظاهر میکرد درجواب گفتکه اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همانست والا ناتمام "٠

(٣) تاریخ حسن جلد ٢ ـ ص ٥٢١ درذکر حکمرانی سیف خان نوید : " روزی شیخ عبد الرشید چکنی بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت وحسین ملک بن حید رملک سرراه نشسته بود وباایشان به بی ادبی گفتگو نمود ٠ رفته رفته کاربجدل رسید ـ حسین ملک ازروی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضی اله عنهم اجمعین سخت رنجش داد ٠ شیخ عبد الرشید بشهر آمده درپیش سیف خان مراجعه نمود وسیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه کرام برملک حسین ثابت نمود لیکن برعایت بعضی اعیان درسیاست اوتوقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت ـ شاه والا فریقین بحضور طلبانیده درآنجا بعضی امرای شیعه سعی حمایت وشفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملک رابعد تحقیقات بفتوای قاضی عسکر قتل کردند واهل شیعه درمرثیه او گفتند :

شد ازظلم وبیداد قوم یزید ‏‏‏‏‏‏ حسین این حیدر دوباره شهید

ورجوع کنید به واقعات کشمیر ص ١٦٥

سعی میکردند و مساعي آنان بوسیله متفکرین وعرفا وصوفیه که حقیقت را در هرکس وهرشي وهمه جا میدیدند حمایت میشد . شاه جهان در امور دیني متعصب بود ولي بعلت اینکه داراشکوه را دوست داشت در کارهای وی موانعي ایجاد نمیکرد ولي اورنگ زیب که ازابتدا تعصب مذهبي راتوام بادشمني داراشکوه در قلب میپرورانید هم خود را برای ازبین بردن آثار ونفوذ فعالیتهای داراشکوه وپیروان او بخرج داد . درایین معرکه وکشمکشهای افکار مذهبي که علما وصوفیه وعرفای عصر نیزازآن مستثني نبودند وخود سلسله جنبان بشمار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود وآنان هرعقیده وفکری راکه زود فهم وقابل قبول بنظر میآمد میپذیرفتند ونمیدانستند کدام یکي رابردیگری ترجیح دهند . بنا برایین میتوان گفت که علت اصلي وحقیقي انحطاط وسقوط اخلاقي مردم که ذکر مختصری ازآن دربالا رفت همین جدالهای مذهبي بوده است وشاعر ما درچنین محیط مشکول که فساد اخلاقي واختلافات مذهبي درآن رایج وارزشهای معنوی کمیاب وحتي مفقود بود زندگي میکرد وماباید طبعا " احوال وآثار اورابادرنظرداشتن این محیط اجتماعي وفرهنگي واخلاقي مورد تحقیق وموجب تنقید وتمجید قراردهیم .

. . . .

فصل چهارم

ترجمه احوال وشرح زندگي غني کشميري

همچو آتش روشن ازمن بود شمع هر مزار منكه مردم كس چراغي برسرخاكم نسوخت (غني)

قبل ازاینکه بترجمه احوال وشرح زندگي غني کشمیری بپردازیم متذکر میشویم که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پرده ٔ ابهام مستور ودر میان داستانهای دور ازحقیقت نامفهوم مانده است. بنابر این برای کسانیکه بعد از سه قرن به مطالعه وتحقیق درباره اومیپردازند مشکل است که حقیقت راازافسانه وواقعیت را ازداستان جدا سازند. تذکره نویسان ایران وهند درباره غني مانند بیشتر شعراء ومعاریف دیگر جزعباراتي درتوصیف وتعریف صاحب ترجمه وانتخاب اشعار ویکي دو داستان بي اساس چیزی ننوشته اند واین امرکارمارامشکل ترساخته است. بنابر این اساس کاررا برتجزیه وتحلیل مطالبیکه تذکره نویسان نوشته اند وتطبیق آنها (تاحدیکه امکان داشته باشد) با گفته خود شاعر مینهیم. بدیهي است در این مورد اقوال مسلم شاگرد وگردآورنده اشعار غني که ظرف یکسال ازتاریخ فوت آن شاعراشعارش راجمع ودیوانش را مرتب نموده و مقدمه ای نیز برآن افزوده است اهمیت بیشتری دارد. بعد ازآن تذکره نصرآبادی تألیف محمد طاهر نصرآبادی ازایران وتذکره کلمات الشعراء تألیف محمد افضل سرخوش ازهند که مولفین آنها معاصر غني بوده اند برسایرتذکره ها مقدم اند. در این خصوص ناگفته نماند که تذکره نویسان بعدی بیشتر مطالب را ازدو این دونویسنده نقل وگفته های آنان رابدون تردید قبول کرده اند.

اسم ونسب ولقب :

اسم شاعربه اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر وتخلصش غني است. بعضي ازتذکره نویسان اورا بلقب ملا(۱) یا مولانا (۲) نیز یاد کرده اند. تنها احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب است که اورا "شیخ محمد طاهرغني کشمیری" مینامد (۳). ذکر این موضوع دراینجا ازاین نظرقابل توجه است که

---

(۱) سفینه خوشگو تألیف بندراین داس خوشگو - نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۰۲ (در این رساله هرجاکه به نسخه خطي این کتاب اشاره شود منظورهمین نسخه است.) ومآثرالکرام موسوم به سروآزاد تألیف میرغلامعلي آزاد بلگرامي - لاهور - ۱۱۱۲ ص ۱۰۲ ونتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گوپاموی - بمبئي - ۱۲۵۶ ص ۵۱۲ ومرآة الخیال تألیف امیرشیرعلیخان لودی - بمبئي ۱۳۲۴ ص ۱۶۱ وصحف ابراهیم تألیف علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین (رك به حاشیه صفحه بعد)

بیشتراوقات کلمه ملاومولانارا برای اشخاصی استعمال میکنند که دارای فضیلت ومقام مذهبی وعرفانی است.
ولی بطورکلّی کلمات ملاومولانا وشیخ قبل ازاسم بیشتربرای ادای احترام ونشان دادن علّو مرتبت علمی
ومذهبی است چنانکه مسلم شاگرد غنی درباره اوگوید : " تارک مراغب دنیای دنی - مظهر انوارکمالات
(۱)
سنی .... علم رانقاب عرفان ساخته بود .... معارف حقیقی را درلباس علوم رسمی روپوش میساخت".
بنابراین استعمال کلمات ملا ومولانا وشیخ برای غنی بمورد وصحیح است.

درباره نام گذاری غنی دکتر صوفی اظهار میدارد که چون پدرغنی عقیدت زیادی بخواجه طاهر
(۳)
رفیق اشائی داشت اسم اوراطاهرگذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق ازعرفای بنام سهروردیه سری نگرمیباشد.

(از حاشیه صفحه قبل)
ذکرغنی وردیف نون ذکر ناطق کشمیری (درواین رساله هرجاکه باین کتاب اشاره شود منظوراین نسخه
است) وشمع انجمن - نواب صدیق حسن خان ص ۳۳۱ وتاریخ حسن جلد چهارم - پیرغلام حسن
شاه ص ۱۱ و Kashir vol II, Sufi,p462 وپارسی سرایان کشمیر دکترتیکو -
تهران ۱۳۴۲ ص ۳۶ (۲) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن پتنه ۱۱۵۶ ص ۳۴۸ و وواقعات
کشمیر ص ۱۷۱ وشعرالعجم فی الهند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ۶۱ (۳) مخزن الغرایب نسخه
عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ (دراین رساله هرجاکه باین کتاب اشاره شود منظور
این نسخه است)

(۱) دیباچه دیوان غنی چاپ سری نگر ۱۱۶۴ ص ۵۴ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱
(۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره اومینویسد : "حضرت خواجه " طاهررفیق سهروردی ازسود اگران بود
ازقبیله اشائیها ودرپرده تجارت سعی خداپرستی وزهد وتقوی مینمود وسبب شهرتش این شد که اتفاقا
پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهوررفته بود درآنجا درخدمت کثیرالسرورسلطان نورحضرت شیخ عبد الشکور
که ازاولاد حضرت قطب الاولیا شیخ بهاءالدین زکریا بود رسیده وعنایات خاصه دیده درحق بعضی
فرزندان خویش که درکشمیر مریض بودند دعای خواست. جناب شیخ دعای شفاکرده بی خواست خواجه
ابراهیم غائبانه خواجه طاهررفیق راقبول فرمود ومورد عنایات والطاف نمود وخطی مشتمل براحکام طریقت
وآداب خلوت واجازت بیعت برای اوحواله کرد وقرارکرد که درمهمش حاضرباشند - قبل من قبل بلاعلته -
خواجه بزرگوار بعد ازاستماع این اخبار ترک دکان بزازی نکرد وبجهت کسب قوت حلال بد ستورگذشته
ببازار میرفت - باشاره حضرت خضر که حدیث شرالبقاع اسواقها یاد داده ازدوکانداری برخاست
وزراعت اختیار کرد وفتوحات رابفقراء میداد وبریاضات وکمالات ومقامات عالیه رونهاد. ازعجائب روزگاربود
واخلاق واوضاع ملکیه داشت. درسنه ۱۶۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود. چون رحلت
فرمود خلقا وفرزندان آراسته گذاشت .... درمحله فتح کدل آسوده است. (بتاریخ غره ذی الحجه
سنه ۱۰۰۱ بحق پیوست - شیخ اکمل). دکتر صوفی درجلد اول کشیر ص ۱۱۲ درباره او میافزاید
که بقول پیرحسن شاه (مولف تاریخ حسن) یعقوب شاه چک (آخرین فرمانروای چک کشمیر) میخواست
خواجه راکه درمردم نفوذ زیادی داشت ازبین برود ولی ازترس شورش وقیام مردم ازین فصل صرفنظر
کرد. خواجه طاهر رفیق نه سال درکوهها ومغاره ها گذراند سپس مدتی بابرهمنی باسم آدرسوه
(بقیه درصفحه بعد)

او ازدوستان نزدیك شیخ حمزه مخدوم (متوفي ۹۸٤ هجری) بود ۰

تذکره نویسان کشمیر ملامحمد طاهر غني رابه ایل اشائي نسبت داده اند ۰ صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را درسال ۱۱٤۸ میلادی یعني هفتاد سال بعد ازفوت غني نوشت دراینباره چنین مینویسد : " مولانا محمد طاهر غني ازقبیله اشائیهااست که لقب معروفیست درکشمیر"(۱) ۰ تذکره نویسان دیگری نیز ازواقعات کشمیر تقلید وغني رااشائي نوشته اند ۰ میرغلامعلي آزاد بلگرامي درتذکره مآثرالکرم مینویسد : "ملامحمد طاهر اشئوی کشمیری ــ اشئي قبیله ایست ازقبایل معتبر کشمیر"(۲) ونواب صدیق حسن خان مینویسد : " ملامحمد طاهر کشمیری ازقبیله اشئي است " (۳) ۰ پیرغلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکری ازشعرای فارسي زبان کشمیر درآن مندرج است درباره غني چنین اظهار مینماید : " ملاطاهر غني ازقبیله اشائیهااست " (٤)۰ مورخین وتذکره نویسان نظریات مختلف ومتضاد درباره اشائي ها اظهار نموده اند وقبل ازاینکه به تحلیل نظریات آنان بپردازیم متذکر میشویم که اسم این قبیله یاقوم ویا شاید خانواده در جلد اول تاریخ حسن " عشائي " هم آمده است (۵) ودراینکه اشائیها درکشمیر معروفیت وشهرت بسیار دارند شکي نیست چه عده زیادی ازافراد این خاندان در زمینه‌های مذهبي وعرفاني وعلمي وهنری کسب شهرت نموده اند وحتي امروزهم محله ای بنام اشائي در شهر سری نگرواقع ومعروف است۰ تاریخ حسن ضمن ذکر اقوام کشمیرچنین اظهار نظرمیکند " ۰ قوم اشائي ــ درزمان سلاطین کشمیر دراینجاآمده اند ۰ گویند جدّ آنها ازمقام عیشاورکه دهي است درممالك خراسان آمده ودرمصاحبت بده شاه (٦) سرفراز شده بودند ۰ حالا مردم کشمیر عشیاد رااشائي مخفف کرده اند"(۷)۰

(بقیه پاورقي ازصفحه قبـــل) درورناگ (Vir Nag) بسربرد ونامبرده بدست خواجه اسلام آورد ۰ دراینجاشیخ یعقوب صرفي وباباداود خاکي بمشورت خواجه رهسپار هند شدند تااکبر شاه رااز کشتار وتعصب مذهبي یعقوب شاه چك بااطلاع نموده ازاوکمك بخواهند ۰

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ۳۱۱

(٤) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۱

(۵) ایضا" ج ۱ ص ۵٦ حاشیه ۱۰٤ " غني مزبور ازخاندان عشائي است" ۰

(٦) لقبي است که مردم کشمیر به سلطان زین العابدین دادند ومعني آن شاه کبیراست ۰

(۷) تاریخ حسن جلد اول ص ٤۱٤ ۰

نویسندگان دیگر نیزدراین مورد اظهارنظرکرده اند • سروالترلارنس (Sir Walter Lawrence)
عقیده دارد که اشائیهاازنژاد مغول اند (١) ومتین الزمان باپیرغلامحسن هم عقیده است و اسم دیهه
را "ایشاور" و "ازمسالك خراسان" میداند (٢)• حاجي مختارحسن اشائي میگوید که اجداد
اشائیها باشاه همدان ازبخارابکشمیر آمدند (٣)• نظریه دیگری که دکتر صوفي نقل کرده اینست کـه
شاه سیدعلي همداني نمازعشاراهمیشه عقب جدّ بزرگ این خاندان میخواند وبنابراین اورا "عشائي"
خطاب میکرد (٤)• ولي دکتر صوفي باوجود تمایل زیاد بقبول کردن این دلیل ازاین لحاظ مترددا ست
که اگراسم این خاندان رابجهت امامت نماز عشاء میگذاشتند بایستي عشائي باشد نه اشائي (٥)•
مطلب دیگری که درمقاله ای تحت عنوان "غني کشمیری" درمجله هلال چاپ پاکستان ذکرشده
بدین قراراست: " جد بزرگ غني خواجه سنگین نام شامراباامیرکبیر سیدعلي همداني صرف مینمود •
روزی بحضور شان نرفت - آنحضرت پرسیدند عشائي ماکجاست ؟ وازآن روزویراعشائي گفتن گرفتند •
ولي درکتب تاریخ وتذکره اسم قبیله ٔ غني اشائي است نه عشائي " (٦)•

اکنون به تجزیه وتحلیل این عقاید میپردازیم • نظریه پیرغلامحسن شاه درباره اشائیها •
بچند دلیل قابل قبول نیست • اوّل اینکه هرقدرکه نگارنده درجستجوی کلمه عشیاور بکتب معاجم
ومسالك واطلس های جغرافیائي وکتب دیگر اعلام واماکن مراجعه کردم کمتربه نتیجه رسید ودیهي بنام
عشیاورویاایشاور (بطوریکه متین الزمان آنرامینویسد) یافت نشد • ثانیااگرجائي باسم عشیاورموجود بود
بایستي مردم آنجارابمناسبت آن دیهه عشیاوری گویند نه اشائي وتغییر شکل یافتن این واژه باینصورت
حتي درمدت دراز بعید بنظر میرسد • البته درقبول نظریه پیرحسن شاه وحاجي مختارحسن اشائي
دایر براینکه جداشائیها درزمان سلاطین وبمعیت شاه همدان بکشمیر وارد وبمصاحبت سلطان زین العابدین
سرفراز شدند اشکالي وجود ندارد ومیتوان گفت که آنهاازپیروان ومعتقدین شاه سیدعلي همداني بوده
وبعدا بنحوی که دکتر صوفي درکشیر ویادکتر ظفرخان درمجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند

---

(١) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(٢) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzeman,p 205

(٣) رساله درفن شالباتي لاهور ١٨٦٧ ص ١ -

(٤) و (٥) Kashir Vol II p 462

(٦) مجله هلال ژوئن ١٩٦٢ - ص ٤٣ مقاله دکتر محمد ظفرخان

و چون میبینیم که اسم این خاندان بجائي عشائي هم آمده بنابراین تردید این دو نویسنده در قبول این دلایل بیمورد است ومیتوان آنرا بدون تردید پذیرفت باتوجه باینکه کلمه عشائي بمرور ایام وبي توجهي به اشائي مبدل شده است. ناگفته نماند که مردم کشمیراسم خانوادگي رابچندین وجه میگذارند که یکي از آنها " صدور عیب وهنر یا وقوع افعال نیک وبد "(۱) است. مولف تاریخ حسن دراین مورد میگوید : " مدعاکه ازنامهای جانوران چرنده وپرنده ووجود وحشرات وبهایم وازلغات عیب وهنر وافعال نیک و بد وکارهای شایسته وناشایسته هیچ نامي خالي نمانده است که بنام مردمان این دیارلاحق نکرده اند و هرحرفي که بنام کسي مقرر کرده اند آن لفظ برقوم وقبیله آنهامدام مستقل مانده است"(۲). بنابراین نباید در قبول نظریه ای درمورد نسبت این خاندان به نماز عشا هیچگونه تردیدی وجود داشته باشد (۳) چه اقوام وخانواده باسم ملا مولوی – ریشي – بابا – شاه وپیرزاده نیز درکشمیر موجود ومعروف میباشند. پیرحسن شاه مردم کشمیررابچهارگروه سید – مغل – پتان وشیخ تقسیم کرده (۴) شرح آنان را بیان نموده است . دراین ضمن اشائي هاراازنژاد مغول ووطن آنانرا ترکستان یا خراسان دانسته است (۵) ولي وجود بیتي درديوان غني در قبول نظرپیرحسن شاه برای ماایجاد تردید میکند وآن بیت این است.

زیباست خوی آتش اولاد بولهب را تواب بوترابي باید که خاک باشي

این بیت جزوتك بیتهائیست که درديوان غني بسیاراند واگراین شعرراشاعر خطاب بخود گفته باشد پیوستن نسبتش به حضرت علي علیه السلام کاملا" روشن است بنابراین باید اورااز سادات شمرد ونه ازنژاد مغول واین حدس مارانگفته های پیرحسن شاه وحاجي مختاراشائي که جد اشائیها باشاه همدان وارد کشمیر شد تقویت میشود زیرامیدانیم که شاه سیدعلي همداني باهفتصدتن ازسادات وارد این سرزمین شد وبنابر این میتوان گفت که اشائي هاازخاندان سادات اند ونه ازنژاد مغول.

زادگاه غنـــــي

زادگاه غني بطور تحقیق معلوم نیست. تمام تذکره نگاران وطن اوراکشمیر نوشته اند ولي محل مخصوصي رانکر نکرده اند. تنهاکسي که دراینمورد بتوضیح پرداخته دکتر ب – ل – تیکواست که در کتاب پارسي سرایان کشمیر در ذکر غني میگوید : " تذکره نویسان معتقد اند وی بسال ۱۶۳۰ میلادی

---

(۱) و (۲) تاریخ حسن جلد اوّل ص ۴۱۱
(۳) ایضا" ص ۴۱۵ – ۴۱۶
(۴) تاریخ حسن جلد اول ص ۴۱۲ (۵) دیوان غني چاپ سری نگر ۱۹۶۴ ص ۲۲۴ بیت ۶

د رشهر سری نگرمتولد شده "(١)٠ ولي نویسنده شاهدی یا سندی د راین باب ذکر نکرده است٠
ولي قول دکتر تیکو از نامه اداره تحقیقات کتابخانه و موزه دولت استان جمو و کشمیر که باینجانب نوشته اند تصدیق میشود٠ اداره مذکور د راین نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ایکه غني د رآن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غني شناخته شده و ازان نگهداری میشود (٢) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشیر مقابل صفحه ٣٦٤ چاپ کرده است٠

تاریخ تولد

منشي محمد دین فوق د رکتابي موسوم به تاریخ اقوام کشمیر سال تولد غني را ١٠٤٠ هجری نوشته است (٣) و محمد شاه مفتي سعادت مصحح و محشي واقعات کشمیر نیز این تاریخ را تائید میکند (٤) ولي تذکره نویسان معاصر غني مطلبي د رباره ولادت او ننوشته اند ولي د ر مورد وفات او گفته اند که غني د ر ایام جواني فوت کرد و د راین مورد تذکره نویسان معاصر و متاخر باهم متفقند ٠محمد طاهر نصرآبادی د ر تذکره خود مینویسد "باوجود حداثت سن د ر کمال بي تعلقي بوده ٠ چشم بر زخارف دنیا که د ر نظر عارف قد ر پر کاهي ندارد نگشود "(٥) و بعد ازان داستاني د رباره وفات غني بیان کرده است٠ از مطالعه مطالب تذکره نصرآبادی که تالیف آن د ر سال ١٠٨٣ یعني فقط چهار سال بعد از مرگ غني توسط میرزا محمد طاهر نصرآبادی آغاز گردید چنین برمیآید که غني د ر هنگام مرگ جوان بوده است٠ امیر شیرعلیخان لودی مولف تذکره مراةالخیال که د ر سنه ١١٠٢ یعني ٢٣ سال بعد از مرگ غني تذکره خود را تالیف نمود مینویسد " اما مرغ روحش د رعین شباب بسر پنجه شاهین اجل گرفتار گردید "(٦)٠ تذکره نویسان دیگر که این موضوع را تکرار کرده اند عبارتند از خواجه محمد اعظم دیده مری صاحب واقعات کشمیر (٧) و احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب(٨) و پیر حسن شاه نویسنده تاریخ حسن(٩) ولي با د ر نظر داشتن شواهد داخلي

---

(١) پارسي سرایان کشمیر ص ٣٦ (٢) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author:"...The photo of Mulla Ghani Kashmiri's housewhere he was born and lived for some time is published by G.M.D.Sufiin his book Kashir Vol.II p.364. Government has preserved this house as a protected monument 'Gani's house!"

(٣) تاریخ اقوام کشمیر منشي محمد دین فوق لاهور ١٩٤٣ (٤) واقعات کشمیر ص١٧١ (٥) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (٦) مراةالخیال ص ١٦١ (٧) واقعات کشمیر ص١٧٢ "د رکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني به هشت ماه قضا کرد " (٨) مخزن الفرایب ص٢٨٦ " و او د رعالم جواني برحمت حق پیوسته "٠(٩) تاریخ حسن جلد ٤ ص٢١ "د رکمال ریعان جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني هشت ماه بملك جاوداني انتقال نمود ٠"

وتاریخي قبول این ادعاامکان پذیرنیست واینک بذکر شواهدی برای رد این عقیده میپردازیم ۰اول آنکه مسلم شاگرد وگردآورنده اشعار غني درباره جوان مرگي اواشاره ای نکرده است واگرغني به سن طبیعي نرسیده درجواني مرده بود هم او وهم کسانیکه اشعار وقطعاتي درتاریخ وفات او سروده اند حتما اشاره ای بآن میکردند ۰ مسلم درديباچه ديوان غني درباره وفاتش چنین گفته است: " مرغ روح آن سبك سیر شاهراه معني باطائر سخن تا آشیان ملاء اعلي شتافته ودرفضای عالم ملكوت پرواز طائران قدس یافته ۰۰۰۰ پس ازآنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد وسخنان بیاضش صورت ديوان گیرد رشته حیات ازهم گسیخت ونسخه وجودش ازترتیب اجزای عنصری افتاد " (۱) شاهد دوم ماخود شاعر است که باسرودن بعضي اشعار ازپیری وبزرگسالي وضعف ونقاهت وذکرامراض متعدد ازجمله دردعضاکه لازمه پیری است ما راآگاه میسازد واین موضوع راآنقدر تکرارنموده وبشرح وتفسیر آن پرداخته که خوانندهٔ هیچگونه تردیدی در پیری وکهولت اونمیکند واینك اشعاری چند بعنوان نمونه وشاهد براثبات ادعای خود درراینجا نقل میکنیم:

رباعي :

افسوس که رفت نشئه عهد شباب — سرخوش نشدم یکدم ازباده ناب
ازبهر تماشای جهان همچوحباب — تاواکردیم چشم رفتیم بخواب

ر ۲/۲۱۸ (۲)

موی سرگردم سفید اما خیالت درسراست — اخگر پنهان ته این توده خاکستر است ۲/۶۵
ریخت دندان زدهن رفت جواني برباد — آه ازین ژاله که درمزرع بختم افتاد ۱۰/۱۲۸
تن بمردن ده غني چون قامتت گردید خم — بهر این خاتم نگیني نیست جزسنگ مزار ۴/۱۷۱
ازضعف پیری هست مراتکیه برعصا — گردم هنوز مرزه چون طفلان ني سوار ۴/۱۷۰
زپیری ریخت دندانم ندادم تن بیاد حق — ببازی آخراین تسبیح چون اطفال گم کردم ۲/۲۰۲
زپیری چنان گشته ام ناتوان — که دندان بجنبد بجای زبان ۵/۲۱۳

ودرباره دردعضا گوید :

روز وشب ازبس زمین گیرم زدرد دست وپا — پیکر من میزند پهلو به نقش بوریا ۱۱/۲۵۲
تکیه ازضعف بدن هرچند دارم برعصا — برنمیخیزد زجای خویش همچون نقش پا ۱۲/۲۵۱
پشت ماگردید خم افزود ضعف تن مرا — گرچه محکم میشود چون رشته میگردد دوتا ۲/۲۵۳
دردعلاج دردعضا سخت حیران مانده ام — کاش میگرد دزحیرت یك نفس گم دست وپا ۴/۲۵۲

---

(۱) دیباچه دیوان غني ر ۵۵ (۲) دیوان غني باهقدمه علي جواد زیدی چاپ سرینگر ۱۹۶۴ — شماره های سمت راست نماینده صفحه وارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات ورباعیات درآن صفحه ازدیوان طبع مزبور است۰

و

گاهي رود بجانب سرگاه سوی پـــا شد استخوان پهلوی من نردبان درد ۸/۲۵۶

آخر دلم شکسته شد ازدرد استخوان ای کاش بشکند چودلم استخوان درد " ۱۲/

واین رباعي راحسب حال گفته :

بربستر ضعف روز وشب بیـــمارم ازگرمي تب گداخت جان زارم

جز نام نشان نمانـد ازپهلوی من اکنون گویا چوحرف پهلودارم ۱/۲۳۹

وهمچنین

جان رفت ونرفت درد جانکاه هنوز دل نیست زخواب راحت آگاه هنوز

ما گرچه رسیدیم بمنزل امـّـا آسایش منزل است درراه هنـوز ۳/۲۳۵

ازاین اشعار چنین بومیآید که غني درروزهای آخر عمرناتوان وشکسته شده بود وحتي نمیتوانسته است بخوبي حرکت کند ونیازمند بعصا بوده است. مویش سفید ودندانش ریخته بود این امرازقول مسلم نیز تائید میشود . اودردیباچه دیوان غني میگوید : "ازپیری هیولانش پوستي واستخواني مانده بود ."(۱) مسلم است انسان به چنین وضع جسماني وعوارض بدني بطور عموم پس ازسالهای شصت دچار میشود بنابر این میتوان حدس زد که غني هنگام مرگ درحدود شصت سال داشت . شاهد سوم ماموضوع ملاقات غني باصائب تبریزی است. صائب تبریزی (متوفي درحدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰۴۲ بمعیت ظفرخان احسن (متوفي ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي (متوفي ۱۰۴۲) باستانداری کشمیر ازطرف شاه جهان مقرر شده بود بکشمیر مسافرت کرد (۲) و آنجا باغني ملاقات نمود . اکنون اگرقول منشي محمد دین فوق ومفتي سعادت دایر براینکه غنـــي بسال ۱۰۴۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتي باغني ملاقات کرد که اوفقط دوسال داشته . درحالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب ازاشعار غني تمجید وتحسین کرده است وغني بااووشعرای دیگر ایراني همچو محمد جان قدسي (متوفي ۱۰۵۶) ومحمد قلي سلیم (متوفي ۱۰۵۷) وابوطالب کلیم (متوفي ۱۰۶۱) ومیر الهي (متوفي ۱۰۶۴) مجالست داشت

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵ (۲) مخزن الغرایب ص ۴۶۶ نسخه خطي کتابخانه بانکي پور(هند) ریو درباره مینویسد :

He left the court, howev-r, to accompany ....Zafar Khan to his Government of Kashmir (A.H. 1041-42) and after staying there sometime, returned to Persian."

وبمشاعره میپرداخت (۱). وبنابر این تردیدی نیست که غني هنگام ملاقات باصائب ومجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است وبرای حصول این مقام زحمت بسیار کشید ورنج فراوان تحمل نمود تاتوانسته است توجه شعرای معروف ایراني عهد خود راکه درآنزمان بکشمیر آمده رحل اقامت افکنده بودند بخود جلب نماید. اگر فرض کنیم که غني خیلي زود بشعر گوئي پرداخته بازهم نتوان گفت که سنش درآن موقع کمتر ازچهارده یا پانزده سال بوده است وبرای کسب شهرت وجلب توجه استادان سخن گوی وسخن سنج چون صائب وقدسي وغیره حتما مدت حداقل ده سال به مشق سخن پرداخته تا لیاقت وشایستگی معاشرت ومجالست باآنان را بدست آورد. بنابر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غني درحدود بیست وپنج سال داشته وباین ترتیب ممکن است گفته شود که او درحدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگر اینکه اگر غني هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۲) مرد بزرگ سال بود وبطوریکه قبلاهم درباین مورد بحث کردیم - سنش درحدود شصت سال بوده است ازاین جهت میتوان گفت که اوبسال ۱۰۱۹ بدنیا آمده است. ولي چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت اوبطوردقیق میسر نیست وبهمین امراکتفا میکنیم که اودردهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیا آمده است.

---

(۱) تذکرة الشعرا تالیف مولانا عبدالغني - علي گر - ۱۹۱۶ ص ۹۶ " صحبت میرزا صائب و ابوطالب کلیم وحاجي محمد جان قدسي دریافته ". - کلمات الشعراء سرخوش ص ۸۵ " گویند صائبا بریک بیت اوربند آنقدر میبرد که میگفت ای کارآنچه دراین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت اوبمن میدادند ". وتذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹ ومآثرالکرام ص ۱۰۲ و شمع انجمن ص ۳۲۹ وریاض الشعرا جلد ٤ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ وسفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مذکور ردیف غین ومخزن الغرایب ص ۲۸۶ وصحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسي ازهمان کتابخانه ومولانا شبلي نعماني درشعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: " کلیم - میرزا صائب وغني این سه شاعر مدتها درکشمیر همدم وهمقلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند ".

(۲) مسلم شاگرد غني قطعه زیررا برای دریافت سال وفات او نوشته است:

ازفوت غني گشت که همه غمگین	هرکس شده درماتم اوخانه نشین
تاریخ وفاتش اربپرسند - بگو	پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)

(دیباچه دیوان غني ص ۵۵)

خاندان غنی

اجداد واقوام غنی که ازخاندان اشائیها است در زمان سلاطین بکشمیر مهاجرت ود رآنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفرخان (١) جد بزرگ غنی خواجه سنگین نام پیر امیرکبیرسید علی همدانی تقرب ومنزلتی داشت. افراد این خانواده باد رویشان وعرفا علاقه فراوان داشتند وبطوریکه درضمن اسم ونسب غنی متذکر شدیم پدر غنی اسم اورا بنام خواجه طاهررفیق اشائی که باوعقیدت وارادتی داشت طاهرگذاشت. ازخاندان غنی جزبرادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتی درباره افراد دیگر در دست نیست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمیر مینگارد: " بصحبت شیخ محسن فانی درصغرسن رسیده وبهره ورمانی ازخدمت برادرکلان خود (یعنی ملاطاهرغنی) گردید. (٢) تاریخ حسن نیز این قول راتأئید میکند ومینویسد: " ازبرادر خود کسب فیوض معانی کرد. "(٣) نافع چهل سال بعد ازوفات برادرش بسال ١١١٦ فوت کرد. (٤) وازاین لحاظ معلوم میشود که تفاوت سنی اوباغنی زیاد بوده است. نافع شاعر هم بود وخواجه اعظم دیده مری این غزل اورا انتخاب نموده در واقعات کشمیر نقل نموده است. (٥)

می خرامی بهرقتلم مرحبا می زیبدت	جان فدا می زیبدت سرمزد پامی زیبدت
پیکرت راتاروپود ی جامه ٔ مسطر کشید	ازشمیم گل قبای ته نما می زیبدت
می کشی وباز می پرسی اشهید کیستی	این غلط اندازی وبازی بما می زیبدت
هم چو می ازپرده ٔ زنبوری جام بلور	چهره سازیهای رنگین ازحنا می زیبدت
پیرکشتی نافع اکنون هاله سان شب تاسحر	خرمن ماهی درآغوش دوتا می زیبدت

علاوه براین نافع کتابی متضمن حالات سلاطین تاعهد محمد شاه وبزرگان دین نیز نوشته است که یك نسخه خطی آن درکتابخانه مفتی محمد شاه سعادت درسری نگر (٦) ودیگری درکتابخانه اداره تحقیقات وموزه شهرسری نگر موجود است (٧). بنظر نگارنده چون احتمال قوی موجود است نافع دراین کتاب چیزی درباره خود وخاندان خود نوشته باشد میتوان آنرا برای آگاهی بیشتر احوال غنی مورد استفاده قرارداد وباین منظور اینجانب نامه ای به سرپرست

---

(١) مجله هلال ماه ژوئن ١٩٦٣ ص ٤٣ (٢) واقعات کشمیر ص ٢٠٧ (٣) تاریخ حسن جلد چهارم ص ٢٦ (٤) واقعات کشمیر ص ٢٠٧ (٥) ایضا " (٦) Kashir Vol I p.XLVII
(٧) شعرای فارسی زبان کشمیر ص ٧٠

کتابخانه تحقیقاتي سری نگر نگاشت تانسخه عکسي آن بدست آورد ولي ازپاسخیکه دریافت کرده معلوم گردید که متاسفانه متصدی کتابخانه مزبور نتوانسته است آن نسخه راپیدا کند.(١)

تحصیلات مراتب علمي وشغل غني

بطوریکه درفصل دوم وسوم شرح داده شد سلاطین مستقل کشمیر وسپس استاندارانیکه از طرف امپراطوران گورکاني هند بکشمیراعزام شدند درایجاد مدارس وپیشرفت علوم وفنون سعي فراوان وکوشش بسیار نمودند ودرنتیجه چندین مدارس علمي وادبي درسراسر خاک کشمیر احداث شد. غني کشمیری نیزدریکي ازمعروفترین وقدیمي ترین مدرسه بنام مدرسه قطبیه تحصیل نموده است. این مدرسه را سلطان قطب الدین (٦٦٠ ـ ٧٩٦ هجری) درمحله قطب الدین پور شهرسری نگر تأسیس نمود. استادان معروف مانند ملا جوهر نات ومحسن فاني وملاعبدالستار مفتي دراین مدرسه مشغول تدریس بودند وبعضي ازمحصلین این مدرسه که بعد شهرت بدست آوردند عبارتند از : شیخ رحمت الله تارابلي ـ ملا طاهر غني ومحمد زمان نافع وخواجه قاسم ترمذی وملامحمد کاوس(٢) تمام تذکره نویسان حتي مسلم شاگرد غني دراین مورد که شاعر ماشاگرد شیخ محسن فاني است متفق القول اند ومسلم دردیباچه دیوان غني چنین مینگارد :(٣) " دراین کمالات بجناب فواضل مآب عارف معارف حقاني سالک مسلک سخنداني حضرت شیخ محسن فاني دامت علي سایرالمسلمین فیوضاته انتساب داشت وخود رابفنای في الشیخ مي انگاشت. " همچنین محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا مینویسد (٤) دراوایل مشق اشعارخود راپیش شیخ محمد محسن فاني میگذرانید. " تنها کسي که دراین مورد باسایر تذکره نویسان اختلاف دارد محمد طاهر نصرآبادی است. او درتذکر خود شاعری باسم فغاني کشمیری را استاد غني گفته است چنانکه مینگارد : " فغاني آنهم کشمیری است ... غني کشمیری تعلیم ازودارد. "(٥) باستثنای طاهر نصرآبادی هیچ تذکره نویس دیگری ذکر فغاني کشمیری رانکرده است ومعلوم نیست نصرآبادی فغاني کشمیری مذکور را باکدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فاني رااستاد غني قبول کرده اند عبارتند ازبندرابن داس مولف سفینه خوشگو(٦) میرحسین دوست سنبهلي

---

(١) اصل عبارت نامه مزبور دراین مورد بدینقرار است:

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not ina position to locate this Ms."

(بقیه پاورقي درصفحه بعد)

نویسنده تذکره حسینی (١) ومیرغلام علی آزاد بلگرامی صاحب ماثرالکرام (٢) ومولانا قدرت الله گوپاموی (٣) ونواب صدیق حسن خان (٤) و پیرحسن شاه (٥) . بعضی تذکره نویسان باوجودیکه غنی راشاگرد فانی میدانند ولی عقیده آنها براینستکه غنی ازلحاظ علمی وشعری منزلت ومرتبتی بلندتر ازاستاد خود داشته چنانکه صاحب مراة الخیال مینویسد : " .... شاگردشیخ محسن فانی بود . بعد د طبع د رال د رفنون وعلوم براوستاد چیره دستی مینمود . هرگاه شیخ راسئله مشکل شدی ازوی استفسار نمودی . " (٦) ومیرغلامعلی آزاد بلگرامی درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند : " از بد و شعور درحلقه درس ملامحسن فانی کشمیری تلمذ نمود . چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید . "(٧) مولفین دیگر نیز لیاقت ومقام والای غنی راستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که (هرچند شاگرد ملامحسن فانی بود اما اتفاق ارباب سخن است که ازخطه کشمیر بلکه درتمام اقلیم هند درآن عهد همچو اوخوشخیال نازک بندی برنخاسته "(٨) وعلی ابراهیم خان خلیل درصحف ابراهیم اظهار میدارد که ملاطاهر غنی کشمیری وحاجی اسلم سالم " شاگرد به ازاستاد اند. "(٩) وسید صباح الدین بن عبد الرحمن ضمن ذکر شیخ فانی گوید که بزرگترین دلیل فضیلت علمی اوآنست که استاد غنی کشمیری است (١٠).

---

(٣) دیباچه دیوان غنی سری نگر ص٥٥

(بقیه پاورقی صفحه قبل) (٢)

(٤) کلمات الشعرا ص ٨٣ حاشیه ب ٢ : " بهره درمطالب علمی بکمال داشت درا وایل مشق اشعار خود راپیش شیخ محمد محسن فانی میگذرانید " (٥) تذکره نصرآبادی – تهران – ص٤٤٨ " فغانی آنهم کشمیری است . خوش طبیعت وسخن شناس است . غنی کشمیری تعلیم ازو دارد وازکشمیر به هندوستان رفته گویا مراجعت کرده درآنجاست . شعرش این است :

فتاده ایم وتوفارغ زدستگیری ما	ببین جوانی خود رحم کن به پیری ما
درراه انتظار فغانی گریست خون	چندانکه یارآمد وازخون ماگذشت

(٦) سفینه خوشگو نسخه عکسی جلد سوم ذکر غنی

---

(١) تذکره حسینی ص٢٢٨ (٢) ماثرالکرام ص١٠٣ " ازبد و شعور درحلقه ملامحسن فانی کشمیری تلمذ نمود . چون طبع بلند داشت درکمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید " . (٣)نتایج الافکار ص٥١٢ " گل وجود زبعد بهم رسانی رنگ وبوی رشد وتمیز دربهارستان درس ملامحسن فانی کشمیری درآمد ودرمدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد شایسته بهمرسانید " . (٤) شمع انجمن ص٢٣٩ " شاگرد ملا محسن فانی کشمیری – چون طبع بلند داشت درکمترروزگار حیثیت شایسته بهمرسانید (٥) تاریخ حسن جلد اول ص٥٩ وجلد چهارم ص١٠١ (٦) مراة الخیال ص١٦١ – ١٦٢ (٧) ماثرالکرام ص١٠٣ (٨) واقعات کشمیر ص١٧١ (٩) صحف ابراهیم ذکر میرزا محمد محسن فانی (١٠) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ١٩٤٨ ص١٨٦

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی وشاگردی فاني وغني را بطور صحیح درك كنیم باید مختصری درباره فاني بدانیم. فاني چنانکه ازتذکره ها برمیآید پس ازتحصیل علوم متداول درکشمیر که درسن خردی بپایان رسانیده بود به نقاط دوردست هند وبعد به بلخ مسافرت نمود وآنجا بخدمت والي بلخ درآمد وقصیده هائي درمدح اونگاشت. بعد ازمدتي بلخ را ترك كرده به وطن مراجعت نمود وباشاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتي درشهر الله آباد (۱) مقام قاضي القضات راداشت درسال ۱۰۵٦ هنگامیکه شاهزاده مراد بخش بلخ را فتح نمود ازکتابخانه والي اشعاریکه فاني درمدح اوسروده بود پیدا شد وبسمع شاه جهان رسید. وی ازفاني برآشفت واورا ازتصدی قضای الله آباد معزول ساخت. سپس فاني بکشمیر برگشت وبقیه عمرراد رآنجا بسربرد ودرسال ۱۰۸۲ هجری چشم ازجهان بربست. ازاین مطالب چنین برمیآید که فاني درطول مدت مراجعت ازبلخ تامأموریت درالله آباد درمدرسه سلطان قطب الدین درسری نگر تدریس میکرده. شاید همین موقع بود که غني ازمحضراواستفاده کرده چه بعد ازمراجعت فاني ازشهرالله آباد که یقینا " بعد از ۱۰۵٦ اتفاق افتاد غني خود شهرت کافي بدست آورده بي نیازازاستاد بود ولي درمجالس علمي وعرفاني که بقول صاحب مراةالخیال (۲) " درمیان باغچه حویلي نشیمني مربع باحوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود وهنگام نصف النهار آنجا مینشست " شرکت میجست واحترام وادب استاد راهمیشه نگه میداشت واین امرازقول مسلم که درآغاز نقل کردیم روشن ومبرهن است.

درمورد مراتب علمي اوشاگردش مسلم میگوید (۳) " اگرچه آن مجمع کمالات بیشتر بـــه شاعری شهرت یافته وشعرش درراین باب تیزدستي بکاربرده اما کمالات شاعری اونمونه ایست ازکمالات دیگر وسخنان رنگینش گونه ایست ازجمال معني آن نیکوسیر - طبع بدیهه یابش هرگز بفکر شعرسرفرود نیاورده وتدوین دیوان راتحصیل حاصل شمرده علم رانقاب عرفان ساخته بود وشعرش پرده داری هردومینمود. معارف حقیقي رادرلباس علوم رسمي روپوش میساخت و ازسخنان گوناگون برقعه ای دوخته بربالای هردوهمي انداخت چنانچه خود میفرماید " - شعر -

زشعر من شده پوشیده فضل ودانش من چو میوه که بماند بزیربرگ نهان "

غني شوق علم وفضل وذوق زهد وتقوی راباارث برده بود. اودرمدرسه مذکور تمام علوم متداوله

---

(۱) الله آباد شهریست درایالت اترپرادیش هند (۲) مراةالخیال ص ۱٦۷

(۳) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

ازجمله ادبيات فارسي وعربي وفلسفه وحكمت وعلم طب فراگرفت (١) دراينجا بايد متذكر گرديد كه برنامه مدارس هند عهد مغول بطور كلّي همان برنامه متداول در ايران وساير كشورهای اسلامي آنروز بوده است . دراينمورد قول استاد اميرفيروز كوهي را ازمقدمه كليات صائب تبريزی در مورد علوم ومعارف عصر صائب بشهادت ميطلبيم چنانكه فرموده اند : (٢) " مرد ميكه آنروز ولو بقدر سواد متعارفي درس ميخوانده اند ناچاربوده اند كه لا اقل ادبيت وعربيت را بدانند زيرا برنامه وپروگرامي بغير ازكتب ادبي وعلمي وفارسي وعربي كه ادبيت وعربيت آن مقدمه علوم ديگر بود وجود نداشت واهل سواد خواه وناخواه ميبايست اين مقدار ازدانش راكه حد اقل دانش عصری بود آموخته باشند ... وناگزير سواد عبارت بود ازادبيت وعربيت كامل ومنطق و مقداری كلام وحكمت كه هركس كه ميخواست سواد داشته باشد اين مقدارويالا اقل همان ادبيت وعربيت رابايد بداند .... پس قدر مسلم اين است كه .... مردماني متعين ودارای وسايل تحصيلي .... نه تنها به ادبيت وعربيت بلكه بمقدار زيادی ازعلوم ودانستنيهای لازم از نوع حكمت وكلام وامثال آن برخوردار وبهره مند بوده اند ."

اقوال وعقايد تذكره نويساني چون امير شيرعليخان لودی ـ غلامعلي آزاد بلگرامي ـ خواجه اعظم ديده مری وابراهيم خليل وصباح الدين نظريه مسلم شاگرد غني را درباره مراتب علمي اوتأئيد ميكنند .

ازبعضي اشعار غني چنين برميآيد كه وی اوقات خود را بتدريس علوم وطبابت ميگذرانيد وزندگي ساده وحقری داشت . بيجا نخواهد بود چنانچه متذكر شويم كه سابقا " درهند كسانيكه علم طب را فراميگرفتند وطبابت اختيار ميكردند - منظوری غيرازخدمت بنوع بشر نداشتند واين افراد علم خود را برای جمع آوری مال وخواسته بكار نميبردند . البته اشخاص ثروتمند بدلخواه خود تحف وهدايائي برای آنان ميفرستادند وباين نحو اززحمات آنان قدرداني ميكردند . اين وضع تاقرن گذشته ادامه داشت ولي اكنون بعلت عوامل وفشارهای اقتصادی وتغيير ارزشهای مادی ومعنوی ازبين رفته است .

اشعاريكه ازآنها ميتوان استنباط كرد كه غني بتدريس علوم وطبابت ميپرداخت بسيار كماند مثلا " جائي ميگويد :

---

(١) مقدمه جواد زيدی بر ديوان غني ص ٤١ (٢) كليات صائب تبريزی مقدمه وشرح حال بقلم استاد اميرفيروز كوهي ـ تهران ـ ١٣٣٣

افتاده ام ازدرس زدرد اعضا — کوشاگردی که بمالد اعضای مرا
میمالیدند تا مرا استادان — ای کاش که گوش میشدم سرتا پا ٥/٢٢٦

و

بسربردم غني هرچند عمرخود بمکتب ها — نیاوردم زخط سرنوشت خویش سر بیرون ٩/٢٠٨

ودرباره طبابت گوید :

جویند دوای درد ازمن دگران — لیکن الم من نپذیرد درمان
آری بنود شکست با زاردرست — هرچند که پرزمومیائي است دکان ٥/٢٤٠

خصوصیات جسماني غني

تذکره نویسان درباره خصوصیات جسماني شاعر ما کمترمطلبي نوشته اند وآنچه تاکنون بدست آمده بادلایل قطعي همراه نیست وبهمین جهت داستانهائي دراین مورد ساخته ونقل کرده اند . ما دراین باره نخست اقوال تذکره نویسان راذکر میکنیم وسپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم ودرآخر نظرخود را باشواهدی ازاشعارخود شاعربا ثبات میرسانیم.

ازسایر تذکره نویسان فقط بندرابن داس خوشگو وابراهیم خلیل موضوع کوری یك چشم شاعرما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگوگوید : " گویند غني واحد العین بود "(١) وابراهیم خلیل نیز تائید کرده مینویسد " چشمي ازحلیه بصارت عاری وفقراختیاری داشت (٢)" . واینك داستانیکه درمجله هلال دراین مورد بیان شده است. ظاهرا چنین بنظرمیآید که نویسنده مقاله این داستان راازتذکره ای اخذ کرده باشد ولي ذکری ازماخذ در آنجا نیست وما نیز داستان مذکور بعینه نقل میکنیم (٣)" : چون ظفرخان احسن درسنه ١٠٤٠ هجری استاندار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهي اوبکشمیر رفت. بنا به روایت دیگر صائب سختي سفر طویل را باین نظر برخود هموار ساخت که به سری نگر آمده وازغني معني یك لفظ غریبي راکه این شاعر خلوت نشین دریکي ازاشعارخود بکاربرده بود بپرسد . چون به سری نگررسید ونام و نشان غني راخواستار شد خیلي تعجب کرد که کسي باین نام آنجا وجود نداشت . غني که مرد گوشه گیر بود ازاختلاط با مردم وکسب شهرت پرهیز میکرد وهمیشه درکنج عزلت مینشست . ازین

---

(١) سفینه خوشگو ذکرغني (٢) صحف ابراهیم ذکر غني (٣) مجله هلال مرداد ١٣٣٤ مقاله ای بعنوان غني کشمیری بقلم پروفسور غلام محي الدین خلوت ص ٥٠

ناکامي صائب خیلي ملول گشت امارشته جستجو ازدست نداد . به سمع اورسیده بود که غني اعوراست وبنابرین درکوچه وبازار که میگشت باهراعوری که برمیخورد میگفت – گو توابلیس نه ای چشم چپت کور چراست ؟ اکثربه اودشنام میدادند وبرخي بااود رآویخته وکتکش میزدند امااو ازین کاردست برنداشت واین مصرع راتکرار میکرد زیراکه اورا یقین بود که هرگاه غني این مصرع را بشنود جواب سزاواروبرجسته ای خواهدداد . آخرالامر روزیکه از " زینه کدل " میگذشت اعوری را دید – قدم پیش نهاد ومصرع مزبور را بآواز بلند خواند . آن اعورتبسمي کرد وفي الفور مصرع ثاني راگفت که – گوه مخورلا فرمزن این همه تقدیرخداست . صائب ازآن جواب دانست که آن اعورغني است " . دربي اساس بودن این داستان هیچ گونه شکي نیست وهمین قدر کافي است گفته شود که غني هرقدرهم گوشه گیر وغیرمعروف بوده باشد چون صائب مهمان استاندار کشمیر قصد ملاقات وی رامیکرد مسلما احتیاجي به جستجوی درکوچه وبازار نبود . ثانیا " خیلي بعید بنظر میآید که ظفرخان احسن بگذارد میهمان عالیقدر وهنرمند اوبرای جستجوی مرد دلخواه خود کتک بخورد وحیثیت آبروی خود استاندار ازبین برود . ولي این داستان هرقدر هم بي اساس باشد منظور مارا برمیآورد وآن اینکه غني اعوربوده است . درقبول این امرتردیدی نداریم . باوجودیکه نه شاگرد اومسلم ونه هیچ یك ازتذکره نویسان معاصر ویامتاخر (باستثنای بندرابن داس وابراهیم خلیل که ذکرآنها بالا رفت) باین امراشاره نکرده اند ولي شواهدیکه از اشعار غني دردست داریم این امررا برای ما کاملاروشن وواضح کرده است واینک به نقل بعضي اشعار غني دراین مورد میپردازیم :

ازمه وانجم غني براهل بینش روشن است	کرسفیدی نیست نقصان دیده بید اررا	٢/٦٢
بهم شیروشکرآمیزشي دارد نمیدانم	که ره چون نیست دردچشم سفید مخوابشیرین را	١/٦٨
آزرده ام زدیدن مردم عجب مدار	گراوفتاد مردم چشم ازنظرمرا	٤/٧٦
خلل پذیرشد ازضبط گریه نورنگاه	زآستین نگه دارد چراغ دیده ما	٥/٨٣
جای بینائي سواد دیده باشدني بیاض	هیچکس درروز فیض شب نمیبیند بخواب	١/٩٢
بسان اشك شمع ازتیره بختي	گریزان چشم من ازروشنائي است	٧/٩٧
زگریه ام نه همین چشم ترسفید شد است	کرآب دیده مراموی سرسفید شد است	٤/١٠٤
برنگ آبله پای درسفر مارا	زشوق صبح وطن چشم ترسفید شد است	" /٥
بچشم خود نتوان دید صبح پیری را	خوشم که دیده زموپیشتر سفید شد است	" /٦

بسکه آزرده ام ازدیدن مردم چه عجب   مردم دیده اگرازنظرم افتاده ست   ۷/۱۰۵

چشم سفید زدد راشك مرابخاك   حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهراست   ۵/۱۰۹

چون نامه که مردم بسفید آب نویسند   درکاغذ این چشم سفید مرقمی هست   ۴/۱۱۱

خواب شیرین طفل اشك ازچشم ترد زدیده است

تانگه کردیم این کودك شکرد زدیده است   ۳/۱۱۵

ازگریه آب تیشه فرهاد ریختم   چشمي که شد سفید کم ازجوی شیرنیست   ۲/۱۲۰

نگه دزدیده ازچشم سفید مهرکه پیش آمد   که دیدن درسفیدی چشم مردمرازیان دارد   ۸/۱۳۶

دیده ام ازدیدن وضع جهان رنجورشد   زخم چشم راسفیدی مرهم کافورشد   ۳/۱۵۲

خواهد غني سفیدی چشم تراسرشد   باشد همیشه دردل طفل آرزوی شیر   ۱۱/۱۷۱

یارپنهان زنظرگشت چوشد دیده سفید   مانع پرتوخورشید شد این کاغذ کیر   ۹/۱۷۲

چشم سفید ماست نمکدان خوان عشق   بي مانمك چشي نکند میهمان عشق   ۱/۱۸۲

نقش گنه زاشك ندامت نگشت محو   کردم سفید چشم وسیاه است نامه ام   ۳/۱۹۹

ازاین اشعارغني چنین برمیآید که یك چشم غني بعلت عارضه ویاصدمه ای معیوب ومعلول شده وسفیدی آن برسیاهي مردمك چشم غالب آمده چشم اوبه آب مروارید مبتلابود چنانکه دربن شعر گوید :

ازگریه آب تیشه فرهاد ریختم   چشمي که شد سفید کم ازجوی شیرنیست

و

چشم سفید زدد راشك مرابخاك   حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهراست

بعلاوه گوش وی نیز گران بود چنانکه ازاین شعرپید است ـ

رهین منت گوش گران خویشتنم   که تابلند نگردد سخن نمي شنوم   ۳/۲۰۰

زسود احرف مردم گوش کرد نشد فراموشم   زخشکي مغزسرگردید آخرپنبه درگوشم   ۸/۱۸۷

درخواب من ازشورحوادث خللي نیست   تاگشت پرازپنبه غني تکیه گوشم   ۶/۱۹۳

مختصري درباره زندگي غني

دراین مورد هم نمیتوان چیزی ازنوشته های تذکره نویسان اخذ کرد . ازمطالعه دیوان اوچنین برمیآید که غني ازهمان عهد طفلي پابسفر گزارده بود وزندگی مرفه وآرامي نداشت چنانکه گفته است:

معذورم ارزخانه نباشد خبرمرا و آمد چواشك پیش بطفلی سفرمرا ۲/۷٦

چشم تا واکرده ام برخاك غم افتاده ام همچو طفل اشك در ایام ماتمزاده ام ۱/۱۹۵

غني احتمالا باپدرخود رابطه خوبي نداشت وپدرش به اوالتفاتي نمیکرد وبهمین سبباست که غني دراین شعراشاره باین امرمیکند ٠

به التفات پدر دل منه که قطره آب زچشم ابرچوافتد دریتیم شود ٤/١٦٠

اوتمام زندگي خودراد رتنهائي وتجرد بسربرد وبقول شاگرش مسلم " درترك وتجرید چنان میکوشید که ازپیکر هیولا نش پوستي واستخواني مانده بود "(۱) ٠ هیچ وقت همسری نگرفت وحتي معاشرت بازنان رامورد تقبیح قرارمیداد چنانکه گوید :

هرمرد که بازنان بخواهش بنشست برعارض خویش غازه ازخواری بست

بنگر به نرانگشت که درپنجه دست نسبت بهرانگشت فروتربنشست ٤/٢٣٠

اوتمام زندگي خودرابه تجرد گذرانید :

چون نه بحرتجرد کس آشنا نبود یکي است پیرهن وپوست چون حباب مرا ۷/۷٦

ای خوشا حال سبکساری که درراه طلب خانه بردوش است وبارخانه اش بردوش نیست ٦/١٠٠

چنان پرورد تجرید م بد امان تن آساني که میگردد کبود ازکسوت خارابرود وشم - ١١/١٨٧

اوبه عزیزان ووابستگان خود علاقه وافرداشت وازمرگ نابهنگام بعضي ازآنان خیلي افسرده خاطر وملول میگشت ٠ باوجودیکه او راشعارش اسمي ازآنان (جزاسم عزیزی بنام خورشید) نمیبرد ولي چنان بنظر میآید که فقدان آنان روحیه اوراضعیف وقلب حساس و فکر دراك اوراپرازغم والم کرده بود ٠ مرگ آنان اورابه این دنیا کاملابد بین کرده واوبرفوت آنان اشك تحسرمیریخت چنانکه گوید :(۲)"

زنده درگورم اگرگردش افلاك کند به که درمرگ عزیزان بسرم خاك کند

میکنم گریه زآلودگي دامن خویش اشك تا دامن آلوده من پاك کند

باده عیش نشوید زدلم گرد ملال خویش را گرخم افلاك ته خاك کند

هرکه چون گورزند خنده به ماتمزدگان چشم دارم که فلك دردهنش خاك کند

آشیان بندی بلبل به گلستان بیجاست نگرازصحن چمن خاروخسي پاك کند

واینك رباعیاتي که به رثاء خورشید نوشته است٠

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ٥٥

(۲) دیوان غني ص ۱۲۸

چون در غم خورشید فغان برخیزد	هرکس شنود از دل وجان برخیزد	
برتربت او زدیده میریزم آب	شاید که ازاین خواب گران برخیزد	۵/۲۳۲

ازمردن خورشید جگرها خون شد	درد دل ماخسته دلان افزون شد	
آسان نبود فراق اسباب کمال	خم خاک نشین در غم افلاطون شد	۵/۲۳۴

ازرباعي رثائي که درزير نگاشته میشود اسم متوفي معلوم نمیشود ولي روشن است که غني اورابسیار دوست داشته ودرتربیت وپرورش اوزحمتها کشیده وآرزو وتمنای زیاد ازاوبدل میپرورانید —

ازمردن توحاصل عمرم تباه شد	چیزی که صرف گریه نشد خرج آه شد	
میآمدم که تنگ بگیرم درآغوش	سنگ سرمزارتوام سنگ راه شد	۱/۲۳۳

واین رباعي را برای تسلیت کسي گفته

ای درغم نوردیده چشمت نمناک	یعقوب صفت جامه صبرت صد چاک	
درماتم فرزند مریز اشک بخاک	صد طفل مکن برای یک طفل هلاک	۴/۲۳۷

غني بیشتر زندگي خود را درکشمیر گذرانید وبرخلاف گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمیر نیزبمسافرت پرداخت که ذکرآن بعداً" خواهد آمد. زندگي غني درکشمیر خیلي فقیرانه وبیسازوبرگ بود. اودرخانه محقری واقع درمحله راجوری کدل شهرسری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل رادرجلد دوم کشیرمقابل صفحه ۳۶۴ چاپ کرده واداره تحقیقات وکتابخانه وموزه حکومت استان جمووکشمیر درنامه ای بعنوان نویسنده که ذکرآن دربالا رفت تصدیق این امرنموده است. غني دردیوان خود اشاراتي بخانه وزندگي خود میکند که دراینجا بدرج بعضي ازآنها میپردازیم.

ازرباعي زیر چنین معلوم میشود که خانه غني نزدیک نهری (۱) واقع وسیل آب همواره آن را تهدید میکرد.

سیل است زشوق کلبه ام گرم شتاب	آرام بهاد داده این خانه خراب	
تابرلب کشتیم زند بوسه هنوز	میگرد دآب دردهان گرداب	۳/۲۲۷

خانه غني خیلي محقربود —

---

(۱) نهری باسم مارمن شاخه ای از نهردل میباشد وبر فرازآن ۱۴ پل واقع است که یکي ازآنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیري پل را گویند) تاریخ حسن جلد اول ص ۳۱۴

تنگ وتاریک است همچون نغمه نی خانه ام ‌‌— رخنه دیوار باشد روزن کاشانه ام — ۳/۱۸۸

کلبه ام را طاقت بار گران بام نیست — چون کمان بیرون کنم از خانه چوب تیر را — ۵/۸۹

خانه ام را عاقبت کردید بام و در یکی — بسکه همچو مور گشتم پایمال روزگار — ۶/۱۶۹

دیوار و در شکسته بود خانه مرا — رنگش مگر ز رنگ رخ خویش ریختم — ۲/۲۰۱

دیوار و در خانه ما گرچه ز هم ریخت — صد شکر که در خانه ما نیست غباری — ۱/۲۴۴

فقر و بی سروسامانی او در دیوار پیدا بود —

گشته تا باد خزان پرنده در خانه ما — کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است — ۲/۱۲۰

مرا بخانه سفالی زبینوائی نیست — خوشم که در کف من کاسه گدائی نیست — ۸/۱۱۲

خانه ما زبوریا و منت نقاش نیست — نیست نقشی پیش ما خوشتر ز نقش بوریا — ۸/۷۴

از مال دنیا چیزی جز این خانه نداشت "واز اسباب این جهانش کاغذی و قلمدانی"

چون نیست بجز خانه مرا هیچ متاعی — عیبم نتوان کرد اگر خانه بدوشم — ۵/۱۹۲

تمام عمرش در فقر و بیچارگی بسر برد و خوشی و خوشبختی هیچگاه در خانه اش را نکوبید.

بکام دل ندیدم جمع اسباب معیشت را — که آب و دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد — ۹/۱۳۵

پیوسته کیسه ما همچو حباب خالی است — ما را درم چو ماهی جز و بدن نگردد — ۵/۱۶۰

روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد — عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار — ۸/۱۶۹

بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا — جامه بی آستین پوشیده ام فانوس وار — ۳/۱۶۶

شمع فانوسیم لیکن زبی سامانی — غیر دیوار سرا پیرهنی نیست مرا — ۴/۸۶

وبالاخره

آسودگی بگوشه هستی ندیده ایم — جان داده ایم و کنج مزاری خریده ایم — ۳/۱۹۲

مسافرت

موضوع مسافرت غنی خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره نویسان متاخر و دانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غنی و همچنین شاگرد او مسلم مطلبی در این باب ننوشته اند ولی مولفین سفینه خوشگو (۱) ومآثر الکرام (۲) وشمع انجمن (۳) متفقند که غنی پا از وطن بیرون نگذاشت و مادام العمر در کشمیر بسر برد. ولی وقتی باقوال شاعر مراجعه میکنیم می بینیم که

(۱) سفینه خوشگو ذکر غنی (۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ۳۳۹

اوچندین بار بمسافرت پرداخت ولي باستثنای مسافرتي که بهند نمود درباره مسافرتهای دیگرش هیچگونه اطلاعي در دست نیست . او در طفولیت خانه را ترک کرده بود وسپس رنج غربت ودوری ازوطن رابسیار چشید وآن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت برجبین داریم همچو گرد باد	تاهوای هرزه گردی برسرما خانه ساخت	۶/۱۲۱

رفت عمرم درغریبي بربساط روزگار	گرچه همچون مهره شطرنج دارم خانه ها	۸/۶۲
خواندم تمام صفحه گیتي چوآفتاب	بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام	۲/۱۸۹

بسان مهره تسبیح درسیروسکون دایم	بدست دیگری باشد عنان اختیار من	۳/۲۱۲
چنان گردید دامنگیر گرد غربتم ظاهر	که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزارمن	"/۴

او در این مسافرتها هرگز ازیاد وطن عزیز غافل نبود شوق بازگشت بوطن همواره قلبش را بلرزه درمیاورد ــ

بسکه شد زنجیرپایم رشته حب الوطن	در سفر دایم چوسوزن چشم دارم در قفا	۹/۷۴

برنگ آبله پای در سفر مارا	زشوق صبح وطن چشم ترسفید شد است	۵/۱۰۴

در سفرهمرهم غم وطن است	گل با خارچیده رامانم	۱۲/۱۸۷
خنده ام در کمین پروازاست	کبک شهباز دیده رامانم	"/۱۳

تنها رباعي که تاحدی اطلاعي درباره مقصد مسافرت بما میدهد این است:.

کرد ست هوای هند دلگیر مــــرا	ای بخت رسان بباغ کشمیر مرا	
گشتم زحرارت غریبي بیتاب	ازصبح وطن بده طباشیر مرا	۲/۲۲۵

وتنها خاطره مسافرت هند در این بیت نمایان است:

هست میل خوردن پان گرخان هند را	عاشقان گوئي که ازخون خود شد اند آب	۱۲/۹۱

آغاز شاعری وتخلص

تخلص شاعرماتذکره نویسان رابه اشتباه انداخته وآنان تصورکرده اند که کلمه غني که بحساب ابجد برابر با ۱۰۶۰ میباشد تاریخ آغاز شاعری اوست. اولین کسیکه این موضوع رامطرح کرد معاصر غني محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است. اومینویسد . " غني تاریخ شعرگفتن وتخلص

یافتن اوست" (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) وپیرحسن شاه (۳) نیز همین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء پرداخته اند بدون اینکه اسم آنرا ببرند ولي مولفین سفینه خوشگو (٤) وصحف ابراهیم (٥) اسم وقول کلمات الشعراء را ذکرنموده اند. گروه دیگر از محمد طاهرنصرآبادی تبعیت کرده اند وعقیده اوراد ایربراینکه " درکمال بي تعلقي بوده چشم برزخارف دنیا در نظرعارف قدرپرکاهي ندارد نگشوده بعلت آن غني معنوی هم بوده "(٦) قبول داشته بالفاظ دیگرتکرارنموده اند چنانکه درمآثرالکرام آمده : غني بغنای طبیعي مجهول بود وباوصف بید ستگاهي بحضور خاطربسرمیبرد. ازاینجاست که غني تخلص میکند "(۷). صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثرالکرام راتکرار میکند (۸) ومولانا قدرت الله گوید : (۹).

باوجود بي برگ ونوائي بکمال استغنا وجمعیت خاطرمیگذرانید وتخلص غني برنام نامیش زیبا گردید" باد رنظرداشتن اخلاق وخصوصیات فکری واحوال زندگی شاعرعقیده گروه دوم یعني متتابعین طاهر نصرآبادی کاملا" درست وقابل قبول بنظر میآید. عقیده گروه اول چون باتناقصات زیاد همراه است بنابراین بتجزیه وتحلیل وتردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگرعقیده محمد افضل سرخوش وپیروان او قبول کنیم چنین برمیآید که غني درسال ۱۰۶۰ شروع به شعرگفتن کرد درصورتیکه قبلا" درمورد تاریخ ولادت غني واستادی شیخ فاني گفته آمد که غني درسال ۱۰٤۲ موقعیکه صائب بکشمیر آمد شاعر بنام ومعروفي بود بنابراین ادعای سرخوش که غني درسال ۱۰۶۰ شروع بشعرگفتن کرد بي اساس است. دلیل دوم این امرکه غني قبل ازسال مذکورشعرمیگفت این بیت اوست که گوید —

گلشن کشمیر راامسال شادابي کم است گرنگ ابری نمایان است آن هم بي نم است

ازبد نهاد رهوای گرم میجوشد عرق گربود خاک رطوبت خیزخاک آدم است ٦/٩٤ و۷

واین اشاره ایست به قحط وخشکسالي فوق العاده ای که درسال ۱۰۵۷ درعهد سلطنت شاه جهان واستانداری تربیت خان درکشمیر بوقوع پیوست (۱۰) دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غني با محمد جان قدسي ومحمد قلي سلیم وابوطالب کلیم ومیرالهي ومیرزاصائب درکشمیر صحبتها داشت وبمشاعره میپرداخت. بنابراین اگرغني قبل از ۱۰۶۰ شعرنمیگفت امکان نداشت باقدسي وسلیم که درسالهای ۱۰۵۶ و۱۰۵۷ فوت کردند مجالستي داشته باشد وازین جهت کاملا" روشن است که ازکلمه غني تاریخ ابتدای شعرگوئي اوبرنمیآید بلکه شاعرما این تخلص رابنابه " کمال بي تعلقي با

---

(۱) کلمات الشعراص ۸۳ (۲) واقعات کشمیرص ۱۷۱ (۳) تاریخ حسن جلد ٤ص ۹۱ (٤) سفینه خوشگو ذکرغني (٥) صحف ابراهیم ذکرغني (٦) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۷) مآثرالکرام ص ۱۰۳ (۸) شمع انجمن ص ۳۳۹ (۹) نتایج الافکارص ۵۱۲ (۱۰) تاریخ حسن جلد اول ص ٤۶۰

زخارف دنیا " و "غنای طبیعي " برای خود انتخاب کرده بود وواقعا این تخلص " برنام نامیش زیباگردید " .

شاعرمافیرازغني اسم خود رانیز دربعضي جاهابجای تخلص آورده است واین ازتمام اشعاریکه تاامروز بمارسیده فقط دوجای بچشم میخورد . جائي گوید :

بسان مهره تسبیح دوسیروسکون دایم — بدست دیگری باشد عنان اختیارمن

چنان گردیده دامنگیرگرد غربتم طاهر — که ریگ شیشه ساعت بود خاك مزارمن

٢١٢/٣و٤

وجای دیگر که اسمش رابجای تخلص آورده قطعه ایست که دررثای میرالهي شاعروبرای تاریخ وفات اوگفته وآن چنان است:

نیست دوراز اثرصحبت او — که لب گور رآید بره سخن

برسرخاك وی ارباب زمان — جامه پوشیده سیه چون سوسن

گفت تاریخ وفاتش طاهر

برد الهي زجهان گوی سخن — ص ٢٤٩

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضي نویسندگان شده است وآنان ازاین قطعه نتیجه گرفته اند که شاعرماقبل ازسال ١٠٦٠ طاهرتخلص میکرد وبعدا " آنرا تغییرداده غني اختیار نمود وعلت این اشتباه آنست که آنان ازمصرع "برد الهي زجهان گوی سخن" سال وفات میرالهي را١٠٥٢ درآورده اند ونه ١٠٦٤ وبدون شك ١٠٥٢ غلط است وحتما درحساب اعداد اشتباهي رخ داده است .

شیخ اکرام الحق درشعرالعجم في الهند (١) ودکتر محمد ظفرخان درمجله هلال (٢) همین نظریه راالظهار کرده اند ولي عقیده نگارنده این است که شاعرمافقط غني تخلص میکرد واسم خود راخیلي بندرت وفقط درمورد ضرورت شعری بجای تخلص بکارمیبرد اگراوطاهرهم تخلص میکرد اشعاربیشتربا آن تخلص بدست ما میرسید .

---

(١) شعرالعجم في الهند ــ شیخ اکرام الحق ــ ملتان ١٩٦١ ص ٧٢

(٢) هلال ــ تیرماه ١٣٤٢ مقاله بعنوان غني کشمیری ازدکترمحمد ظفرخان

معاصـــران غنـــي

۱ ـ امراء واستانداران کشمیر: استانداران معروف که درعهد شاه جهان وسپس در زمان اورنگ زیب عالمگیر تا سال وفات شاعر ما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند عبارتند از ظفرخان احسن واسلام خان وسیف خان ۰ ازاین سه تن ظفرخان احسن ازسال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۶ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعني دوبار واسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۴ وسیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ وبار دوم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را در دست داشتند ۰

باتفاق همه تذکره نویسان وصاحب نظران غني کشمیری مدیحه سرا وقصیده گو نبود بلکه مردی گوشه نشین وعزلت جو بوده است هیچوقت به تعریف وتوصیف امیر یا حاکمي نپرداخته وبه دربار هیچیک از پادشاهان وقت ویا استانداران معاصر پا ننگذاشته بنابراین نسبة" کمنام باقي مانده است۰ درمورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافي بدست ما نیامده است ۰ تذکره های معاصر ومتاخر چیزی درباره روابط غني با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ننوشته اند وباوجودیکه این استاندار از اشخاص سخن سنج وسخن گوی میباشد ونقش مهمي در پیشرفت وتوسعه شعروادب در کشمیر دارد ولي ما چیزی جزاینکه شاید غني نیز بعضي اوقات درمشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضور بهم میرسانید نمیدانیم وبنابراین ازبیان ترجمه احوال این استاندار معروف که ممدوح صائب تبریزی است ودرسال ۱۰۷۳ در لاهور درگذشت ـ خودداری میکنیم وبه اسلام خان میپردازیم۰

اسلام خـــان

نام اصلي او میرضیاء الدین حسین وازبدخشان است۰ او از ایام شهزادگي اورنگ زیب عالمگیر درخدمت او بسر میبرد درجنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت وتاج هندوستان خدمات شایاني انجام داد وجسونت سنگ وشاه شجاع را از میدان کارزار مجبور به فرار نمود وبه دریافت لقب همت خان وسپس اسلام خان موفق گردید ۰ بعد ازمدت دو سال سوء تفاهمي بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد وبدین سبب برای مدتي از منصب ومقام خود معزول گردید ۰ ولي زود این سوء تفاهم رفع ودرسال چهارم جلوس عالمگیر (۱) یعني درسنه ۱۰۷۲ باستانداری کشمیر نایل آمد ـ بقول پیرحسن شاه " در رفاه وامنیت رعیت وترویج اسلام وتعظیم علماء وتکریم فضلا بخوبي پرداخت ومسجد عالي که ازتعمیرات سلطان علیشاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود

---

(۱) مآثرالامراء جلد دوم تالیف نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

مجدداً " بکمال زینت ومتانت آراست ـ ۰۰۰۰۰۰ طبعي موزون داشت ووالا تخلص میکرد (۱) ۰

این رباعي ازوست:

بي توشام غم بروز ماشبیخون میزنـد مردم چشمم زگریه غوطه درخون میخورد

وسعتي پیدا کن ای صحرا که امشب درغمش لشکر آه از دل من خیمه بیرون میزند (۲)

درزمان استانداری اوبود که اورنگ زیب بسیر کشمیر آمد ولي زود بدارالسلطنه ٔ دهلي برگشت

سپس اسلام خان تغییر ماموریت پیدا کرد وبا ارتقاء مراتب به استانداری اکبرآباد مقررشد ولي پس از

یکماه رسیدن به آنجا فوت کرد (۳) ـ غني کشمیری دراین قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است۰

حیف کرفوت قدوه ٔ امراء به سپرداغ شد نصیب سیاه

تاکند فتح ملك باقي را رخت بیرون کشید زین خرگاه

دورزان آفتاب اوج کمال مردمك شد زگریه ابرسیاه

جسته ازبسکه برق آه ازدل خرمن ماه مانده یك پرکاه

آنکه داغ اند ماه تاماهي همه آزاده دل گداوشاه

شد نفس ناله درگلو مارا همچوني زین مصیبت جانگاه

همچو اوراق گل بدست صبا لخت های دل است درکف آه

همتش داشت رتبه ٔ عالي بود والا بخلقت اوزین راه

همه کردند فکرتاریخـــي ازپي فوت آن مقرب شاه

جست این مصرع اززبان غني مرد اسلام خان والا جاه (٤)

سیف خان

نام اصلي اومیرزاسیف الدین محمود معروف فقیرالله بدخشاني بود ۰ پدرش تربیت خان

درخدمت شاه جهاني بود (٥) اود ومرتبه به استانداری کشمیرگمارده شد ۰ یکي درسال ۱۰۷۵

هجری وباردوم درسال ۱۰۷۱ هجری ـ بقول پیرحسن شاه بسیار مهیب ونساق بود ۰۰۰۰

---

(۱) تاریخ حسن جلددوم ص ۵۳۷

(۲) واقعات کشمیر ص ۱٦٤

(۳) مآثرالامراء ص ۰۰۰۰۰۰ (٤) ص ۲۵۰ دیوان غني

(٥) مآثرالامراء جلددوم ازص ٤۷٦ تا ٤۸٥

جفاپیشگان راهمچنان تزلزل اند اخت که سرموی بکسي خیانت وآزارنمیرسید ـ اعیان شهرومنصبداران دهر ازخوف اومیلرزید "(۱) درآن زمان اختلاف کوچکي باعث جنگ وکشتار بین شیعه وسني درکشمیر گردید وچون قضیه بغرنج شد اوسرداران هردوفرقه رابدهلي فرستاد وآنجا قاضي عسکرحسین ملك ثابت سرداران شیعه رامقصردانسته بقتل اوفتوی داد وشیعیان درورثای اواین بیت سرودند :

شد ازظلم وبیداد قوم یــــزید   حسین ابن حیــدر دوباره شهید ۰

سیف خان درتزئین وآباداني کشمیر سعي بسیار نمود محمد طاهرنصرآبادی درتذکره خود نوشته است :" ازصحیح القولي مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا(غني کشمیری) روانه پایتخت نماید ۰ سیف خان اوراطلبیده تکلیف رفتن به هند نمود واوابا نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است ـ خان گفت عاقلي راچون دیوانه بگویم ۰ او في الفورگریبان خودرادریده دیوانه وارروانه خانه شد ۰ بعد ازسه روز فوت شد (۲)" ۰ درباره صحت وبناداین حکایت جای دیگربحث خواهد شد ۰

سیف خان درسال ۱۰۹۵ فوت کرد ۰ " قابلیت ومعاش شعر وسخن داشت ۰ ناصرعلي با همه آزادی واستغنا مدتها به هم صحبتي اوشیفتگي داشت ۰۰۰۰۰ درفن راگ ونغمه بسیار ماهربود ۰ رساله ٔ مسمي به راگ درپن بافوائد دیگردرتقسیم وفوائد آن تألیف کرد ۰ "(۳)

عنایت خان آشنـــا

نامش میرزامحمد طاهروپسراحسن الله ظفرخان احسن است ۰ درایام استانداری پدرخود درکشمیر بود وباسخن سنجان وسخن گویان صحبتهاداشت وخود نیز صاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد ـ درعهد شاه جهاني بمناصب مختلف مقررگشت ۰ گویند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهید که بین مردم به کشف وکرامات شهرت پیداکرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جز برهنگي ندید وگذارش ماموریت خود رابااین بیت پیش پادشاه گزرانید :

برسرمد برهنه کرامات تهمت است   کشفي که ظاهراست ازوکشف عورت است (٤)

---

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۹   (۲) تذکره نصرآبادی ص ٤٤۵ ـ ٤٤٦

(۳) مآثرالامراجلددوم ص ٤۷۹ ـ ٤۸۵

(٤) سفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکرآشنا

بند رابن داس دربارہ اوگوید " جواني دلچسپ ود رکمال قابلیت وفهمید گي بود ۰۰۰۰ غایبانه بانصرآبادی آشناشده راه خط وکتابت میداشت ۰۰۰۰ وقایع سي ساله شاه جهان د رنثرازملاحمید ودیگران فصیحترنوشته ۰۰۰۰۰ صاحب دیوان ضخیم وسه مثنوی است (۱).

تذکره مراةالخیال گوید : " عنایت خان پسر ظفرخان ناظم صوبه کشمیر دعوی کرد که شعری که از یك مرتبه خواند ن یاشنید ن بفهم من د رنیاید بي معني است چون غني شنید این دعوی ازوی پسندید وگفت تاحال اعتمادی برشعرفهمي عنایت خان داشتم امروزآن اعتماد برخاست وبعد ازآن هیچگاه باخان مذکورملاقات نکرد ۰ (۲) ازجمله آخرچنین برمیآید که غني وآشناقبلا " هم صحبت بودند ولي آشناطرزکلام وایهام شاعرانه غني رانمیپسندید واین اظهار نظر موجب رنجش شاعر ما گردید ۰ دکتر تیکودربارہ اوچنین نوشته است : " آنچه مسلم است غني وآشنا باهم رابطه خوبي نداشتند زیراغني اهل تسنن وآشنا شیعه بود وعلاوه برآن آشناروش فکری فاني استاد غني را نمیپسندید بطوریکه د راشعارش بآن اشاره کرده است

مارابقا پسند فتاد ست آشنا حظي زشیخ محسن فاني نمیکنیم (۳)

د رآخرعمر ترك ملازمت کرده به کشمیر رفت وهمانجا د رسال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت.

شاعران معاصرغني د رهند وکشمیر

شعرائیکه د رعهد شاعرماد رهند وکشمیر میزیسته اند د ودسته میباشد ۰ دسته اول شعرای معروف که عبارتند ازصائب تبریزی قدسي مشهدی – علي قلي سلیم – ابوطالب کلیم ومحسن فاني استاد غني ۰ دسته دوم شعرای که دارای معروفیت کمترهستند وعبارتند ازمیرالهي – طغرای مشهدی – ملا شیدا – اسلم سالم – محمد رفیع منشي – محمد علي ماهر – میرمعزموسویخان و محمد افضل سرخوش وغیره – ماد راینجا فقط بذکر شعرایي میپرد ازیم که باشاعر مارابطه ای ویامشاعره ومجالستي داشته اند وآنان بدین قراراند :

میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علي صائب ازشعرای معروف قرن یازدهم ایران وهند میباشد د رعهد جوانی بنابر

---

(۱) سفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مرکزی د انشگاه تهران ذکرآشنا

(۲) مراةالخیال ص ۱۶۲

(۳) شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۴۷

عللي ازوطن خود بسوی هند رهسپار گردید . دررراه بشهرکابل رسید وآنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي ناظم کابل بود ملاقات وشیفته حسن خلق اوشده همانجا ماند - سپس درسال ۱۰۳۹ باظفرخان دررکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید . چون ظفرخان به استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسوی این سرزمین جنت نظیر همراه شد وبعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت . صائب تبریزی قصاید ی درمدح شاه جهان - ظفرخان احسن - ابوالحسن تربتي و امرادیگر نوشته است . چون به ایران رسید حیثیت ومقام بلندی بدست آورد . درسال ۱۰۸۷ دراصفهان چشم ازجهان پوشیده . هنگامیکه صائب به کشمیررسید آن سرزمین مرکز شعروادب بود ومشاعره هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردید . دراینجا صائب باغني کشمیری که شهرت اورادرهند شنیده بود ملاقات کرد . درمورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که باورکردن آن مشکل بنظرمیآید : یکي ازآن داستانها همان است که آنرا درباره اعوبودن غني قبلاذکرکرده ایم . داستان دیگر که مولف تذکره حسیني نقل کرده دراینجاآورده میشود : " گویند میرزاصائب این مطلع اوراشنیده عزم کشمیر نمود :

موی میان توشده کراله پـــن   کرد جد اکاسه ° سرهازتـــن

ودریافته پرسید که کرالپن مگرنام رشته ایست که کوزه گران کاسه راازچرخ بد وجد اسازند گفت بلي - بازغني دیوان خود راکه ازلک (صد هزار) بیت برگزیده وهزاربیت بیافتي نگاهداشته وباقي رابه آب داد واوپیش میرزاگذاشت میرزاازمطالعه اوبغایت محظوظ شد خصوصا " براین بیت حسرتهاخورد وگفت کاش اینهمه که درتمام عمرخود گفته ام باین کشمیری مید اد ند واین یك بیت بمن مید اد ند و آن اینست .

حسن سبزی بخط سبز مراکرد اسیر   دام همرنگ زمین بود گرفتارشدم " .

صاحب بستان بي خزان داستان ملاقات غني وصائب رااینطور بیان میکند : " گویند میرزاصائب براین بیت او :

حسن سبزی بخط سبز مراکرد اسیر   دام همرنگ زمین بود گرفتارشدم

وجد کرد وحظ وافي برد اشت وباراده ° آن که این بیت درعوض جمیع اشعار خود بگیرد وبنام خود

---

(۱) تذکره حسیني چاپ لکنو ۱۲۹۲ ص ۲۲۸ - ۲۲۹

مشهور کند بکشمیر رفت ــ قضارا وقضا کرده بود • حسرت خورده گفت • حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده "(۱) صرفنظر ازصحت وسقم این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر باغني ملاقات وصحبتها داشت واشعار اورا میپسندید ــ این امرمورد قبول عده زیادی از تذکره نویسان میباشد که ازجمله میتوان مولفین مآثرالکرام (۲) ــ شمع انجمن (۳) ــ ریاض الشعراء (۴) سفینه خوشگو(۵) ــ مخزن الغرایب (۶) وصحف ابراهیم (۷) را نامبرد ــ دکترصوفي دومثال بدیهه گوئي غني رابیان کرده است • یکي اینکه صائب دربیاض خود این مصرع نوشت: که ازلباس توبوی کباب میآید وچون این مصرع برای غني خوانده شد اوفي البدیهه گفت:

کدام سوخته جان دست زد بدامانت   که ازلباس توبوی کباب میآید

ودیگری رابقول علامه محمد اقبال بیان میکند • روزی صائب این شعرراگفت:

سیه چوری(۸) بدست آن نگارنازنین دیدم   به شاخ صندلي پیچیده مارعنبرین دیدم

وغني همین مضمون راچنین گفت:

سیه چوری بدست آن نگاری   به شاخ صندلي پیچیده ماری (۹)

غلام محي الدین خلوت درمقاله ایکه درمجله هلال منتشرشده است درباره مسابقه شعری غني وصائب مینویسد • " روزی به کشتي نشسته سوی نشاط باغ میرفتند • زن هندوئي راکه به حسن وجمال رقیب مهروماه بود کنارد ریاچه دیدند که به تبعیت ازرسوم مذهبي خود دست به گل آلوده کرده بود ــ صائب وغني هردو وازنظاره جمال آن سرولب جویبار بیتاب شدند ــ صائب برسبیل ارتجال گفت•

دست آلوده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البدیهه مصرع ثاني آنرا گفت که :

شد مرا ورد زبان یالیتني کنت تراب

صائب برخاست وچشم وریش بوسید وگفت : " توگوی سبقت ازایرانیان برده ای "(۱۰) از قول تذکره نویسان این هم برمیآید که صائب دویست بیت غني راانتخاب کرده دربیاض خود درج

---

(۱) رك به ص ۴۵ دیوان غني ــ سرینگر ۱۹۶۴ (۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ۴۸
(۴) ریاض الشعراء ص ۵۲ (۵) سفینه خوشگو ذکرغني (۶) مخزن الغرایب ص ۲۸۶
(۷) صحف ابراهیم صحیفة الغین ذکر غني (۸) النگو رابزبان هندی چوری میگویند •
(۹) Kashir Vol II p.45I (۱۰) هلال مرداد ۱۳۳۴ ص ۵۰ ــ ۵۱

نمود (۱) همچنین اوغزلي برغزل غني سرود چنانکه گوید :

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني — یاد ایامیکه دیگ شوق ماسر پوش داشت (۲)

ولي باید متذکرگردید که هیچیک ازابیات یاغزلي که ذکرآن بمیان آمد در دیوان غني ویادر

دیوان صائب تبریزی پیدا نمیشود باید آنهارا ازجمله اشعارگمشده ای پنداشت که فقط در تذکره ها

باقي است

ابوطالب کلیم

ابوطالب اهل کاشان بود . در عهد حکومت جهانگیر برای اولین بار وارد هند گردید ولي نتوانست

موفقیت شایاني بدست آورد — در سال ۱۰۲۸ بایران مراجعت نمود. بعد ازمدتي بهندوستان باز

گشت وبعد ازطالب آملي ملك الشعرائي شاه جهان بوی تفویض گردید . اوچندین قصیده خوب در

مدح شاه جهان وامراء دیگرسروده جایزه ها وصلات گرانقدر بدست آورد . در سال ۱۰۴۹

در موکب ملوکانه رهسپار کشمیر گردید وچون هوای آندیار راموافق ودلخواه خود دید بااجازه پادشاه

درآنجا مسکن گزید . ودرهمانجا بسال ۱۰۶۱ بدرود حیات گفت . شاعرماباکلیم روابط دوستانه

وصمیمانه ای داشت . چون چشم ازجهان بربست غني قطعه تاریخ ورثائیه برای اوسرود وازآن معلوم

میشود که غني تاچه اندازه کلیم رادوست داشت وکلام اورا میستود وآن قطعه این است (۳)

حیف کردیواراین گلشن بهشت — طالبا آن بلبل باغ نعیم

رفت وآخرخامه راازدست داد — بي عصا طي کرد این ره راکلیم

اشك حسرت چون نمیریزد قلم — شد سخن ازمردن طالب یتیم

هردم ازشوقش دل اهل سخن — چون زبان خامه میگردد دونیم

عمرها دربادا وزیرزمین — خاك برسرکرد قدسي وسلیم

عاقبت ازاشتیاق یکدگر — گشته اند این هرسه دریکجامقیم

گفت تاریخ وفات اوغني

طورمعني بود روشن ازکلیم — ۱۰۶۱ هجری

---

(۱) صحف ابراهیم — (۲) شعرالعجم ترجمه فخرداعي جلد سوم ص ۱۶۳

(۳) ص ۲۴۹ دیوان غني

ملا محسن فاني

مختصری ازشرح حال او در ذکر تحصیلات غني قبلا" بیان کرده ایم - او تنها کسي است که تذکره نویسان ومسلم شاگرد وگرد آورنده اشعار غني اورا استاد شاعر ما گفته اند - ملامحسن فاني ازمریدان ملاشاه بدخشي ودوستان داراشکوه بود . او طرز فکر داراشکوه را میپسندید ومشرب صلح کل رامراعات مینمود کتاب دبستان مذاهب راتالیف او دانسته اند ومنظور اصلي وی ازنگارش این کتاب فهمانیدن این حقیقت است که تمام مذاهب دنیا بریك اصل که همان حق وحقیقت باشد استوارند وفرقي بین پیروان مذاهب مختلف نیست . در صحف ابراهیم آمده که چون اورنگ زیب در سنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملامحسن فاني رابحضورخواند وخلعت ومبلغ وهزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت .

میر الهي

میرالهي ازشعرای محدودیست که غني کشمیری بآنان ارادت میورزید وبه مرگ آنان قطعه ای سروده است - میرالهي ازسادات اسد آباد همدان بود - درعهد جهانگیر بهند آمد ومورد عنایات پادشاهي گردید - صاحب واقعات کشمیر گوید : " چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطاشد - شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که ازظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر راازخود راضي بدارد - میرالهي حاضربود - بدیهه بعرض رسانید :

مصرع - خدا ضامن - رسول وچاریارش - پادشاه محظوظ شد وظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهي رفیق وامین باشد - منظور شد . باظفرخان درکشمیر آمد (۲). وهمین جا چشم از جهان بربست - غني قطعه تاریخ وفات اورانوشت که ازآن سال وفات او ۱۰۶۴ در میآید - قطعه این است (۳) :

نیست دورازاثر صحبت او	که لب گور رآید بهمه سخن
برسرخاك وی ارباب زمان	جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طاهر	برد الهي زجهان گوی سخن

---

(۱) صحف ابراهیم ذکرمحسن فاني صحیفة الفاء

(۲) واقعات کشمیر ۱۵۳

(۳) دیوان غني ص ۲۴۹

طغرای مشهدی

برخلاف کسانیکه ماتاکنون درباره آنان صحبت کردیم طغرای مشهدی تنها کسي است که شاعرما اورا به بدی یاد کرده است قبل ازاینکه بقول شاعرخود بپرد ازیم باید بطورمختصر ازاحوال و افکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم ـ نام اوملي ابراهیم خان است ۰ گاهي طغراوگاهي شیفته تخلص میکرد ـ درعهد جهانگیر ازایران بهندوستان آمد ومدتي درخدمت شاهزاده مراد بخش بسربرد ـ درسرودن شعرونوشتن نثر مهارتي داشت وکلمات هندی رازیاد بکارمیبرد ۰ اوشعرای معاصر خود مثل میرزاصائب وقدسي وکلیم وسلیم راهجوگفته وخود نیز هدف ملامت قرارگرفت این ابیات را برای قدسي وکلیم مولفین شاهنامه شاه جهاني انشاء نمود ۰ (۱) ۰

د ورهزن بهم کرده اند اتفاق　　　یکي ازخراسان یکي ازعراق

کتابي که ازبهرد ارای هند　　　مرتب شد ازگفت این دولوند

بود لفظ ومعینش ازدیگران　　　چوکاتب ندارند حقي دران

همچنین درباعي رکیك یکي برای غني که درآن اسم کوچکش طاهراستعمال شده ودیگر درباره کشمیر وکشمیریان که هردو درصفحات ۱۶۰ و ۳۵۱ مصطلحات الشعراء نوشته شده اند انشاء نمود وما بعلت استعمال کلمات رکیك ودوراز ادب واحترام آنهارا دراینجا نقل نمیکنیم ۰

ازاین امربید ااست که هیچکس ازطغرادل خوشي نداشت وبهمین علت است که غني نیز بذم این مرد شوخ طبع وظریف که باگفتارخود قلب مردمان رامیرنجانید این رباعي راگفته :

طغرا که بود روح کثیفش چوجسد　　　باصاف ضمیران شده دشمن زحسد

گوید که برند شعرش ارباب سخن　　　نامش نبرند تابه شعرش چه رسد

محمد رفیع منشي

شاعردیگر معاصرکه غني دریکي ازاشعارخود باواشاره ای کرده محمد رفیع است محمد رفیع اهل کشمیر است وبقول صاحب واقعات کشمیر " درنظم ونثرطبع بلندی داشت " ۰ بملازمت حکام تن درداد ۰ " وقتیکه تسلي شاعرهجومردم کشمیر بطرز بحرطویل کرد وسردیوان سیف خان ناظم خواند ـ خواجه عنایت الله که درآنوقت ریاست کشمیرداشت بغیرت آمده اشاره جواب به

---

(۱) خلاصة الکلام وصحف ابراهیم تحت ذکر طغرا

محمد رفیع مفتي کرد - آن صاحب قدر واستطاعت در یك ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیف خان خواند وتسلي را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند ۰ "(۱) واین جواب نیز به بحر طویل است ۰ وچنین بنظر میرسد که غني بسبك شاعری رفیع اشاره لطیفي کرده میکوید :

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع که میشود سخن ما در زمین کم سبز (۲)

شاعر دیگری که غني در یکي از رباعیات خود باو اشاره میکند قلندر راست او میگوید :

از اهل سخن کس به قلندر نرسد در شعر به او عرفي وسنجر نرسد

هر مصرع او بسکه بلند افتاد ست ترسم که باو مصرع دیگر نرسد

ولي هرچه جستجو کردیم شاعری باسم ویا تخلص قلندر که معاصر غني ویا معاصر عرفي وسنجر مدح گویان وقصیده سرایان دربار جهانگیر شاشد پیدا نشد وخیلي بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابوعلي عراقي مشهور بقلندر باشد کاز فحول قرن هشتم هجری است ودر شهر پاني پت (نزدیك دهلي) در سال ۱۳۲٤ میلادی فوت کرد - ناگفته نماند که عبد الرحمن شاکر حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (حدایق المعاني) این رباعي را به شاعری باسم قاسم منسوب وآنرا هجو ملیح دانسته است ولي این رباعي در بسیاری از نسخه های خطي وهمچنین در دیوان های چاپي غني کشمیری یافته میشود ۰ (۳)

از جمله شعرا محمد اسلم سالم راتذکره نویسان کشمیر همشاگردی غني دانسته اند ۰ ابتدا از اعیان هنود کشمیر بود وبعدا اسلام آورد ۰ از کشمیر بهند رفت - وآنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد - مثنوی فیل جنگ شاهزاده از او معروف است (٤) ۰ علاوه براو دو شاعر دیگر کشمیر بنام ناطق ونديم را هم طرحان غني گفته اند ۰ (٥) سه شاعر دیگر که تذکره نویسان آنان را در زمره غني یاد کرده اند عبارتند از محمد علي ماهر ومیر معز موسوی خان وحکیم محمد کاظم - محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مینویسد (٦) ۰ " دیوانش (دیوان غني) که سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معز وناصر علي رافقیر تدوین نموده ۰ ۰ ۰ ۰ روزی مطلع تازه گفته پیش شاه ماهر خواند بیت :

بي چراغ است اگر بزم خیالم غم نیست مصرعي ریخته شمعي ست که در عالم نیست

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۳ (۲) دیوان غني ص ۳/۱۷٤ (۳) دیوان غني ص ۲۳۳ حاشیه ۳

(٤) واقعات کشمیر ص ۲۰۸ - (٥) صحف ابراهیم صحیفة النون (٦) کلمات الشعراء ص ۸٤ - ۸٥

شاه نظر بر ابهام او شوخي نموده گفت : مصرع ریخته که در عمر گفته باشد همین خواهد بود " و
سپس اشعاری که راکه میرمعزموسوی از اشعار غني برای خود انتخاب کرده یادداشت مینماید ۰
چون به این شعر غني میرسد :

حسن سبزی بخط سبز مراکرد اسیـــــر   دام همرنگ زمین بود گرفتارشدم

میگوید " حکیم صاحب ازروی این شعر مضمون پیدا کرده وفقیرنیز ـ عرد ونوشته میشود

حکیم: خط سبز آفت جان بود نمیدانستم   دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش: خوردم زخط فریب جمال عذار او   همرنگ سبزه بود لباس شکار او

محمد افضـــل سرخوش

پسر محمد زاهد یکي ازمنصبداران شاه جهاني بود ـ بسال ۱۰۵۰ در کشمیر متولد شد (۱)
در عهد اورنگ زیب ماموریت های مختلف بدست آورد ـ چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (به هلي امروز)
سکونت گزید ود رسال ۱۱۲۶ بدرود حیات گفت (۲) ـ او شاگرد محمد علي ماهر و میرمعزموسوي خان
است ۰ سرخوش شاعر خوش قریحه ونویسنده خوبي بود ۰ دیوان او ۴۵ هزار بیت دارد ازآثارنثری او
تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف وموردِ استفاده هست ۰ شاگردان او بندرابن داس
خوشگو ـ حافظ محمد جمال تلاش ـ بیغم بیراگي ـ شیخ الله گلشن وکم گوکشمیری وحکم چند ندرت
معروفند ۰ محمد افضل باغني ارادت فایبانه داشت واشعار خود رابا و میفرستاد چنانکه در کلمات الشعراء
گوید : "فقیراوراندیده اما جزوی ازاشعار خود پیش وی فرستاده بوده "(۳) ازبعضي اشعار غنـــي
تقلید کرده است که نمونه آن درسطور قبل گذشت ۰

شاگردان غنـــــــي

ازشاگردان غني میتوان سه تن رانام برد ـ یکي برادرش محمد زمان نافع است که ذکر اورا
قبلا " کرده ایم ـ دیگری مسلم گرد آورنده اشعار غني است ـ ذکر واحوال مسلم درهیچ یک از
تذکره ها موجود نیست وتنها ازدیباچه ایکه او بردیوان غني نوشته میتوان مختصری ازحال او مطلع
شد ازعبارات وترکیب کلماتي که در دیباچه مذکور بکاربرده معلوم میشود که اومرد تحصیل کرده ای بوده
است وازشعروادب بهره وافي داشته است ـ چنانکه ازقطعه ایکه در وفات غني سروده برمیآید کـــه

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵ (۳) کلمات الشعراء ص ۸۴ حاشیه

طبع موزون داشته ونبان عربي نیز مسلط بوده . قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات بعربي گفته است که آن دو قطعه اینست :

ازفوت غني گشته که وحه غمگیــــن | هرکس شده درماتم اوخانه نشین
تاریخ وفاتش ارپپرسند بگـــو | پنهان شده گنج هنوی زیرزمین

ایضــــا "

دوش بمن گفت قائلي که غني مرد | قلت اسکت انت لیس ذکیـــا
اهل دل ای بیخبر بمرگ نمیرند | کیف یموت الذی یکون تقیـــا
نیست وفاتش جزانتقال مکانـــی | کان تقیا وطاهرا وتقیـــا
زندگي دیگراست مرگ عزیزان | مرد ولي عند من یکون صبیـــا
دل زخرد سال رحلتش چوطلب کرد | قال لنا ان نقول حي غنیـــا

ازین قطعه معلوم میشود که مسلم برای غني احترام فراواني قائل بود واورا جاوید ان میپنداشته وشاگردی خود را باین کلمات بیان میکند " چون این هیچ مدان کج مج زبان بجناب آن مغفورنسبت شاگردی داشت وازصحبت دلپذیرش علم مفاخرت میافراشت خواستم باتفاق خادم الفضلا ، ملک الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملک شهید به تدوین دیوان سحربیانش حق شاگردی بتقدیم رسانم وبشاگردی اوخود را استاد عالمي گردانم"

ازاینجا ما باشاگرد دیگر غني آشنا میشویم واوملک شهید است .

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر (۱) وپیرحسن شاه در جلد چهارم تاریخ حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملک شهید رایاد کرده اند ولي نگفته اند که وی شاگرد غني است باوجود این در این امر شکي نیست که این شاعرازمعاصران غني واسلم سالم بوده است ــ موضوع دیگری که آقای علي جــواد زیدی در مقدمه دیوان غني تذکرداده اند این است که نسخه خطي دیوان غني که در انجمن آسیائي بنگال (Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷٤ ثبت ود رقرن دوازدهم نوشته شده دارای این عبارت " باتفاق خادم الفضلاء ملک الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملک شهید " نیست وازاین امرنتیجه گرفته اند که امکان قوی دارد که این عبارت "الحاقي " باشــد ویکي ازدوستداران ملک شهید آنرا اضافه کرده است ــ ولي بعقیده نگارنده نبودن این عبارت فقط

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸
(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

دریك نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امرباشد بویژه درصورتیکه نسخه های دیگرکه درآن زمان وحتي پیش ازآن نوشته شده دارای آن عبارتند ٠

وفات غنـــي

ملاطاهرغني همانطوریکه قبلا" گفته شد بعمرطبیعي رسید ودرپیری به امراض گوناگون مبتلا شد که یکي ازآنها دردا عضا است ٠ این درد ویرابسیار آزار میداد واوحتي ازنشست وبرخاست کاملامعذور بود ٠ غني خوب میدانست مرض اولا علاج است وبنابه بیماری دایمي اززندگي سیر شده بود ومیخواست هرچه زودتر ازاین جهان فاني رخت سفربربندد ومرگ رابرحیات ترجیح میداد :

غافل مشو زعاقبت کارخود غنـــي	دل نه بخواب مرگ که دنیا فسانه ایست	۱۲/۱۰٤

تن بمردن ده غني چون قامتت گردید خم	بهراین خاتم نگیني نیست جزسنگ مزار	٤/۱۷۱
غني زیرزمین اهل فنـــــــــارا	بود عیشي که برروی زمین نیست	۸/۱۱٦

اودرباره دردا عضا یك مثنوی کوتاه نیزسروده است وعلاوه برآن دربسیاری ازاشعارخود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانند کمان پیکرم ازپیری کاست	تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست	۱۲/٦۹

امرز منم شهره عالم زنحیفي	عمریست که ازضعف نتادم بزبانها	٥/٦٦

بسکه نتوانم زضعف تن قدم زد پیش وپس	سیرپای من درون کوچهٔ کفش است وبس	٤/۱۷٤
دارم دردی که هست جانکاه مرا	باشد ای کاش عمرکوتاه مرا	
هرچند که نیست مهلك این کوفت ولي	دایم تامرگ هست همراه مرا	۱/۲۲۷

خواهد دلم ازسوز درون گشت کباب	کي کم شود ازسعي طبیب این تب وتاب	
ازسوختن ایمن ننشیند هرچنـــد	درپای چنار باغبان ریزد آب	٤/۲۲۷

بربستر ضعف روزوشب بیمارم	ازگرمي تب گداخت جسم زارم	
جزنام نشان نماند ازپهلوی من	اکنون گویا چوحرف پهلودارم	۱/۲۳٦

گو دست بشویند طبیبان زعلاجم   چون شمع عرق کرد ن من د اقم تب نیست   ۸/۱۱۰

وبالاخره این پیشگوئي شاعرماد رست ازآب د رآمد واود رسال ۱۰۷۹ بمرض خناق(۱) چشم ازاین د ارفاني بربست ·

د رباره وفات غني اختلافاتي هست که بعضي ازآنهارااینجا بیان میکنیم · مولفین سفینه خوشگو(۲) وصحف ابراهیم (۳) د رباره وفات غني نوشته اند : که اود رسال هشتم جلوس عالمگیر مطابق باهزاروهفتاد وهفت هجری بمرض خناق مبتلا وازاین د ارفاني چشم بربست ·

خواجه محمد اعظم د رواقعات کشمیر مینگارد (۴) · " د رکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضاکرد د رسال هزاروهفتاد ونه " وتاریخ حسن نیزآنرا تأئید میکند (۵) ولي چون د قت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله یعني د رکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضاکرد " وقسمت د وم یعني " د رسال هزاروهفتاد ونه " باهم متناقض اند زیرافاني د رسال ۱۰۸۲ فوت کرد ه واگرغني هشت ما ه بعد مرد ه باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ راصحیح د انست وچون میدانیم که سال وفات غني همان ۱۰۷۹ هست وفاني د ر۱۰۸۲ جان سپرد بنابراین صحیح نیست گفته شود غني بعد ازفاني مرد ·

ازجمله دیگران ارمغان پاك (۶) سال ۱۰۷۲ - فهرست کتابهای چاپي فارسي سال ۱۰۵۹ (۷) تاریخ اد بیات ایران نگارش سید رضا د ائي جواد ۱۰۷۷ (۸) راسال وفات غني د انسته اند وبد ون تردید این همه ناد رست است وصحیح ترین تاریخ وفات غني کشمیری همان است که ازد وقطعه ایکه شاگرد ش مسلم گفته برمیآید ومرد وقطعه مذکورضمن ذکرمسلم نوشته شد ه است · اضافه براین سه تن دیگرتاریخ وفات اوراسرود ه اند که یکي ازآنان محمد علي ماهراست که این قطعه رانفت (۱) :

چو ازفیض صحبت شیخ کامل محسن فاني   غني سرحلقه اصحاب اود رنکته د اني شد

تهي چون کرد بزم شیخ راگردید تاریخش   که آگاهي سوی د اربقاازد ارفاني شد

---

(۱) و (۲) سفینه خوشگونسخه عکسي ذکرغني (۲) صحف ابراهیم ذکرغني (۴) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۵) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۲۱ (۶) ارمغان پاك - اکرام - لاهور ص ۱۳۸ (۷) فهرست کتابهای چاپي فارسي جلد اول خان بابامشار - تهران ۱۲۳۷ ص ۷۴۷ (۸) تاریخ اد بیات ایران - سید رضا د ائي جواد جلد اول - اصفهان ۱۳۰۱ ص ۲۶۸ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۳۸۱ (۱) مراةالخیال ص ۱۶۲

واین دو مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعمیه گفته شد .

۱ بی سخن داد سخن داد غني (۱)

۲ افتاد برزمین سخن ازرفتن غني (۲)

مدفن غنـــــي

درباره مدفن غني نیزعقاید مختلفي اظهارشده است. محشي واقعات کشمیر درحاشیه این کتاب نوشته است : " درمقبره ملامحسن فاني آرمید " (۳) صاحب سفینه خوشگو مینویسد : " درتخت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچبوتره کلاني پهلوی قدسي وسلیم مدفون است وآن سیرگاه صاحب طبعان آنجا " ودرتذکرسلیم گوید (٤) " پهلوی کلیم وقدسي وغني آسوده است" . ازاین برمیآید که قدسي وکلیم وسلیم وغني دریک جا مدفون اند . خلاصة الکلام طی ذکر طغرای مشهدی میگوید (۵) " آخرکارسکنه درکشمیر دلپذیر اختیار نموده بروظیفه پادشاهي قانع بود تاآنکه درهمان خطه جنت نظیر بجواررحمت کردگارپیوسته متصل مزارکلیم مدفون گشت" . پس یک اسم دیگر بجمع چهارنفر مذکوره فوق اضافه شد . ولي جناب آقای علي اصغرحکمت سفیرکبیر اسبق دولت شاهنشاهي ایران بهند در کتاب "نقش پارسي براحجارهند " درذکرمزارالشعرای کشمیر نوشته اند (٦) " درشهر سری نگر پایتخت کشمیر درمحله موسوم به درگجن درشرق دریاچه تال برسرتپه ای مرتفعي که متجاوز ازیکصد پاارتفاع دارد محلیست محصور واطراف آن سبزه وگل فراوان ودروسط پنج قبر نمایان است که بعضي بکلي ساده وبدون خط و کتیبه است ویک قبر که اندکي نقوش برآن باقي مانده ولي بکلي غیرمقروٴاست واین قبرهم اکنون بمزارالشعراء معروف است ودرسری نگرمشهوراست که بعضي شعرای عهد جهانگیری وشاه جهاني دراینجا مدفون شده اند - این پنج قبر متعلق است به :

الف - کلیم همداني

ب - محمدقلي سلیم

ج - طغرای مشهدی

د - قدسي مشهدی

هـ - یک نفردیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلاني باشد . "

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۲ (۲) صحف ابراهیم ذکرغني (۳) واقعات کشمیر ۱۷۱ (٤) سفینه خوشگو نسخه عکسي (۵) خلاصة الکلام ذکر طغرای مشهدی (٦) نقش پارسي براحجارهند - علي اصغر حکمت - کلکته ۱۹۵۷ - ص ٦۷

پس میبینیم که اختلاف فقط د رمورد نفرپنجم باقي است واکنون به سند دیگرمیپرد ازیم.دکتر صوفي در کشیر عکس قبر غني راچاپ کرده ونوشته استکه آن قبر د رزیناکدل سری نگرواقع است(۱)۰ ولي دکتر تیکود رکتاب " پارسي سرایان کشمیر " عکس قبر غني راچاپ کرده توضیح داده است که آن قبرد رگورستان خانوادگي اشائي ها قرارد ارد (۲) اداره ٔ تحقیقات وکتابخانه وموزه حکومت استان جمو و کشمیر عقیده دکتر تیکوراتأئید ونظر دکترصوفي راتکذیب کرده است چنانکه د رنامه ای که باسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غني - بطوریکه امروزشهرت دارد - د رمقبره خانوادگي اشائي ها واقع د رمحله سید صاحب راجوری کدل موجود است. (۳)۰ باد ردست داشتن این سند رسمي وتاریخي تردیدی باقي نمیماند که غني بعد ازوفات د رگورستان اشائي ها د رشهر سری نگرمدفون گردید ۰

حکایاتي د رباره غنــي

بطوریکه د رآغاز این فصل متذکر شدیم تذکره نویسان حکایاتي ود استانهای د رباره شاعر ما نوشته اند که اینک بذکر آنها میپرد ازیم ۰ بعضي ازاین د استانها کاملا" بي اساس است که بآن اشاره خواهد شد وبرخي ازآنها محتاج بحث وبررسي که د رباره آن مشروحا ذکر خواهیم کرد ۰

۱) محمد افضل سرخوش د رکلمات الشعرا طي ذکر غني این حکایترانقل نموده است که خواننده بمحض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری ازصداقت ود رستي د رآن موجود نیست وآن د استان این است: (٤) " هنگام فکرشعرازجمیع مردم انزوااختیارمیکرد ۰ یکي ازمتعلقانش د رهنگامیکه مضمون تازه د ست داده بود آواز کرد که حضور د لش بهم خورد (و) آن معني ازخاطرش رفت۰ ازاین امرخیلي مضطرب گشت۰ به غضب تمام برخاست وبیک ضربت تیغ سرش ازتن برد اشت " ۰

---

(۱) Kashir Vol II p.364 (۲) پارسي سرایان کشمیر ص ٤٠

(۳) عین عبارت نامه مذکور این است :

"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's gravebut there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسي سرایان کشمیر published in Tehran."

(٤) کلمات الشعرا ص ۸٥ حاشیه ۱

امابراشخاصیکه ازاحوال واخلاق غني آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع وگوشه نشین وصلح پسند مانند غني که آزارش بهیچ کس نرسیده چطورممکن است جان آد میزاد رابگیرد ۰

۲) حکایاتي درباره ملاقات صائب تبریزی وغني کشمیری رامشروحا درذکرصائب ونیز دربحث نابینائي چشم غني بیان کرده ایم۰ دراینجا فقط متذکرمیشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که درتذکره حسیني (۱) وبستان بیخزان (۲) بیان شده بسیار بعید ازقیاس بنظر میآید وممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن معني یك کلمه خارجي ویامحض تقدیر وتعریف یك بیت شاعرازوطن بپاخاسته اینهمه زحمت ورنج سفرطولاني رابرخود هموارسازد۰ ما میدانیم که صائب باظفرخان احسن درکابل آشناشد وسپس با اونقاط مختلف هندرادیده بکشمیر آمد ویقین حاصل است کـــــه اواین فرصت رابرای ملاقات باغني مناسب دانسته بمجالست و معاشرت میپرداخت ۰ ذکر بدیهه گوئي وحاضر جوابي غني ومشاعره اوباصائب رادربیان موخرالذکر گفته ایم وفقط اضافه میکنیم که هیچکدام ازاشعاریکه دراین ضمن به غني وصائب نسبت داده شده ونه غزلیکه صائب به شعر غني تضمین کرده ودرآن میگوید :

یاد ایامیکه دیگ شوق ماسرپوش داشت

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني

نه درد یوان غني ونه درکلیات صائب که امروز بدستمارسیده موجود نیست وفقط درتذکرها باقي مانده است۰

۳) حکایت دیگرکه درباره غني درتمام کشمیر شهرت بسیاردارد ونشانه ای ازمنتهای فقروگوشه نشیني واستغنای اوست این است که غني برای سکونت خود اطاق کوچك ومحقری برگزیده بود وهنگامیکه ازخانه خارج میشد دررا بازمیگذاشت وچون برمیگشت درخانه رابرروی خود میبست ۰ چون ازاوعلت این کار غیرعادیرا سئوال کردند پاسخ داد که هستن دربرای نگهداری مال ومتاع خانه است وچون متاع آن کلبه اش جزخود اوچیزی نیست درهنگام رفتن خانه خالي راباز میگذارد وچون برمیگردد دررامیبندد تا درامان باشد ۰ این داستان رابعضي ازنویسندگان معاصر ما چون صوفي درکشیر (۳) وشیخ اکرام الحق درشعرالعجم في الهند (٤) بحواله مشاهیر کشمیر نگاشته اند ۰ ازهمه مهمتـــر اینکه این حکایت که نشاندهنده استغنای کامل است موجب گردید شاعر شهیر مشرق زمین علامه محمد اقبال که هموطن شاعرماست ازآن الهام بگیرد واین واقعه رادرقطعه ای زیبابسراید :(۵)

---

(۱) تذکره حسیني ص ۲۲۸ ــ ۲۲۹ (۲) بستان بیخزان ص ۱۵۰ (۳) Kashir, II p 463

(٤) شعرالعجم في الهند ص ۷۵ (بزبان اردو) (۵) کلیات اقبال ص ۲٤

غني آن سخنگوی بلبل صغیر | نواسنج کشمیر مینو نظیر
چواند رسرابود د ربسته د اشت | چورفت ازسراتخته راواگذ اشت
یکي گفتش‌ای شاعر د ل رسي | عجب د ار د ازکارتوهرکسي
بپاسخ چه خوش‌گفت مرد فقیر | فقیروبه اقلیم معني امیر
زمن آنچه د ید ند یاران رواست | د راین خانه جزمن متاعي کجاست
غني تانشیند به کاشانه اش | متاعي گرانی است د رخانه اش

چوآن محفل افروز د رخانه نیست
تهي ترازاین هیچ کاشانه نیست

۴) حکایت د یگرکه محمد طاهرنصرآباد ی د رتذ کره خود د رباره غني نوشته است این اس ت (۱):

" ازصحیح القولي مسموع شد که پاد شاه والا جاه هند وستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اوراروانه پایتخت نماید ۰ سیف خان اوراطلبید ه تکلیف رفتن بهند نمود واو ابا نمود ه گفت که عرض کنید که د یوانه اس ت ۰ خان گفت عاقلي راچون د یوانه بگوئیم ۰ اوفي الفور گریبان خود را د رید ه د یوانه وار روانه خانه شد وبعد ازسه روزفوت شد ۰"

تذ کره نویسا ن د یگرچون بند رابن د اس (۲) وابراهیم خلیل (۳) د ربیا ن نصرآباد ی تصرفي نمود ه بجای کلمه " پاد شاه والا جاه " اسم شاه جهان رانوشته اند وچون این تحریف موجب ایجاد تناقصات میشود وازلحاظ واقعات تاریخي د رست د رنمیآید بنابراین خود محرفا ن ونیز نویسند گا ن عصرما د رقبول آن ترد ید د ارند ۰ د کترامیرحسن عابد ی د رمقاله ای بعنوا ن غني کشمیری (۴) مینویسد " اما این حکایت ساختگي بنظر میرسد زیرا عالمگیر بشعراء وصوفیه علاقه ای ند اشت وممکن است شاه جهان غني راطلب کرد ه باشد " ۰ ولي نامبرد ه هنگام اظهارنظر فراموش کرد ند که سیف خان د رعهد حکومت شاه جهان استاند ارکشمیر نبود واود رد وران حکمراني اورنگ زیب د وبارباستاند اری کشمیر مقرر شد وهنگامیکه غني جان سپرد استاند اری کشمیر باسیف خان بود ۰ د یگر اینکه د رقبول کرد ن این امرکه اورنگ زیب غني راطلبید ه باشد نباید ترد ید د اشت و اینکه میگویند اورنگ زیب باشعراء خوب نبود صحیح نیست ۰ اوفقط شعرائي راد وست ند اشت که مد یحه گوئي وقصید ه سرائي راوسیله معاش خود ساخته بود ند وگرنه اوازشعرای د یگرتمجید وتقد یر میکرد وخود ش نیزطبع موزوني د اشت ۰

---

(۱) تذ کره نصرآبد ای ص ۴۴۵ (۲) سفینه خوشگو (۳) صحف ابراهیم (۴) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

برای اثبات این ادعا میتوان قول ابراهیم خلیل راد ایربراینکه عالمگیر هنگام سافرت بکشمیر محسن فاني راطلبید وازاوقد ردانی نموده مبلغي وخلعتي به اواعطا کرد وماهیانه برای اومقرر فرمود بدلیل آورد . پس میتوان به یقین گفت که نوشته محمد طاهرنصرآبادی برحقیقت مبني است واورنگ زیب غني را بحضور طلبید ولي وقتیکه امرپادشاه رسید غني آخرین ایام زندگي خود راکه درآن بدرد اعضاء مبتلابود وازاین مرض شکنجه میکشید بسر میبرد وحاضرنشد به این سافرت طولانی وزحمت افزا تن دردهد وعذری برای نرفتن پیش آورد وبعد ازمدت کوتاه جان بجان آفرین سپرد .

سیرت غني وافکاروعقاید او

تمام تذکره نویسان چه معاصرغني وچه متاخرمتفق اند که غني مردی قانع ـ فقیر منش ـ دیندار گوشه نشین ودوستدار استغنا وعزت نفس بود . اوبرخلاف عموم شعرای عهد خود شاعری ومدیحه گوئي راوسیله کسب معاش نساخت بلکه قصیده گوئي وستودن امراء وروسا راموجب ننگ وگرفتن صله شعرراباعث بدنامي ودون شان ومرتبت یکشاعرواقعي میپنداشت وبنابراین هیچ وقت بدربار پادشاهان وامرای وقت متوسل نشد چنانکه گوید :

بچشم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه دریوش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

وازشعرای که زبان خود رابا سرودن مدح دیگران آلوده میکردند وبه ثروت وبخشش وعطایای آنان چشم دوخته بودند انتقاد میکند :

سخنوران قلمزن چه سحرپرد ازند | که صد پرند بیك تیربي پراند ازند
زراه حرص عجب نیست گربخاك فتند | سبکروان که چو شاهین بلند پروازند ۵/۱٤۳

اوخودش نیزبرشاهان ونعمت آنان فریفته نشد .

فریب نعمت شاهان مخورکه ازفغفور | صدای کاسه خالي بگوش میآید ٦/۱٥٤

وازآنان چشم کرم نداشت .

چشم کرم مدار زشاهان که جزنمد | آئینه خلعتي زسکندر نیافته است ٤/۱۲۲

غني نه تنها بسلاطین وامرابي اعتنا بود اوصله وانعامي ازکس نگرفت :

غني چراصله شعرازکسي گیرد | همین بس است که شعرش گرفت عالم را ۲/۸۰

بلکه ازهیچکس چشم داشتي نداشت .

مرازکس نبود چشم التفات غني | زپشت آئینه پید است صورت حالم ۷/۱۹۷

اوازهیچکس سئوال نکرد ودست تکدی پیش کس دراز ننمود :

لب سئوال غني پیش همسکان مکشای | که ترسم ازدهن تلقمه زبان گیرند ۵/۱٦٤

ممنون دستکوته خویشم که پیش کس | بیرون نکرد سرزگریبان آستین ۷/۲۱۵

غني دراشعارخود اشاراتي بسیار بفقرومسکنت خود دارد ولي هیچگاه شاعرازاین جهت ننالیده وفغان برنیاورده است وآنچه گفته است ازطریق حکایت بوده ونه ازراه بشکایت ودربسي ازمواضع دیوانش فقر وخاکساری وخاك نشیني راستوده وبنابه حدیث نبوی " الفقر فخری " بدولت فقرفخرکرده است :

خوش دولتي است فقرکه درکنج انزوا | فرش ني است سایه وفراش آفتاب ٥/٩١

سرمایه من درآستین دست تهي است | برخاتم دولتم نگین دست تهي است

اصل زروسیم تنگ دستند غنـــي | دستي که فراخ است همین دست تهي است ۲/۲۳۰

غني بوجود فقروتنگ ستي هیچوقت حاضرنبود دست طلب پیش کسي درازکند وازآبروی خویش بگذرد :

کاسه خود پرمکن ازخوان کسي | داغ ازاحسان خورشید است بردل ماه را ۱۰/٧٦

تافقرشده مقیم کاشانه ما | ازگرد امل تهي است ویرانه ما

رفتن بدرخانه مرد معیب است | امروز که فاقه هست درخانه ما ۳/۲۲۵

اوبه مال وخواسته این دنیاهیچ وقعت نمیگذاشت وحتي آنرا باعث خرابي ودوری ازخدامید انست:

میکند ویران تمول خانه معموررا | انگبین سیلاب باشد خانه زنبوررا ۷/۷۸

وبترك آن نصیحت میکرد :

خانه خالي کن زاسباب تعلق چون حباب | تانیابد راه درکاشانه ات سیل بلا ۱۱/۷٤

اوهیچگاه ازبهردونان منت دونان نکشیده واستقلال فکری واستغنای ذاتي خود رافدای درم ودیناری چند نکرده است وشاید کمترشاعری بتوان یافتکه ازین جهت بدین درجه ازعلو همت رسیده باشد .

آزاده ام زقیدمین چون نهال شمع | بردم فرد به آب گل خویش ریشه را ٥/٨٠

مرابخانه سفالي زبینوائي نیست | خوشم که درکف من کاسه گدائي نیست ۸/۱۱۲

بدست خود چنان بستم حنای بی نیازی را   که همچون پنجه مرجان در از دریا نمیگیرد ٥/١٤١

از جوی حرص بیش نخوردم ز قطره ای   آن نیز عاقبت عرق انفعال شد ٥/١٦٣

هرگز غمي ز کاسهٔ خالي نميخوريم   نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش ٢/١٧٧

آبروی خویش را در مطبخ دونان مریز   چوب نیوان خورد چون آتش ببوی آب و نان ٨/٢٠٥

اگرچه او میدانست که دست از اسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست

باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیباشد   بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن ٩/٢٠٦

ولي باوجود فقر و تنگدستي با علو همت و مناعت طبع زندگي میکرد

غني اگرچه فقیر است همتي دارد   فشانده است بکونین دست خالي را ٣/٦٨

غني از ننگ نام زر نگیرد   که نام زر گرفتن هم گدائي است ١٢/٩٧

علو همتم کي آتش از همسایه میخواهد   بنان خویش سازد گرم چون گردون تنور خود ١/١٦٣

استغنا و بي نیازی جزء ذاتي غني بوده است و الحق تخلص او اسمي است که با مسمای خود تطابق وصدق کلي دارد .

او درویشي بود توکل پیشه وعقیده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسیا   دائم خموش دار زبان سوال را ١١/٧٠

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد   مکد انگشت خود کودک چو نبود شیر پستان را ٢/٧٣

ولي سعي و کوشش و جهاد را برای زندگي و موفقیت لازم میدانست و حدیثي را که مولانای روم در این شعر بآن اشاره میکند

گفت پیغمبر بآواز بلند   با توکل زانوی اشتر ببند

غني نیز پیروی میکند و میگوید

بي تعب در منزل مقصود کس را بار نیست   نردبان این سرا جز راه ناهموار نیست ٥/١٠٣

هرکسي گوهر مقصود بیابد از سعي   پای من بسکه دوید آبله ای پیدا کرد ٦/١٦٢

او به مقدرات وقضا وقدر نیز معتقد است وگوید هرچه مقدر است پیش آید و بیش از مقسوم کس چیزی نیابد

از دکانداری نیارد هیچکس روزی بدست   کي بشاهین ترازو میتوان کردن شکار ١١/١٦٨

از قلمرو تقدیر پای نتوان بیرون نهاد و آدمي را از طاعت آن چاره نیست

مگذار از قلمرو تقدیر پا برون   سر مشق خویش ساز خط سرنوشت را ٦/٨٧

ولي این اعتقاد با کار و کوشش و جد و جهد در طلب منافات ندارد و روزی هر چند مقسوم و مقدر است ولي بر حسب همت آدمیان است

میرسد روزی بهر کس در خور همت ز غیب کي بدام عنکبوت افتد شکاری جز مگس ۸/۱۷۴

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعي بدون کوشش آدمي به هیچ مقصود نمیرسد و او خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت تعیکذرانید

من از قدم سعي بمقصود رسیده م هر آبله پای مرا قبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گاهي دست و پای میزنم پا بفرق روزگار و دست در دامان یار ۳/۱۷۱

سعي روزی برنمید ارد مرا از پای خویش آبرو چون شمع میریزم ولي در پای خویش ۷/۱۷۸

وآنانیکه در زندگي کار و کوشش نمیکنند به هیچ جای نمیرسند.

کاروان بگذشت و من از کاهلي ماندم براه بهر خواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/۱۶۲

رفیق اهل غفلت هرکه شد از کار میماند چویک پا خفت پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

زندگي باظهار زنده بودن نیست بلکه باید در پي کسب و کمال بود و حیات ظاهري بدون پیشرفت معنوی در حقیقت توقف و مرگ تدریجي است

کسیکه زنده باظهار زندگي باشد دمیکه گشت ز دعوی خموش گویا نیست ۶/۱۱۸

باید در کسب هنر بود و با شرافت و بزرگي بسر برد • ولي شرافت ذاتي بتقلید حاصل نشود

شرف ذات بتقلید نگردد حاصل گاو وخر را نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمي را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنر چو نیست چه حاجت بلند پروازی که کار شیر ز شیر علم نمي آید ۳/۱۴۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر خموشي بر لب زد که صمت وسکوت گشایش بس کارها است و مفتاح راه یافتن به عوالم معنوی وعرفاني است

مهر خاموشي برلب نه تا بود عیشت بکام بي زباني پسته را در خنده میدارد مدام ۱۰/۲۸۸

خواهي دلت گشاده شود رو سکوت جوی غیر از دهن اگرچه گشاید ز گفتگو ۶/۲۱۶

او با تمام کمالات و با مراتب و مقامات علمي و معنوی سکوت را ترجیح داد و قلت اشعارش نیز حاکي ازین معني است

ترک گویائی ز دخل نکته گیران رستن است ...

وی حاضر نبود همیشه ساکت باشد ، باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل زبان چون مرگ است

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان　　خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ٣/٧١

غني تمام زندگي در گوشه نشيني و عزلت گزيني بسر برد زيرا ميدانست

هر کس که بکنج انزوا بنشیند　　کي بر در کس چو نقش پا بنشیند
در خانه خویش هر که پیوسته نشست　　نقشش چو نگین در همه جا بنشیند ٣/٢٣١ ر٦

و گوشه نشيني را موجب تعلق خاطر و رجوع بخدا ميپنداشت

در گوشه بي تعلقي جای دل است　　وابسته همیشه در تماشای دل است
کشتي چو قلندران به پهلو بندد　　آنرا که هوای سیر دریای دل است ٢/٢٢٩

و اختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت و رنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان از آشنائي اختلاط افزون　　در آید چون بدون پرده مژگان خار میگردد
مکدر میشود دل از سخنگویان بي معني　　برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد
بچشم کم مبین گرد کدورت را که در آخر　　برای اختلاط دوستان دیوار میگردد ١١/١٤٠ (٢و٣

و از رفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطرم از اهل عالم جمع شد چندان　　که میخواهم بپیش روی خود دیوار بردارم ٢/٢٨٦

از اهل دنيا شکوه بسيار دارد و از نفاق دوستان منافق مينالد

هر چند که بر گرد جهان برگردیدم　　از کس سخن ملایمي نشنیدم
شد پرده چشم من چو عینک سنگین　　از بسکه ز خلق سخت روئي دیدم ٤/٢٣٨

کردم هر چند جستجو در عالم　　یاران موافق بجهان دیدم کم
افسوس که همچو مهره های شطرنج　　یک رنگ نیند همنشینان باهم ٤/٢٣٩

شاید علو مقام و درجات علمي و عرفاني سبب گردیده که او محسود خلایق باشد

نیستم گردون ولي دارند مردم کینه ام　　هست چشم عالمي روشن ز داغ سینه ام ٧/١٩٣

بسبب همین بیزاری از مردم دنیا و گرفتگي از آنان است که بخلوت و عزلت روی کرده و عالم تجرد را ستوده است

هر کس که گشت عریان در پیرهن نگنجد　　باشد نشاط دیگر در عالم تجرد ١/١٥٨

غني نه تنها از مال و منال مستغني بود بلکه از زخارف دنیوی چون زیور و زینت نیز بری بوده است

از خود آرائي غني دربند زینت نیستم میپرد چون رنگ رو از دست من رنگ حنا ۱۳/۷۴

او از شهرت نیز بي نیاز بود وکمال او ویرا از شهرت طلبي مستغني نموده بود

نیست شهرت‌طلب آنکس‌که کمالي دارد هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غني بنا به پیش‌بیني خود شریمانند دیگران بعد ازاو شهرت بیشتری گرفت

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد که بعد از مرگ آهو نافه بیرون میدهد بورا ۸/۵۹

و اگرچه در عهد خود نیز غیر معروف نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ۶/۶۷

ولي او را ازآن ثمرتي نبود

ز شعر من دگران کامیاب و من محروم زبان ز گوش‌کجا لذت سخن یابد ۷/۱۶۲

او را بمانند هنروران با غم الفتي است چنانکه گوید

هرکس‌که هنرمند زید درعالم هست از هنر خویش‌دلش‌را صد غم ۱/۲۴۰

و میدانسته که سخنوران ذوفنون همواره همدم رنج و درد اند و قرین محنت و فقر

بود بخت سیه را اختلاطي با سخنگویان بود گر مسکن طوطي سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

ورنج و محن و فکر و اندیشه از روز ازل مقسوم هوشمندان است و کاملان

هوش‌است‌که سرمایه صد درد سر است فارغبال آنکه از جهان بي خبر است

در بیضه نمیکنند مرغان فریاد هرچند که بیضه از قفس‌تنگتر است ۵/۲۲۸

بود در اضطراب ازاهل‌عالم هرکه کامل شد طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

غني به تاثیر افلاک و آباءعلوی در امهات سفلي معتقد است وگوید نباید از نابسامانیهای کارفلک شکوه کرد و استقلال خود را از دست داد

گر فلک کار نیز برهم زند از جا مرو جامه را خیاط سازد قطع‌بهر دوختن ۴/۲۰۶

ولي گاه خود نیز از جفای سپهر گردون و اختران دون بستوه آمده آواز برآورده است

شکل گردون گره و صورت گردون گره است کارم از انجم و افلاک گره درگره است ۲/۱۱۲

هرچند جفای روزگار غدار بسیار است و رنجهای عالم خاک بیشمار ولي باید در دوران حیات

گشاده روی ...

کشاده روی و خندان بود

چون قفل اگر گرفتگي گيری پيش　　آخر دلت از تيغ جفا گردد ريش

داندتد چو صورت کليد ابرو را　　پيوسته کشاده دار پيشاني خويش　۲/۲۳۶

بايد ايام زندگاني گذران را بعيش و شادکامي گذرانيد خاصه روزگار جواني را چون شب تار است بطرب و شادماني طي کرد

در جواني بطلب کوش که اين موی سياه　　شب تار است بافسانه بسر بايد کرد　۸/۱۵۹

در بهاران که گل و سنبل دامن صحرا را فرا گرفته بايد "گل عيشي" چيد و از لذائذ طبيعت وعيش و عشرت بهره ور گرديد

غني فصل بهار آمد گل عيشي توان چيدن　　برون آور چو نرگس زرز خاک و صرف ساغر کن　۶/۲۰۸

برخيز غني هوای فروردين است　　مي نوش که وقت باده اين است　۵/۲۲۹

بايد از شراب ياقوت گون مدد طلبيد تا رنج گيتي فراموش شود و مصائب دهر از ياد رود

خوشا روزی که اسباب طرب را بينم آماده　　نباشد جز کدوی سازظرفي خالي از باده　۱/۲۱۸

اگر باده نباشد بايد از نغمه و آواز دل بست

گرنباشد باده دل بر نشئه آواز بند　　چون ز صهبا ميشود خالي کدو بر ساز بند　۵/۱۵۲

در اينجا لازم ميدانيم يادآور شويم که غني را اشعاريست که بر باده نوشي و ساغر کشي او دلالت کند و ما ازآنها اشعاريرا که دلالت صريح بها قريب بدان داشت گرد آورده ايم و ذيلا آنها را مينگاريم

توبه ازمي نکنم در پيری　　ميکشي در شب مهتاب خوش است　۳/۱۰۹

از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهي　　کارمن اکنون غني با طفل اشک افتاده است　۲/۱۱۱

چنان ز سير چمن دل شکسته ام بي مي　　که سبزه در ته پايم چو ريزه مينا است　۶/۱۲۰

همچو مينا زور بازوی که دارم ازمي است　　گرنباشد باده دستم آستيني ميکند　۲/۱۳۵

گر جام مي دمي نبود در کف غني　　دستم بسان دست سبو خشک ميشود　۴/۱۴۵

معطر است دماغم ز خوردن صهبا　　مگر پياله ام امشب سفال ريحان بود　۳/۱۵۹

دوختم ازبسکه چشم خويش را بر جام مي　　مينمايد در نظر چون کاسه سر جام مي　۴/۲۲۲

ازبس لباس خود را رهن شراب کردم　　چون شيشه نيست مارا جز دست ز آستيني　۷/۲۲۲

طفليم بجای شير نوشيم شراب　　پستان لب ماست حباب مي ناب

مارا نبود بغير مي نوشي خواب　　گهواره ماست کشتي عالم آب　۱/۲۲۸

او میدانست که بهترین نوع شراب دنیا که تاوه در هند رواج یافته بود چیست و از آن نیز لذت میبرد

ساقي بجام ریز مي پرتگال را ماه تمام ساز بیك شب هلال را ۱۰/۷۰

و اشعار زیر نیز دلالت بر این امر میکند

محنت کجا ز سردی دی میکشیم ما از سنگ شیشه آتش مي میکشیم ما ۶/۸۳

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشیم گرد هد دست زمینا مي گلرنگ کشیم ۳/۱۹۰

مي نیست چو در کاسه مرا رعشه در اعضاست دستم نظر پنجهٔ طنبورنوازاست ۴/۹۹

لور این اشعار دلالت صریح بباده نوشي شاعر میبینیم . هرچند این موضوع ممکن است مقبول نظر بسیاری نباشد و اغلب بقبول چنین موضوعي با در نظرگرفتن مقام علمي و روحاني غني حاضر نشوند ولي این مطلبي است که از اشعارش استنباط میشود و اغلب آنها نیز قابل تاویل و تفسیر صوفیانه نیست و چیزی است واضح و مبرهن مگر آنکه قایل شویم غني در این اشعار فقط تقلید از متقدمین را در نظر داشته و آنچه گفته است بمصداق آیه کریمه یقولون مالا یفعلون عامل آن بوده است و باقتضای سخن شاعران دیگر که همواره دم از مي و باده زده اند او نیز بسرودن این اشعار پرداخته و ازاینگونه شعرا در تاریخ ادب فارسي دیده میشوند

ولي با تمام این اوصاف غني هیچگاه شادی و شاد . کامي را با تردامني و نابکاری نمآمیزد و او به مباني شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبي . او عقیده دارد باید غبار گناه را بآب توبه شست و بدرگاه حضرت باریتعالي سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش گشت و منظور نظرش

از رو سیهي پاك نگردی هرگز تاسر ننهي بسجده مانند نگین ۸/۲۴۰

غني را بنماز توجهي بوده است و بادای این فریضه دیني میپرداخته است ولي غرض او از ادای صلوة نه رجای بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع وسواس خاطر

دفع شد وسواس خاطر از نماز با حضور ما بدست بسته وا کردیم قفل بسته را ۴/۶۵

وعشق به دوست وحب و شوق بدو

از نمازم نیست مطلب غیر جستجوی دوست میروم از اشتیاق افتان و خیزان سوی دوست ۶/۱۰۲

او به حضور رسول اکرم و خاندان نبوت عقیدت و ارادت بسیار داشت و عشق و محبت بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه فقر زیب پیرایهٔ تو وی شاه و گدا توانگر از مایهٔ تو
د رخاتم صنع سرنزد نقش د و کون تا صرف نشد سیاهي سایهٔ تو ۱/۲۴۲

تا دین تو وا کرد بر امت د رخیر بر روی زمین نیست نشاني از دیر
چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه کر پیرویت گرشت وشد تابع دیر ۲/۲۳۵

کسي بروز جزا سرخرو تواند شد که خاك پای شهید ان کربلا باشد ۲/۱۳۶
شود براه یقین پیر د ستگیر ترا امام سبحه گراز خاك کربلا باشد " ۳/

غني د ر مکتب عرفاني ملا محسن فاني د رس خوانده بود و از مجلس و صحبتهای عرفای عصر خود استفاده کامل برد . او برای اینکه د ل از زنگار تعلقات و تعقلات زد وده شود و جسم و جا ن را صفایي پیدا گرد د و مرغ روح را رهي بکوی جانان افتد لازم مید انست که سالك مسالك رباني و رهرو طرایق عرفاني بریاضت پرد ازد و تن و جسم را بفرساید تا روح و روان قوت گیرد. (۱)

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل تا ک و خشك نگرد د مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

و خود نیز عمری بریاضت بسر برده و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بمجاهد اتي اشتغال داشته است

چند خون د ل توان خورد نزد ستنفس خویش سنگبستم‌بر شکم بهرشکست نفس خویش ۸/۱۷۸

چنانکه د ر آد اب سلوك و طریقت است باید بحکم اذکروا الله ذکرا کثیرا از ذکر حق غافل نبود

غافل از ذکر مشو گرنبود سبحه بد ست رشته بند بر انگشت مکرر بستند ۱۰/۱۴۴

---

(۱) د راینجا باید متذکر گرد ید که صوفیه و د رویشان کشمیر این د وره مانند ریشي ها و یوگیها بریاضت و مشقتها میپرد اختند تا تزکیه نفس بشود . یوگ د ر اصطلاح فلسفه نام یکي از شش مکتب فلسفه هند واست که اصول آن مبتني بر آد اب ریاضت و ورزش بد ني میباشد و جوگي بمعني مرتاض استعمال گرد یده و مقصود از آن آماده شد ن فرد برای انجام د اد ن کار سخت و تحمل مشقات ویا خود د اری ازخواهش ها و لذات است. جوگي با ضبط حواس جسماني و د ماغي د رون خود را از جمیع خواهشها و آرزوها خالي میکند و به عالیترین حالت که حالت بیخواهشي است میرسد چون شخص بیخواهش شد پرده از جلو چشمانش برد اشته میشود . د راین حالت او بغیر از ذات مطلق بچیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر بریاضت میپرد ازد تا د ر مراقبت و مشغولي او خللي وارد نیاید . جوگي بهرچه نصیبش میشود میسازد و مهربان ونرم د ل است. او با آزاد گي وبیتعلقي وبي نسبتي جمیع حواس خود را مضبوط میگرد اند وسپس میتواند به پیروی از طریق ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند .

برای اطلاعات بیشتر د رباره یوگ و فلسفه های هند رجوع شود به مقدمه سر اکبر بقلم د انشمند محترم سید محمد رضا جلالي نائیني - تهران - ۱۳۴۰

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان و جهانیان را پوشانیده است فیضي خاصي دارد که روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خواب بیاض دیده را کي روشنائي است ۱۱/۹۷

در دل شب سالك عاشق راست که بر خیزد و بعبادت باریتعالي بایستد و براز و نیاز با معشوق و محبوب ازلي پردازد و از خواب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش یك نفس غافل مشو از خود که خوابت میبرد ۷/۱۵۹

غني با زاهدان ریا کار و سالوس پیشه مخالف است وعقیده دارد آنان دام مکر گسترده اند وعوام کالا نعام را گرد خود فرا آورده اند و در بسیاری جاها شاعر ما بدانان حمله کرده است و از اعمالشان انتقاد نموده

زاهد بي آبرو گر برلب دریا رود میشود موج حصیر از زهد خشکش موج آب ۳/۹۲

معذور بود زاهد گر جام نگیرد کردانه تسبیح کفش آبله دار است ۲/۱۰۸

سزد گر زاهد خشك است رهبر بي تمیزان را که نابینا عصا را رهنمای خویش میسازد ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم ترسم که لبم همچو لب گور بود خشك

زاهد برو از باغ که چون مهره تسبیح از چشم بد دانه انگور شود خشك ۲/۱۸۳و۳

بود کلید در رزق پارسا مسواك کجا ز دست دهد همچو آسیا مسواك ۶/۱۸۳

در فصل بهار پارسا نتوان شد هم صحبت ارباب ریا نتوان شد

فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك سیراب ز موج بوریا نتوان شد ۳/۲۳۲

ای بافته از کرخفی دام هوس مرغ نفست گشته گرفتار قفس

خواهی که دلت گشاده گردد چو حباب در ترك هوا کوش نه در حبس نفس ۴/۲۳۵

بازار نمد پوشي ارباب ریا گرم است گر امروز نباشد فردا

خواهد که زبورها بدعوی برخاست چون شعله خس زود نشیند از پا ۴/۲۲۶

ز بزم مي برو ای محتسب که دستارت چو پنبه سر میناست بار خاطرها ۳/۶۶

پیر شد زاهد و از راز درون بیخبر است قد خم گشته او حلقه بیرون در است ۱۲/۹۵

نماز پارسا بي مطلبي نیست سلام او سلام روستائي است ۳/۶۷

در هر نماز دست بزانو چرا زند ؟ زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است ۲/۱۱۶

وبالاخره او از زاهدان ریاکار و محتسبان کینه جو کناره میگیرد و صحبت رندان پاک سرشت را بر آنان ترجیح میدهد

محتسب خواهي كني بيكار گر خمار را ـــــــ شیشه های دانه انگور میباید شکست ۳/۱۱۸

با مرده دلان چند نشيني به مساجد خمخانه نشین باش که خم زنده بگور است ۹/۱۰۴

او مرد وسیع المشرب و پیرو صلح کل بود • حق و حقیقت را در هر جایي که باشد یکي میدانست و فرق دیر و حرم را روا نمیداشت

رشته را از پنبه توحید تا منصور بافت اختلافي درمیان سبحه و زنار نیست ۷/۱۰۳

چشم هرکس که شد از سرمه عرفان روشن آتش طور ز هر سنگ تواند دیدن ۱۰/۲۱۱

او عقیده دارد که سالك در سلوك محتاج پیر و رهنما است و بدون راهنمائي نميتوان مراحل را بخوبي پيمود

سالك نرسد بي مدد پير بجاى بي جور كمان ره نبرد تير بجاى ۹۶۲۲۱

ولی با وجود این آنکه در راه طلب "دستگیر" طلبد از پیشرفت باز میماند و نمیتواند نبوغ خود را چنانکه باید و شاید بظهور رساند و مثال آنان که بکسان دیگر متکي اند چون آسیا سنگ است که همواره بگرد قطب و محور بگردد و بجائي نرسد

دستگیر آنکه طلب کرد رهي پیش نرفت آسیا گرد عصا گشت بجای نرسید ۸/۱۳۹

در راه فنا حاجت همراه دگر نیست چون شمع پس قافله اشك روان باش ۴/۱۷۷

او مرد آزاده ای بود و براه قناعت و آزادگي قدم برمیداشت

روشن بقناعت شود آئینه بلطن ماهي که دل افروز بود نان جوين است ۵/۹۸

کاری بفلك مردم آزاده ندارند هر سرو که دیدیم غني خاك نشين است ۱۰/۹۸

مرا جمع است اسباب تعلق لیك آزادم سراپا پنجه ام چون سرو داماني نميگيرم ۶/۱۹۶

وبالاخره

آزاده ام ز قيد زمين چون نهال شمع بردم فرو به آب وگل خويش ريشه را ۵/۸۰

ـــــــ

فصل پنجم
بررسي اشعار غني وسبك آن

۱ـ تعداد اشعار و ذكر نسخ مطبوعه و مخطوطه ديوان غني

شاعر ما بشهادت شاگرد ش مسلم به جمع آوری اشعار خود نپرداخت و بقول او "سخني چند كه از ذات شريفش يادگار مانده بود و جز بصفحه روزگار ثبت نمي نمود و خلفي چند كه طبع لطيفش بجای خود نشانده چون يتيمان بيخانمان در سفينه های مردم كوچه بكوچه ميگرديد پيش ازانكه مسوده اشعارش جمعيت پذيرد و سخنان بياضش صورت ديوان گيرد رشته حيات ازهم گسيخت" (۱) سپس مسلم كه بشاگردی غني "علم مفاخرت ميافراشت" در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع كرده بصورت ديواني ترتيب داد . ولي تذكره نويسان در اين مورد نيز اختلاف دارند و نظريات و داستانهای متعدد بيان داشته اند . محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (۳)ـ " ديوانش كه سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانكه ديوان مير معز و ناصر علي را فقير تدوين نموده " و سپس اشعاری را كه مير معز الدين موسوی (احتمالا برای بياض خود) انتخاب نموده درج ميكند . ديگر مير حسين دوست سنبهلي است كه ضمن ذكر داستان ملاقات صائب با غني و پرسيدن معني كلمه كرالپن اضافه ميكند (٤) " غني ديوان خود را كه از لك بيت برگزيده و هزار بيت بيافتي نگهداشته و باقي را بآب داد و او پيش ميرزا گذاشت " . در قول اين سه تن سه نظريه مختلف درباره ترتيب دهنده ديوان ابراز شده است

۱ـ غني اشعاری از ديوان خود انتخاب و سپس بقيه اشعار را از بين برد

۲ـ محمد علي ماهر ديوان غني را ترتيب داد

۳ـ مسلم شاگرد غني بكمك همشاگردی بنام ملك شهيد ديوانش را ترتيب داده است

تذكره نويسان بعدی هريكي نظريه ای را تائيد كرده اند (٦) . از مطالعه اين اقوال

---

(۱)و(۲) ديباچه ديوان غني ـ سرينگر ـ ص ٥٥ (۳) كلمات الشعرا ص ٨٤ (٤) تذكره حسيني ص ۲۲۸ـ۲۲۹ (٥) لك يعني صد هزار (٦) صاحب سفينه خوشگو مينويسد ـ " چنانچه از كشميريان كهنسال شنيده ايم مسلم شاگرد غني ديباچه ديوانش نوشته .... گويند شش ماه صاحب فراش مانده دراين ايام تمام اشعار خود را بگوش تامل شنيده آنچه تازه و كارآمدگي بود نگهداشت و باقي بحضور خود مطالعه وضايع ساخت . " مولف واقعات كشمير مينويسد ـ " ديوانش كه سراپا انتخاب است ميرزا محمد علي ماهر ترتيب داد " در مخزن الغرايب آمده ـ " از تمام ديوان خود دو هزار بيت چيده وباقي را شست " وعلي ابراهيم خان در صحف ابراهيم نوشته است (رك به حاشيه صفحه بعد)

چنین برمیآید که غنی در اواخر زندگی بترتیب اشعار خود توجهی داشته ولی مرگ باو فرصت این کار را نداد و بعد از وفاتش شاگرد او مسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته در همان سال وفات غنی آنرا تکمیل نمود • ولی بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر محمد افضل سرخوش معاصر غنی است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علی ماهر نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطی کتابخانه های معروف دنیا نیز قول سرخوش را پذیرفته اند ولی آنانرا در اینمورد اشتباه دست داده است مثلا والدیمیر ایوانف در فهرست نسخه های خطی مربوط به انجمن آسیائی بنگال دیباچه دیوان غنی را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷٤(۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولی نگاهی به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غنی است • همچنین چارلز ریو در فهرست نسخه های خطی موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است و دیباچه ای را که باین رباعی

ای ذات تو سر دفتر افراد وجود   هر بود و نبود را از بود تو نمود

تا وصف جمیل تو نیامد بمیان   حرفی بجهان نبود از گفت و شنود

شروع میشود دیباچه ماهر میداند درحالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپی موجود بدون تردید تحریر مسلم است و او تقریبا پس از ۱۶ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید "اما بعد مسلم مجرم بعرض میرساند " • علاوه براین تا کنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که ازان بتوان استنباط کرد که مرتب و محرر آن محمد علی ماهر است•

اشعار غنی بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع و بشکل دیوان درآمد • این دیوان که در سال ۱۰۸۰ هجری یعنی فقط یکسال بعد از وفات غنی آماده شد در اکادمی فرهنگ و هنر و زبانها متعلق به استان جمو و کشمیر موجود و بدون تردید قدیمترین نسخه دیوان غنی میباشد • آقای علی جواد زیدی در مقدمه ایکه بر دیوان غنی چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطی را که در کتابخانه های معروف هند و انگلیس موجود

(بقیه حاشیه صفحه قبل) نوشته است "دیوانش میر محمد علی ماهر ترتیب داده و بقولی در حالت استیلای مرض تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت و باقی را بآب انداخت از اینجاست که غزلش اکثر یک بیت و دو بیت و بعضی بی مطلع و بی مقطع است" و صاحب تاریخ حسن گوید — " دیوان اشعارش که میرزا محمد علی ماهر انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست" تارخ حسن جلد ٤ ص ۱۹

---

(۱) Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow

است و د رهنگام ترتیب و چاپ دیوان ازآنها استفاده شده ذکر کرده اند (۱). ازآنجمله ۷ نسخه از کتابخانه عمومي خدابخش واقع در شهر پاتنا (هندوستان) وسه نسخه از هریکي از کتابخانه های کشمیر و انجمن آسیائي بنگال در کلکته وکتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) ویک نسخه از هریکي از کتابخانه شخصي قاضي عبدالودود در پاتنا و مسجد جامع بمبئي و موزه بریتانیا لندن میباشد. علاوه براین کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشند وما اینجا از دو نسخه دیگر ذکر میکنیم. نخست نسخه موجود در کتابخانه ملي پاریس که در جلد سوم فهرست بلوشه (E. Blochet) (۲) صفحه ۳۹۵ تحت شماره ۱۹۰۶ ذکر شده ولي فهرست نگار تخلص شاعر را غني لاهیجاني نوشته است درصورتیکه از مطالعه مشخصات شاعر مانند اسم (محمد طاهر) وسال وفات (۱۰۷۹ هجری) وهمچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید که منظور او غني کشمیری استو نسبت لاهیجاني یا اشتباه بلوشه است یا سهو کاتب نسخه. این نسخه در آخر قرن هفدهم یا آغاز قرن هیجدهم میلادی بخط نستعلیق نوشته شده است. دیگر نسخه ایست که ذکری ازآن در کتاب "الذریعه الي تصانیف الشیعه" (۳) آمده. این نسخه متعلق بآقای سید جعفر الشیرازی الرانکوئي مقیم سامراء میباشد ودر آخرآن رباعیي که مسلم بر وفات غني سروده و از مصرع

پنهان شده گنج معنوی زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است. علاوه براین خانبهادر شیخ عبد القادر سرفراز (۴)

---

(۱) دیوان غني سرینگر ص ۴۹ ـ ۵۲ (۲) Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans par E. Blochet, Bibliothecaire a la Bibliotheque Nationale, Tome Troisieme. Nos. 1161-2017, Paris p.395.

(۳) الذریعه الي تصانیف الشیعه تالیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني القسم الثالث من الجزء التاسع ـ چاپ تهران ص ۷۶۲ (۴) A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e-Sarfaraz - 1935.

در فهرست نسخ خطي عربي و فارسي و ارد و دانشگاه بمبئي ديوان غني را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۶ ذکر میکند و مثنویي را بنام "جنگ نامه" تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غني نسبت داده امتذکر میگردد که این مثنوی را غني درباره جنگ میان اورنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است(۱) و برای اثبات مدعای خود این شعر را بعنوان دلیل نقل میکند —

غني چون بوصف آن جهان برتر است   بمقصود باز آمدن بهتر است

آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني (۲) این شعر را اینطور نوشته اند —

غني چون ز وصف آن جهان پرور است   بمقصود بازآمدن بهتر است

و بنابراین میبینیم که اینجا کلمه غني بعنوان تخلص نیامده بلکه بمعنای "بي نیاز" و بعنوان صفت "جهان پرور" استعمال شده است و بنابراین دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غني است. همچنین نسخه شماره ۲۴۱۹/۶۸ کتابخانه خدا بخش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات و رباعیات الحاقي است که بعضي ازآنها از ابوطالب کلیم میباشد ودر دیوان او موجود است.

قدیمترین نسخه چاپي دیوان غني چاپ مطبع مصطفائي در شهر لکنئو (هندوستان) است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید وآخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نولکشور لکنئو بود که در سال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد/ بود. سال گذشته اکادمي هنر و فرهنگ و زبانهای جمو و کشمیر این دیوان را بعد از مقابله و تطبیق با نسخه های خطي وچاپي و بیاضهای شخصي با مقدمه ای از علي جواد زیدی از سرینگر چاپ کرده است.

دیوان غني دارای غزلیات — قطعات — مثنویها — قصاید — رباعیات — و مفردات است. از اقوال تذکره نویسان و اظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار غني تمام وکمال بما نرسیده است و موید این مطلب آنست که غزلیات غني که بما رسیده بیشتر ناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دو بیتي وسه بیتي و چهاربیتي در دیوانش بسیار است و از اینجا معلوم میشود که جامع

---

(1) This is a poem by Ghani describing the war between Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies ff 42-58 and begins with

خدایا همه ملك عالم تراست   جهان پادشاهي مسلم تراست

Onff. 143 b, there occurs the takhllus pf the poet in the following couplet

غني چون بوصف آن جهان برتراست   بمقصود بازآمدن بهتر است

(۲) دیوان غني ص۱۹ — ۲۰

دیوان به هر بیتي که دسترسي پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است وبنابرین شمارش تعداد صحیح غزلیات با شرحیکه فوقا گذشت برای ما میسر نیست ولي میتوان تعداد ابیاتي که بشکل غزلیات ویا غزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۶۸ بیت دانست. غزلیات غنی اغلب به اوزان مانوس است وبحور هزج و مضارع و رمل بکار برده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان غني چاپ سرینگر ۹۲ است ولي دو رباعي ازآن ناقص است از جمله ۹۰ رباعي دو در نعت حضرت رسول اکرم یکي در مدح اورنگزیب پادشاه یکي در هجو طغرای مشهدی – یکي در تعریف قلندر شاعر و سه رباعي در رثاء نوشته شده است. موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار – شکوه از مردم و روزگار – شکایت از بیماری و رنجهای بدني توصیف بهار و وصف شراب و نیز موضوعات اخلاقي – عرفاني و فقر و استغناء است.

در دیوان غني سه مثنوی کوتاه هم بچشم میخورد. یکي از آنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۲۸ بیت. مثنوی دوم شتائیه است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده این مثنوی در دیوان چاپ نولکشور موجود نیست وفقط بیت اول آن جزو تك بیتیها نوشته شده است. این مثنوی در دیوان غني چاپ سرینگر از نسخه خطي متعلق به قاضي عبدالودود در شهر پاتنا نقل وچاپ شده است وغیر ازان در نسخه های خطي دیگر بطور کامل موجود نیست. مثنوی سوم مثنویي است سه بیتي که در پایان آن شاعر بیت حافظ شیراز را تضمین میکند وآن اینست

هندوی دیدم که مست از عشق بود   گفتمش زین جستجویت چیست سود

در جوابم گفت آن زنار دار   نیست در دستم عنان اختیار

"رشته در گردنم افگنده دوست
میبرد هرجا که خاطر خواه اوست"

از قطعات موجود در دیوان غني سه قطعه در تاریخ وفات ابو طالب کلیم – میر الهي و اسلامخان است ودو قطعه در ذکر درد اعضاء و هجو اسپ. این قطعات کوتاه است و مجوعه ابیات آنها ۳۱ میباشد.

همانطوریکه که در ذکر سیرت غني گفته شد او شاعر مدیحه سرا نبود وقصایدیکه او سروده در مطالب اخلاقي و صفت زمستان ویا در وصف بیماری خود استو تعداد ابیات این قصاید به ۷۷ میرسد.

دیوان غني دارای مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ و ردیف ت ۱۰۲ و ردیف دال ۱۴۴ – ردیف ش ۳۰ – ردیف م ۲۵ – ردیف

دال ۱۴۴ ــ ردیف ش ۲۰ و ردیف میم ۷۵ و ردیف نون ۳۲ و ردیف یاء ۲۵ فرد است. ردیفهای جیم و حای حطي و خا و سین و طاء هریك یك فرد و ردیفهای واو ۲ و راء و غین و گاف سه بیت و ردیف کاف ولام چهاربیت و ردیف باء و قاف ۵ و ردیف زاء و های هوز ۶ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۵۱۱ میرسد.

چون تمام ابیات دیوان غني را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولي مطمئنا شاعر ما خیلي بیش ازاین شعر سروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسي پیدا نکرد ویا آنها را نه پسندید ودر دیوان جا نداد. این حدس از قول خود غني تائید میشود و او در بعضي مواضع دیوانش بکثرت شعر گوئي خود اشاره کرده چنانکه گفته است ــ

ما را چو شمع مرگ بود خامشي غني　　اظهار زندگي بزبان میکنیم ما　۸/۶۸

ما بصد معني باریك نگردیم خموش　　گهر است اینکه بیك رشته دهن میبندد　۵/۱۶۱

و نیز چنانکه گویند در اثر اشتغال بشعر و استغراق در نظم اشعار گوشه نشیني گزیده بود

کرده ز جهان شغل سخن گوشه گزینم　　تا خامه مسافر شده من خانه نشینم　۲/۱۹۴

گزشته از اشعار یك قطعه منثور نیز از غني بجای مانده است که بدیوان غني چاپ سرینگر ملحق شده است و این قطعه را غني بطوریکه از مطالب آن برمیآید برای دفاع از اتهام سرقه شعر و خطاب به "نغمه پردازان بزم سخن آرائي" نوشته است. حکایت این سرقت بدین منوال است. کاتبي این بیت غني را

ني جای درون رفتن وني پای برون شد　　درمانده این دایره ام همچو جلاجل

به منتخب التواریخ بدایوني الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غني شهرت یافته بود بعضي دشمنان شاعر　او را متهم بسرقت کردند. شاعر حساس ما از این اتهام بي اساس رنج بسیار برد و تا وقتیکه موضوع بعد از تحقیق آشکار ــ اتهام بر طرف و خیانت کاتب ظاهر نشد غني به سخنگوئي و شعر سرائي دهن نگشود و این نثر را بعدا بعنوان دفاع از خود نگاشت و در پایان آن "ازسخن پردازان انصاف پیشه و معني طرازان عدالت اندیشه" تقاضا نمود "که اگر این بیت را در نسخه ای از نسخ تاریخ بدایوني مرقوم یابند حمل بر الحاق مضمون دزدی را بخاطر راه داده گناه کاتب بر گردن شاعر نهند نند".(۱) و این قطعه نثر را به این بیت بانجام میرساند ــ

(۱) دیوان غني چاپ سرینگر ص ۲۵۹

برند اریم ز اشعار کسي مضمون را   طبع نازک سخن کس نتواند برد اشت (۱)

---

(۲) تحلیل مضامین اشعار

قسمت اعظم اشعار غني در مضامین غنائي است و این اشعار را میتوان بچند دسته تقسیم کرد. قسمتي از اشعار در توصیف بهار و مناظر طبیعي وگل و ریحان و سنبل وضیمران و نرگس و شمشاد و سرو آزاد سروده شده است چون—

دامن مطرب مده از دست در فصل بهار   رشته گلدسته عیشت بود تار رباب ۴/۹۲

از خجالت برنمید ارد چو نرگس سر ز پیش   هر کرا فصل بهاران نیست در ساغر شراب ۲/۹۲

نو بهار است چمن رونق دیگر گون یافت   شاه انجم بجهان دولت روز افزون یافت ۳/۱۱۳

تا فصل بهار روی به گلشن آورد   هنگامه افسرده دلي برهم خورد

از حیرت عشق و شوخي حسن بباغ   بلبل به سبد گل به قفس باید برد ۴/۲۳۲

سبزه دشت اگر هوشربا نیست چرا   هر که دیوانه شود دامن صحرا گیرد ۳/۱۶۳

بیا بلبل ببین در پرده گل آفتابي را   چرا از سادگي محبوب خود کردی نقابي را ۷/۸۳

آشیانش گره خاطر گلبن باشد   عندلیبي که زگل میل بخاشاک کند ۴/۱۲۸

ای عندلیب بهر تماشای عکس گل   بر روی آب همچون حباب آشیانه بند ۴/۱۲۷

موسم گل میرود تا چشم برهم میزني   همچو نرگس جامه ها بر سر مکش در نو بهار ۶/۱۷۱

غني در وصف زمستان و سرما نیز اشعاری سروده است که یکي از آنها این رباعي است

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم   گردهد دست ز مینا مي گلرنگ کشم

رشته شد تن من از تو جدا کي باشد   که چو گلدسته ترا در بر خود تنگ کشم ۲/۱۹۰

دیگر قصیده ایست بمطلع

موسم سردی شده سرگرم یخ بندیست آب   بط اسیر بیضه فولاد گردید از حباب ۳/۲۵۴

و نیز مثنوی کوتاهي است بعنوان شتائیه که مطلع اش اینست

درین موسم ازبسکه یخ بست آب   شد آئینه خانه سرای حباب ۱/۲۳۶

اصولا این نوع اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتر است قسمتي در معاشقات و مغازلات و وصف مهرویان

سیمین پیکر و شاهدان دلبر است و بیان زیبائی اندام و اعضای آنان مانند

آن چشم مست باده کشي را چو عام کرد نرگس زریکه داشت همه صرف جام کرد
٥/١٣٣

رخ زرد من آن چشم سیه را در نظر باشد محك را هرکجا بیني سروکارش به زر باشد
٦/١٣١

مگر در وصف چشمت نسخه ای خواهد که بنویسد
که نرگس را دوات و خامه وکاغذ بلف دیدم ٢/١١٨

ز دراز دستي حسن شب و روز داد خواهم بزمین نرسیده زلفت ز فلك گذشت آهم
٣/١٩٥

کمان چو پیش ابرویش بدعوی رفت از خجلت تهي کرد آنچنان قالب که آورد ند بر دوشش
٧/١٧٩

هر کس شراب آن لب جانبخش خورده است آب حیات در نظرش خون مرده است
٣/١٠٧

مژه ام بر مژه از جوش حلاوت چسپید دیدم ازبسکه بخواب آن لب شیرین امشب
٣/٩٤

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا یالب شیرین تو یا جان شیرین برلب است
٢/١٠٥

از رنج فراق و شوق وصال و رشك رقیب در عشق به حبیب و جور روزگار غدار و در جدائي از یار نیز فراوان یاد شده است

ز بیم هجر و امید وصال آن محبوب گداخت خامه و بالید در رقم مکتوب ٢/٩٣

خاك از تیغ فراقم بجگر زخمي داشت کفنم مرهم کافور بران زخم گذاشت ١٠١/٥

وصف مي یاقوت رنگ و شراب چون زنگ و مجالس باده گساری و باده پیمائي که اصطلاحا خمریات گویند (+) نیز فراوان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد که میریزند مستان بي محابا خون مینا را
٤/٥٨

بعد مردن هم نگردم سیر از صهبا کشي مي به خم نوشم چو گردم خاك در میخانه ها
٩/٦٣

به مجلسي که بود باده از لب دلدار مي دوآتشه باشد بجای آب خمار ٧/١٧٠

در فصل بهار پارسا نتوان شد هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك سیراب ز موج بوریا نتوان شد ٣/٢٣٢

دیوان غني از فوائد تاریخي خالي نیست وبرخي اشارات و دلالتها بوقایع و حوادث تاریخي

درآن مي يابيم مانند مراثي كه درحق شعراء ومعاريف عهو خود سروده است كه ضمنا ماده تاريخ آن حادثه را نيز دربرد ارد واز آنجمله قطعاتيست كه در وفات كليم و مرگ ميرالهي شاعر و وفات اميرالامرا اسلام خان سروده است . در بعضي موارد اوضاع كشمير را بما نمايانده اشت مانند بيت زير—

گلشن كشمير را امسال شادابي كم است گر گل ابری نمايان است آنهم بي نم است
٦/٩٤

و اين بيت

خلق سرگردان همه از قحط آب ودانه اند هركرا ديديم غير از آسيا درگرد شاست
٤/١٢٠

كه اشارت به قحط وغلا در ديار كشمير كند . همچنين اشعاريكه دال بر خصوصيات فردی وحيات شخصي شاعر باشد نيز در ديوان او يافت ميشود و نمونه های ازان را در حين ترجمه احوال او ياد كرديم

اعلام تاريخي و جغرافيائي و اسماء كتب وبلاد ورجال و معاريف وانبياء واولياء و شعراء وعرفا وغيره آنچه در ديوان غني آمده است ذيلا با ذكر صفحه ياد ميكنيم

آدم	٣/١٣٤و١/٦٥ و٧ و٤/٦٤	رفيع شاعر	٣/١٧٤
اسلامخان	٨/٢٥٠	زليخا	٧/١٤٦و٤/١٣٧و٣/٩٣
الهي	١٠/٢٤٩	سكندر	٧/١٤٠و١٢/١٣٣و٤/١٢٢
ايران	٢/١٥٢	سليم	٥/٢٤٩
بوتراب	٦/٢٢٤	سليمان	٣/٢٣٥و١/١٧٢
بولهب	٦/٢٢٤	سنجو شاعر	٧/٢٣٣
بيستون	٧/٢١٦و٩/١٣٧	شيرين	٣/١٣٧و٢/١٠٥و١١/١٠٤ ٧/٢١٦و١/١٦١
جام جم	٥/٧٠	ضحاك	١١/٢٥١و٣/١٦٨و٤/١٦٤
جم	٩/٢٥١ و١/٨٠	طغرا شاعر	١/٢٣٤
جمشيد	٦/٥٩	طور	١٤/٢٥٥
خسرو	١/١٦١و٣/١٣٧	عرفي	٧/٢٣٣
خضر	٣/١٧٧و٦/١٥٩و٢/١٠٦ ٦/٢٢٢	عيسي	١٠/١٦٧و١٠/١٠٧

چنانکه قبلا نیز اشارت شد غني بسبب استغناء ذاتي و مناعت طبع و علو همت بستایش جابرهٔ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امرا نپرداخته و زبان بمدح نیالوده و چون برخي شاعران دون همت چنین لفظ "دُرّ دری" را بمانند حکیم قبادیان "درپای خوکان" نریخته و تنها مدیح و ستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم دو رباعي در نعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ٢٣٥ و ٢٤٢) و دو بیت در مدح شهدای کربلا (ص ١٣٦) و یک رباعي احتمالا در ستایش اورنگزیب عالمگیر (ص ٢٣٦) و یکي در تعریف قلندر (ص ٢٣٣) میباشد ٠

غني را مثنویي است که در ذکر حجام سروده است و با این بیت آغاز میشود

مرا برتن زباني گشت هر مو شوم در وصف حجامي سخنگو ١/٢٤٤

و نیز در ضمن مفردات بیتي در وصف او دارد

ز نقد بي نیازی کیسه او آنچنان پر شد که از دست کسي چیزی بجز ناخن نمیگیرد ٤/١٥٩

غني همچنانکه به مدیح لب نیالوده از هجا نیز بری بوده و از رکاکت الفاظ و بذائت

لسان دور بوده هیچگاه در بیان مقاصد واحساسات خود حتي در مضامین عاشقانه وامثال آن عفت کلام را از دست نداد وشعر را که "لطیفه الهي" اش خوانند به سخناني یاوه و بیهوده بي ارج نساخته است ● تنها در ضمن رباعیات او رباعیي مي بینیم که در ذم حاسدی "طغرا" نام سروده است

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد　　با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد

گوید که برند شعرش ارباب سخن　　نامش نبرند تا به شعرش چه رسد　١/٢٣٤

میل به تجرد وخوی عزلت گزین گوشه نشین غني ومحیط پرورش ونشاءت او با روح حماسي ورزم جویانه منافات کلي داشت ولهذا غني هیچ شعر رزمي نسروده وشاید اگر هم سروده دارای اهمیت ولطفي نبود ● در جزء مفردات بیتي مي بینیم که وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم　　همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم　٥/١٦٥

واین یگانه شعر رزمي شاعر ما میباشد ●

قسمتي از اشعار نیز وصف الحال شاعر است وبیان الام ومصایبي است که از جور گیتي بدو روی نموده وتنش را فرسوده وضعف قوای اورا عارض گشته ودیده اش از نیرو افتاده مانند قصیده ای که بمطلع

روز وشب از بسکه زمین گیرم ز درد دست وپا　　پیکر من میزند پهلو بنقش بوریا　١١/٢٥٢

وقبلا نیز قسمتي ازاینگونه اشعار را یاد کردیم وذیلا برخي از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور مهر وماه　　پشتم ز بار سایه دیوار بشکند　٩/١٤٦

بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش وپس　　سیر پای من درون کوچه کفش است وبس　٤/١٧٤

جان بلب از ضعف نتواند رسید　　ما بزور ناتواني زنده ایم　٣/١٩٨

نماند از ضعف تن آخر بجز نامي ز من باقي　　نگیني مینماید گر نهند آیینه در پیشم　٧/١٩٩

از ضعف دست با من گیرائیي نماند ست　　آخر چسان توانم راه عدم گرفتن　١/٢٠٨

بر بستر ضعف روز وشب بیمارم　　از گرمي تب گداخت جسم زارم

جز نام نشان نماند از پهلوی من　　اکنون گویا چو حرف پهلو دارم　١/٢٣٦

در امور اخلاقي وتربیتي وحکمي نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات وقطعات ومفردات غني آمده است وشاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتي وفلسفي ونکته های اخلاقي را در ضمن تمثیلات زیبا بیان داشته است مانند

زيبا بيان داشته است مانند

روشن بقناعت شود آيينه باطن   ماهي كه دل افروز بود نان جوين است ٥/٩٨

تربيت را چه اثر گر نبود استعداد   آسيا صاف چو آيينه نگردد ز غبار ٥/١٦٨

اى صاحب هوش عيب مي نوش بپوش   بيهوشي مردم بته هوش بپوش

بيني زكسي اگر بدى يا شنوى   در پرده چشم و پرده گوش بپوش ١/٢٣٦

اى دل نخورى فريب ارباب دغا   غافل نشوى ز دشمن دوست نما ٢/٢٢٦

بد گرچه دمي چند به نيكان بنشست   سر رشته نيكيش نيفتاد بدست

از تيره دلي پاك نشد خاكستر   هرچند كه با آتش و آيينه نشست ٢/٢٣٠

هر كس كه بخويشتن گماني دارد   چون در نگرى عيب نهاني دارد

عمريست كه در باغ جهان گرديدم   هر ميوه كه ديدم استخواني دارد ٢/٢٣٣

گر فيل شوى پاى منه بر سر مور   غافل مشو از جوهر تيغ پر مور

عالم شده در چشم سليمان تاريك   تا گشته عيان سياهي لشكر مور ١/٢٣٥

ازنم احسان كسرد ستطلب را ترمكن   آبروخواهى بنان خشك چون آيينه ساز ٢/١٧٤

برتواضعهاى دشمن تكيه كردن ابلهيست   پاى بوس سيل ازپا افگند ديوار را ١٠/٧١

زنهار مكن تكيه بر افتادن سركش   افتادن سركش بود افتادن آتش ٥/١٧٨

مضامين عرفاني نيز در اشعار غني آمده و اوصافيكه از عزلت زو خلوت و فقر كرده است خود از مضامين صوفيانه و وارفتانه بشمار ميرود ٠ مصطلحات عرفاني مانند تجرد و تجريد و سالك و پير وفنا نيز در اشعارش ديده ميشود مانند

يوسف مصر تجرد دانند (١)   پيرهن هيچ كم از زندان نيست ٣/١٢١

سالك نرسد بي مدد پير بجاى   بي جور كمان ره نبرد تير بجاى ٩/٢٢١

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد   ماهي طلب آب كند گرچه غذا شد ٧/١٣٢

عنان نفس كشيدن جهاد مردان است   نفس شمرده زدن كار اهل عرفان است ٨/١٠٣

بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل   تاك و خشك نگرديد مي ناب نيافت ٣/١٢٣

از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست   ميرود برآب و نقش پاى او در راه نيست ٧/١١١

---

(١) " تجرد بضم برهنه كردن و شمشير از نيام بدر كشيدن و بريدن شاخهاى درخت تا آزاد شود و در اصطلاح درويشان تجريد از خلايق و علايق و تفريد از خود " ديوان غني چاپ نولكشور سال ١٩٣١ ميلادى ص ٤٩ حاشيه ١

٣ـ نقد اشعار و سبک آن

در عهد شاعر ما چنانکه از تذاکر و تواریخ و قرائن شعری شعراء و تصریح برخي ازآنان برمیآید شعر گفتن به ابتذال کشیده بود زیرا هر نا اهلي بانگیزه حسن شهرت طلبي با عدم مایه علمي و ادبي به شعر گوئي میپرداخته است و همین‌بنا‌براست که برخي شاعران نیکوسخن و مایه ور مجبور به صمت و سکوت میشدند وآنانکه میدان را در دست نااهلان میدیدند بگوشه عزلت میخزیدند و در تنهائي و خلوت سکونت میگزیدند چنانکه غني نیز باین امر اشاره میکنـــد

آنرا که بود در همه فن دست تمام　　　نامش نبرد ز بي تمیزی ایام

طفلي که ز بوستان بخواند ورقي　　　چون سرو برآورد ز موزوني نام　٥/٢٣٨

لاف موزوني زند مانند سرو　　　هر که خوانده صفحه از بوستان　٧/٢١٤

از بسکه شعر گفتن شد مبتذل دراین عهد　　　لب بستن است اکنون مضمون تازه بستن　٦/٢١٥

این متشاعران بي مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" بر خود گذارند وبگفته تاج الحلاوی " از مجموع صنایع شعر این صنعت را انتخاب کرده اند و درآن باب بغایت چالاک و ماهرند " (١) و اشعار غني نیز از سرقت یغما گران ادبي مصئون نبوده است چنانکه در اشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده است

یاران بردند شعر ما را　　　افسوس که نام ما نبردند　٥/١٦٥

ز مضمون دزدی یاران نمیباشد غمي ما را　　　چنان بستیم مضمون را که نتواند کسي بردن　٦/٢١٠

به بزم نکته سنجان سرخروئي از سخن دارم　　　پرد رنگم چو دزدی معنی رنگین برد ازمن　٨/٢١٠

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متاثر نشده باشد وبنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ و قوالب یا مضامین و معاني ـ اوزان و قوافي تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولي این امر شدت وضعف و کثرت و قلت دارد و بستگي دارد بقوه ابتکار و ابداع از طرفي و نیروی تقلید شاعر از طرفي دیگر. هر چند غني از پیشینان خود متاثر شده است ولي بمانند برخي متشاعران اندک مایه که مضامین دیگران را اخذ کرده و در قالب دیگری مي نمایانند یا همان الفاظ و معاني را بتقدیم وتاخیر بنام خود جلوه میدهند او به اخذ مضمون دیگران نپرداخته

---

(١) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ١٣٤١ ص٩٧

برنداریم ز اشعار کسي مضمون را   طبع نازک سخن کس نتواند برداشت   ۷/۱۰۱

از نزاکت اوفتد مضمون من   گر بمضمون کسي پهلو زند   ۶/۱۶۰

اصولا غني معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد وخود طرح سخن کند

غني طرح سخن خود کن اگر میل سخن داری   چرا باید تصرف در زمین دیگران کردن   ۲/۲۱۲

وگرنه آن به که دهان بربندد ولب نگشاید

گر سخن ازخود نداری به که بربندی زبان   تابکي چون خامه راني حرف مرد مرزبان   ۲/۲۰۵

غني خود بحداثت وتازگي اشعار خود اشارت کند وگوید

بود گویا طفل نورفتار شعر تازه ام   کز لبم تا رفت بیرون برزبانها اوفتاد   ۱/۱۶۰

اشعار غني محتوی معاني باریك وخیال تازه ومضامین بکر میباشند واین از خصایص بارزه

اشعار اوست. او همواره درپي جستن معاني ومضامین بدیع بوده است ودر اندیشه خیال تازه

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دخلي   غني هرگزنباشد طاقت نشتر رگ گل را   ۱۰/۶۴

جام بغیر کاسهٔ زانوی فکر نیست   باشد خیال تازه شراب کهن مرا   ۱/۹۰

جلوه حسن توآورد مرا سهر سر فکر   توحنا بستي ومن معني رنگین بستم   ۳/۱۹۷

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني   هست هربیتي درو عشرتسرای عندلیب   ۱۴/۹۲

ازاین رودقت در موجودات وحوادث عالم وباریك بیني در اشیاء طبیعت که اصولا باید از

خصایص ذاتي یك شاعر واقعي باشد ذات اورا لازم ومقارن بوده است. معاني دقیق ومضامین

لطیف او نتیجه همین دقت نظر ومولود این باریك بیني است که اودر اشیاء عالم داشته وبا

دیده محققانه درآنها مینگریسته وباتخیل شاعرانه واندیشه حکیمانه ازآنها نتیجه ای

گرفته است وتا دردریای تفکر دری شاهوار نیافته است لولویي ناياب بشست نمي انداخته

از پای نمي نشست وبه خزف بسنده نمیکرد وبه جلوه آن نمیپرداخت.

از فکر تا سخن نشود قابل رقم   مانند خامه سر زگریبان نمیکشم   ۴/۱۹۷

شاعر به نرگس مینگرد و"جام خالي" آن جلب نظر اورا میکند ویك معني عالي عرفاني استنتاج مي

نماید ومیگوید

نشاني نیست درخمخانه خاك ازمي عشرت   زجام خالي نرگس همین آوازمي آید   ۸/۱۲۶

یا چون سنگ آسیا را از نظر میگذراند چنین مضموني درخاطر وقاد شاعر نقش میبندد

فتد چون رخنه درکارتو بکشاید در روزی   زسنگ آسیا درگوشم این آواز میآید   ۱۰/۱۲۶

وامثال و نظایر این فراوان است و از حد شمار بیرون

یکي از خصوصیات شعراء دقت در استعمال کلمات و الفاظ و رعایت تناسب درمیانه آنها است مثلا در این بیت

بیمار عشق در خم محراب ابرویش خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ۱۰/۱۳۴

تناسب و مراعات النظیر بنحو عالي مشهود است و نیز اشاره بدین مطلب دارد که چون بیمار را در نماز طاقت قیام و قعود نیست میتواند باشارت نماز بگزارد (ودر بیان صنایع اشعار غني در ضمن مراعات النظیر شواهدی براین معني خواهیم آورد) و همین موضوع است که باشعار او لطفي بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند که بلطف سخنم نیست کسي را سخني ۲/۲۲۰

یکي از خصایص شعر غني و همچنین دیگر شعرای سبک هندی چنانکه اشاره کردیم ایراد معاني دقیق وباریک است در قالب الفاظي ساده و مانوس وگاهي عامیانه و همین موضوع صفت ممیزه سبک هندی از بعض اشعار متقدمین که موصوف به داشتن معاني و مضامین دقیقه است میباشد زیرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نیز خود دارای غلاقت وعدم استیناس برای مردم این زمان میباشد وحال آنکه سادگي در الفاظ و عبارت یکي از خصوصیات سبک غني و شعرای همسبک اوست چنانکه خود گوید

مي نماید سخنم ساده ولي بي ته نیست از ته چشمه آیینه کسي آگاه نیست ۹/۱۰۶

وشاید سبب همین سادگي وعوام فهمي است که اشعار شعرای سبک هندی در نزد عامه مردم مقبولیت دارد و بسیاری ازآنهارا مردم کوچه و بازار روزانه بنحو مثل ، شاهد میخوانند واو خواند نش لذت میبرند.

اگرچه غني در جایي تمام اشعار خود را منقح پنداشته و سرتاسر دیوانش را "بیاضي" و قابل نقل دانسته است وگوید

طلب از من چه کني دیوان را که بیاضي است همه اشعارم ۶/۱۹۹

ولي این امریست غیر قابل قبول و هیچ شاعری را نمیتوان یافت که جمیع اشعارش در لطف ، ودقت ورقت یکسان باشد حتي اساتذه متقدم و بگفته غني

شعر اگر اعجاز باشد بي بلند و پست نیست در ید بیضا همه انگشتها یکسـت نیست ۱/۱۰۱/۱۰۱

خاصه این بلندی و پستي در اشعار شعرای سبک هندی بیشتر مشهود است زیرا آنان همواره در پي کشف "خیالي تازه" و ابداع معاني بکری بوده و هرگاه بدان میرسیدند آن را در بیتي بیان میکردند و سپس این بیت که ماده ساختن غزل یا قطعه ای میگشت که باصطلاح برخي آنرا بیت الغزل گویند و چون غرض از انشاء ابیات دیگر تکمیل شعر بوده است لهذا اغلب دیده میشود که غزلیات این گروه از شعراء بالتمام دارای معاني بدیع و لطافت و جزالت نیست و انتخاب از غزلیات آنها و تنظیم منتخبات متعدد از شعرای این دوره علت این معني است. بهر حال پستي و بلندی در شعر "موشگافان" این عهد فراوان دیده میشود و اینکه غني گوید

نبود بلند و پستي درشعرموشگافان　　یکست باشد آری انگشتهای شانه ٦/٢١٨

سخني است گزاف و اگرد رحق خود نیز گفته است

بسکه پستي وبلندی شد ز شعرم برطرف　　میشود هر مصرعم با مصرع دیگر طرف ٤/١٨١

راه مبالغه پیموده است زیرا هر صاحب ذوقي با مراجعه بدیوان او درمییابد که تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت وحتي "تازگي خیال" که منظور نظر او بوده است یکسان نیستند.

درمیان غزلیات غني تعداد ابیات برخي از حد متعارف کمتر است مثلا غزلهای سه بیتي و چهار بیتي بسیار است مانند این غزل بمطلع زیر

نشئه پابوس خود زین بیش مگذار آب را　　ای نهال باغ حسن از خاک برد ار آب را ٢/٨٣

که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است

بروز هجر کي سیر گلستانم هوس باشد　　که گلبن بي گل روی تو درچشم قفس باشد ٤/١٣٦

وعلي هذا القیاس. وچنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد و رسمي است که برای غزل تعیین کرده اند و هرچند در آثار استادان پیشین مانند مولانا و صایب و دیگران نیز دیده میشود ولي میتوان اینگونه اشعار را اصلا غزل محسوب نداشت (هرچند معنا اطلاق غزل برآنها صادقست) ودر شمار قطعه دانست با آنکه مطلع آنها مصرّع و مضامین آنها در مغازلات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (ر. زین العابدین موتمن ص (٤٣_٥١) تحول شعر فارسی)

غني در بیتي تکرار مضامین را بي لطف شمرده و میگوید

در مکر بستن مضمون رنگین لطف نیست　　کي دهد رنگ ارکسي بندد حنای بسته را ٣/٦٥

ولي در دیوان او باشعاری برمیخوریم که آنها مکرر در دیوان آمده است و برخي تشبیهات و تمثیلات باالفاظ مختلف درمواضع متعدد تکرارشده است حتی گاهی بیتی عینا با اسقاط جزئی

مکرر گردیده است چنانکه در ردیف تاء این بیت

تکمه نبود که سرازجیببرونآورداست جامه ات گوی ز پیراهن یوسف برداست ٥/١١٣

آمده است و سپس با اسقاط "است" بعینه در ردیف هاء بدینگونه نقل شده است

تکمه نبود که سر از جیب برون آورده جامه ات گوی ز پیراهن یوسف برده ست ٣/٢١٨

اما مضامین تکراری دیوان غني را در این ابیات مي بینیم

توانگران نرسانند نفع مفلس را که هست زاغ کمان بي نصیب از پر تیر ٥/١٦٧

مفلس نبرد بهره زپهلوی توانگر کي تیر پر خویش دهد زاغ کمان را ٥/٧١

ایضا

خاراز سختجاني فرهاد ساخت رو برسنگخارا صورت شیرین بهانه ایست ١١/١٠٤

پیدا نبود صورت شیرین و بیستون خارا ز سختجاني فرهاد ساخت رو ٧/٢١٦

ایـضـا

نیست موج جوی شیر از سنگخاراآشکار کوهکن را شد سفید از گریه چشم انتظار ٥/١٧١

چشمش سفید شد بره انتظار دوست حرفیست اینکه کوهکن آورد جوی شیر ٩/١٧١

ایـضـا

تارقم زد خامه وصف قامت محبوب ما جزالف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما ٥/٧٩

تا وصف قد نازك او پیش گرفته حرفي بزبان غیر الف نیست قلم را ٧/٨٩

از تمثیلات تکراری میتوان ابیات ذیل را برای نمونه یاد کرد

روشن زمن چهان ومن ازبخت تیره داغ کي سایه چراغ شود محو از چراغ ١/١٨١

هرجابود روشن دلي باشد زبختتیره داغ تاریکي پای چراغ زائل نگردد از چراغ " ٢/

مضامین ابیات زیر نیز مکرر آمده است

آب چون نیست گذارد بدهن تشنه عقیق دیده ام لخت جگر دارد اگرشد بي نم ٦/٢٥١

لخت جگربدیده ام از قحط گریه است چونآب نیست تشنه نهد دردهن عقیق ٧/١٨٢

ایـضـا

نفس ما شده اوسوختگي خاکستر سزد آیینه اگر صاف شود ازدم ما ٦/٧٨

نفس من شده از سوختگي خاکستر گر شود آیینه روشن زدم من چه عجب ٣/٩٤

باید توجه داشت که اینگونه تکرارها خاص غني نیست و در دواوین شعرای سبك هندی چون صائب وحتي متقدمین خاصه مولانا بکثرت دیده میشود ٠

٤ـ برخي نکات دستوری در اشعار غني

در سیر دیوان غني ببرخي از نکات صرف و نحوی باز خوردیم که ذیلا آنها را ذکر میکنیم واین را نیز یاد آوریم که آنچه ذکر میکنیم تماما از مشخصات خاصه اشعار او نیست بلکه آنچه از قواعد وضوابط دستوری و خلاف قیاسهای نحوی در اشعار او دیده ایم متذکر میشویم ۰

۱ـ در مقام تمني و ترجي گاهي افعال بسیاق قدماء با یاء تمني آمده است مانند

تابچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا — کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۶/۷۹

دختر رز ازنگاه گرم افتد در حجاب — کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۰/۹۱

دیده در رخسار خوبان دوختن خوش دولت است — کاش هر مژگان من چشمي چوسوزن داشتي ۸/۲۲۳

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان — کاش بودی دست وپا مانند فکرمن رسا ۶/۲۵۳

قوت برخي موارد نیز بدون یاء استعمال شده است

باریست گران بررخم از ضعف بدن رنگ — ای کاش پرد زود ز رخسارهٔ من رنگ ۸/۱۸۳

میمالیدند تا مرا استادان — ای کاش که گوش میشدم سرتا پـا ۱۰/۲۲۶

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده ام — کاش میکردم زحیرت یک نفس گم دست و پا ۴/۲۵۳

حلقه های دام ماهي همچو عینک شد زیخ — کاش بیند چشم او خط شعاع آفتاب ۶/۲۵۴

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان — ای کاش بشکند چودلم استخوان درد ۱۲/۲۵۶

۲ـ در مورد شرط گاهي افعال بلا یاء استعمال شده است مانند

اززبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند — گر نبودی سخت رو ازشرم میگردید آب ۵/۲۵۴

۳ـ در بعضي اشعار در دیوان غني بضمایری بر میخوریم که قبل از مرجع آمده است و باصطلاح اضمار قبل الذکر است مثلا در بیت زیر

گر چنین ازسنگ طفلان رخنه ها افتد درو — آشیان بلبل ما میشود آخر قفس ۵/۱۷۴

که مرجع ضمیر "او" "آشیان بلبل" است وقبل ازان یاد گردیده است۰ در بیتي دیگر گوید

آیینه شد از عکس رخش محمل لیلي — حق برطرف اوست که دیوانهٔ خویش است ۳/۱۱۶

که اگر مرجع ضمیر "ش" را "لیلي" بگیریم اضمار قبل الذکر است وشارح ومحشي دیوان نیز متذکر این معني گردیده است و در معني بیت چنین آورده است(۱) "یعني محمل لیلي از عکس رخ لیلي بمنزله آیینه رونما شده است ۰اگر لیلي روی خود را دران دیده دیوانه حسن و صفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار دیوانه شدن است۰" و؟لي چنانچه بتوانیم مرجع "ش" را

(۱) دیوان غني نولکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ٤٦

محبوب ذهني شاعر بدانيم ديگر اين امر خلاف قيلس پيش نخواهد آمد ٠

٤ـ گاهي فاعل يا مسند اليه دو جمله بقرينه جمله ثاني در جمله اول حذف گرديده است و نمونه هايي ازآن در ابيات زير مي بينيم

خبرميآورد گاهي زکوی دوست مجنون را — سگ ليلي ازين خوشتر ازآهوستمجنون را ۳/۷۸

شده چشم سگان کوی جانان چار ازشوقش — بچشم کم نه بينيد ای رقيبان استخوانم را ۱/۸۸

تا نسوزد نکند ميل بلندی چوسپند — چشم بد ورازين اختر طالعکه مراست ۲/۱۲۰

هر دم از گوشه خاطر سر جستن دارد — معني تازه غزاليست که بستن دارد ۲/۱۳۳

دردها نماگره گرديد چون دندان غني — دانه گرشد نصيب ازکشت روزگار ۱۱/۱٦۹

از عمر دمي بيش نصيبش نبود — هرچند حباب سوزد از آبحيات ٦/۲۳۲۰

٥ـ درهنگام عطف دومصدر گاه يکي بصورت مصدر مرخم (۱) استعمال شده است مانند اين بيت

ني جای درون رفتن وني پای برون شد — درمانده اين دايره ام همچو جلاجل ٤/۱۸٥

٦ـ شارح وحشي دايوان در اين بيت

شامغم کز چشم من دورآن مه پر نور بود — چون لگن يك ميل نور از ديده ماد وربود ۷/۱٤۸

قائل بتقدير حرف در گرديده است و اصل کلام مصنف را "درشام" دانسته است و گويد (۲)

"تقدير حروف بحرف وغيره اکثر در کلام اساتذه ميشود ٠ صائب راست

تشنه معني تازه است مرا ساغر گوش — نتوان کرد مرا خواب بافسانه خط

يعني "بخواب" ٠ ولي بايد دانست در کلماتي که خود ظرف زمان يا مکان هستند هيچ احتياجي بتقدير حرفي مانند "در" و "ب" (که افاده ظرفيت کنند) نيست و در واژه های چون "بمهرگان" و "در زمستان" و "در بهاران" تاکيد ظرفيت منظور بوده است و کلماتي چون شام و صبح وبهار ومهرگان وغيره خود بخود مفيد معني ظرفيت هستند

۷ـ حذف حرف اضافه از مفعول غير صريح (۳) در اين بيت

پروانه گو بمير زغيرت که شمع را — روشن کنند خلق بخاك مزار ما ٦/۸۸

---

(۱) البته بمعنای مصدری زيرا مصدر مرخم گاه بمعنای حاصل مصدر و گاه بمعنای مصدر بکار ميرود (رك بدستور زبان فارسي تاليف پنج استاد ۱۳۳٤ ص ۱۳٥ـ۱۳٦ (۲) ديوان غني نولکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ٦۸ (۳) يا حذف علامت مفعولي او مفعول صريح زيرا "را" مفعول صريح گاهي جانشين برخي حروف اضافه ميشود (رك دستور زبان فارسي غلام حسين کاشف اسلامبول ۱۳۲۹ ه ق ص ٤٥ـ٤٦

که در اصل "به پروانه گو" یا "پروانه را بگو" بوده است

۸- گاهي شاعر به تثنیه وجود شخص پرداخته بدین معني که گاه بد و شخصیت در خود قایل شده است و از خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غني دل بستم هرکه شد گوشه نشین در دل ما جا دارد ۸/۱۴۶

و؟این نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان از پي چیست گفت حافظ گله ای از دل شیدا میکرد (۱)

۹- "را"ی فك اضافه گاه بدون تقدیم و تاخیر مضاف و مضاف الیه استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زد خنده دندان نما بر وی سگ لیلي که از شادی نگنجد استخوان در پوست مجنون را ۴/۷۸

زشوق گوشه دستار او ازبسکه بیتاب است پرد مانند شبنم در نفس چشم هوس گل را ۸/۸۰

آدمي در عهد پیری بیخرد گردد غني میشمارد طفل خود را پخته دندان مرا ۷/۹۰

در صورتیکه استعمال "را" فك اغلب واکثر در هنگام تاخیر مضاف وتقدیم مضاف الیه است(۲)

۱۰- در بیت ذیل

تا برنیامدست زکامم زبان غني چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/۹۱

فعل ماضي نقلي (نیامده است) بجای ماضي مطلق استعمال شده است ودرین موضع باید "نیامد" گفت - بقرینه فعل بعد (نداد)

۱۱- مصدر "نمودن" بصورت معین فعل نیز بکار رفته است چنانکه در این بیت

کلاه از نخوت شاهان ربوده سران را زیردست خود نموده ۲/۲۴۴

ه- قوافي اشعار

هرچند بصیرت و آگاهي و دقت نظر در وجود شاعر ما فراهم بوده است ولي گاهي توجه بسیار به انشاء مضامین و معاني و ابداع خیالات تازه سبب گردیده است که سخن پرداز کشمیر از بعض قواعد و قوانین علم قوافي دور افتد و خللي به قوافي اشعار برسد مثلا در قطعه (یا غزل چهار بیتي) زیر -

---

(۱) دیوان حافظ. طبع میرزا محمد قدسي شیرازی بمبئي ۱۳۲۲ ص ۱۲۲ (۲) در جمله ایکه فعل متعدی یایکي ازمشتقات آن بصورت مضاف بکار رود برای فك اضافه پس از مضاف الیه علامت مفعول صریح (=مستقیم) "را" آورده علامت اضافه را حذف کنند. ترك اضافه. دکتر معین ص ۲۰۳

قوت بازو نیاید بي صفای دل بکار　　تیغ تا د رزنگ باشد برگ بید ی بیش نیست
آتش از سوزد لم چون دود میپیچد بخویش　　شعله د وزخ بچشم برگ کاهي بیش نیست
زور بازو مرد را وابسته مشتزراست　　د ستخالي د رحقیقت آستیني بیش نیست
کم ز حیوانات باشد پیش ارباب تمیز　　آد مي کز انفعال جرم سرد ر پیش نیست
(صفحه ۱۰۲)

خطاهای رخ داده است . نخست آنکه د رین قطعه "بیش نیست" رد یف میباشد و د ر بیت آخر ازاین معني غفلت شد ه است و اصلا روی و قافیه ای وجود ند ارد . ثانیا شاعر "بید ی" را با "کاهي" و "آستیني" قافیه کرد ه است و این نا د رست است . نیز د ر قطعه زیر

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما　　جز الف حرفي ند ارد کاغذ مکتوب ما
تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا　　کاش بود ی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۷۹/۶۵و
"کاغذ مکتوب ما" بعینه تکرار شد ه است و فساد کلي د ر قافیه رخ نمود ه است . همچنین د ر قطعه زیر (۱)

د ر چشم اهل بینش آخر سبک د ر آئي　　گر چون حباب خواهي بر روی آب رفتن
جای که باده باشد گو محتسب نباشد　　شبگرد را نزیبد بر روی آب رفتن
جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست　　کي از شراب باشد بیم د ر آب رفتن
"بر روی آب رفتن" یا "آب رفتن" مکرر بد ون اختلاف معني آمد ه است و این خبط است (۲)

د ر تك بیتي زیر
ازان د ر د لبریها طاق مي بینم د و ابرویش　　که از پیوستگي باهم یکي گشته د و ابرویش
۶/۱۷۸

چنانچه غرض شاعر تصریع د و مصرع باشد چنانکه گاه د ر مفرد ات معمول است ـ تصریعي نادرست و قافیه ای نابسامان است . ازاینگونه مسامحات و تکرارات د ر قوافي اشعار فراوان دید ه میشود و برای نمونه برخي از آنها را یاد میکنیم . مثلا د ر غزلي د ر صفحه ۹۱ "آفتاب" با "ناب" و "سراب" و "حباب" و "کتاب" و "آب" هم قافیه است ولي چهار مرتبه تکرار شد ه است وهمچنین کلمه "آب" د ر غزلي که باین مطلع شروع میشود

---

(۱) د یوان غني لکنو ص ۱۰۹ سطر آخر وص ۱۱۰ سطر اول (۲) د ر نسخه طبع سرینگر ص ۲۱۰ قافیه بیت د وم "د رآفتاب رفتن" آمد ه است و د راینصورت اشکالي پیش نمیآید .

آدم خاکي ز خامي دارد از مي اجتناب کوزه گل پخته چون گردد نميترسد زآب ۹/۹۱

چهار بار آمده. در غزلي که مطلعش

سرنامه مکتوب تو سر رشته کين است سطريکه در اين نامه بود چين جبين است ۱۳/۸۷

"زين است" در دو بيت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است.

و "گوهر" در اين ابيات از غزل نه بيتي در صفحه ۹۵

کس ز فيض بحر جوش در جهان محروم نيست × پشت ماهي پر درم مشت صدف پرگوهر است

بسته شد هر چند در يک بحر معني هاى تر × معني مردم حباب و معني من گوهر است

.....

با تو شيرين را نسنجد کوهکن در دلبری × در ترازو گرچه يکسو سنگ يکسو گوهر است

که ضمنا دنبال هم نيز آمده است. و "دامان را" در ابيات اول و دوم از اين غزل هفت بيتي

که دنبال هم نيز ميباشد

بريزش زير بار خود درآور ساده لوحان را × بيفشان سيم و زر چند انکه بردارند دامان را

ز دست اند از دشمن نيست غم خلوتگزينان را × که بيم آستين نبود چراغ زير دامان را ۵٤/۷۳و

و "دهان ما" و "آسياى ما" و "رقم پيدا" و "قلم پيدا" نيز در غزليلتي بر صفحه ٦٤ و ۷۲ و ٦۹ و ۷۰ تکرار شده است و امثال اين بسيار است و ذکر همه آنها در اينجا ميسر نيست

از عيوب ملقبه قوافي چون شايگان در غزل زيرين صفحه ۲۱۰

هموار گرد از فقر هرجا درشتخوئيست نقش حصير باشد بهتر ز موج سوهان

ديدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم من نيز شعر خود را دزيدم از حريفان

گشتيم زنده در گور از بس درين غم آباد کرديم خاک بر سر در ماتم عزيزان

که "حريفان" با "عزيزان" قافيه شده است و نيز در قصيده ای که بدين مطلع سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشيان بيضه هاى عندليبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵

"رهروان" را با "بلبلان" قافيه کرده است و علاوه "بلبلان" و "دهان" نيز مکرر آمده است.

نيز در غزلي بدين مطلع

بچشم آب ورنگي نيست خوان پادشاهان را که دارد کاسه درويش نعمتهاى الوان را ۹/۷۲

"پادشاهان را" را با "بيد ماغان" در اين بيت

نباشد بي سر زلفت سر بوئيد ن مشکم که بوى نافه باشد موى بيني بيد ماغان را ۱۳/۷۲

نهاشد بي سر زلفت سر بوئيد ن مشکم   که بوی نافه باشد مويبيني بيد ماغان را ١٣/٧٢

قافيه کرد ه است .

ايطاء خفي را د ر غزلي د ر د وبيت زير

روشن به قناعت شود آيينه باطن   ماهي که دلافروز بود نان جوين است

ساغر زد ن سبز خطان بي مزه ای نيست   صهبا کشي ريش سفيد ان نمکين است

٩٨/٥و٦

د ر د و لفظ "جوين" و "نمکين" مي يابيم

اغلب و اکثر اشعار د ر ديوان غني مردف اند برديفهای اسمي و فعلي و حرفي وغيره د رميان آنها رديفهای جمله ای د شوار و طويل نيز د يد ه ميشود که اينك اشاره ای به آنها ميکنيم

است وبس

قسمت ما زين گلستان خار حرمانست وبس   د ست ما برگگلي گر چيد د امان است وبس

٤/١٧٥

بر روی آب رفتن

د ر چشم اهل بينش آخر سبك د ر آئي   گر چون حباب خواهي بر روی آب رفتن

٢/٢١٠

بيش نيست

قوت بازو نيايد بي صفای د ل بکار   تيغ تا د ر زنگ باشد برگ بيد ی بيش نيست

١١/١٠٢

تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستاني تازه ايست   د ر رياض حسن گلرويان خزاني تازه ايست

٥/١٠٦

چون آستين

بسکه ميپيچد بياد آن سرين چون آستين   شد پر از چين عاقبت د امان زين چون آستين

٦/٢٠٣

خويش مرا

زروی ماه سياهي بنور ماه نرفت   نيامد ست بکاری کمال خويش مرا ١٢/٦٠

د ر خواب رفته است

ني چشم مست او بشکر خواب رفته است   بخت سياه ماست که د ر خواب رفته است ٩/١٠١

را مانم

در سفر همرهم غم وطن است   گل با خار چیده را مانم   ١٢/١٨

سفید شده است

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شده است
کز آب دیده مرا موی سر سفید شده است   ٤/١٠٤

شد چشمش

زخواب ناز نتواند دمي بیدار شد چشمش   مگر با سرمه بخت سیاهم یار شد چشمش
٥/١٧٧

که دارد

آن سر روان جای در آغوش که دارد   دستي به نوازش بسر و دوش کي دارد
٥/١٣٤

نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد   تا ز تار رگ گل دام نسازد صیاد   ٤/١٢٥

٦ـ صنایع بدیعي

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غني و اقرانش بگاه استعمال کلمات در انتخاب و تلفیق آنها توجه و دقت خاصي داشتند و همین التفات و توجه به خصوصیات الفاظ و در نظر گرفتن خصایصي برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف را مد نظر داشته باشد و همواره بتناسب لفظي و معنوی بین کلمات توجه کند و بسبب این امر استکه در اشعار غني صنایع بدیعي را بحد وفور مي بینیم وحتي گاه دریك بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیز خود صنعتي است بنام "ابداع" یا "سلامة الاختراع".

از صنایعي که در اشعار غني بیشتر بچشم میخورد تمثیل و جناس و ایهام و مراعات النظیر است که تقریبا هیچ بیتي را ازآن خالي نتوان یافت. صنایع دیگر نیز ـ خواه لفظي یا معنوی ـ در اشعار آمده استکه ذیلا آنها را با ذکر نمونه چند یاد میکنم

(الف) ارسال المثل یا تمثیل

"...... "مثالیه " بطوریکه مولانا شبلي نعماني گوید " ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش‌کشیدن است." (۱) و بقول او " باني این طرز کلیم ـ علي قلي سلیم ـ میرزا صائب وغني هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده وتا خاتمه شاعری هم رواج داشته است."(۲) و جای دیگر گوید " مضامین مثالیه ابتدا هم معدود و انگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیر خسرو سر تا سر در همین صنعت یعني صنعت مثالیه است. لیکن کلیم ـ میرزا صائب ـ و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند وچون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و باهم مشاعره میکردند. ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است." (۳) و صاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که غني " در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم پیدا کرد و از معدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد. کلامش در تمثیل گوئي بي نظیر است و اشعار آبدارش یکسر دلپذیر"(٤).

استادي غني در صنعت تمثیل حتي امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامي از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (٥)

چنان تمثیل را داده رواجي — که از فکر غني گیرد خراجي

غني گاهي تمثیل را در مصراع نخست میآورد مانند ـ

جای بینائي سواد دیده باشد ني بیاض — هیچکس در روز فیض شبنمي بیند بخواب ۱/۹۲

ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید — حیرتي دارم که چون شد دیده گریان سفید ٦/۱٥۱

دندان مار گرچه بافسون توان کشید — از زلف او جدا نتوان کرد شانه را ۳/٦۳

چون مه نوکه نگردد ز شفق هرگز سرخ — ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا ۳/۷٤

ز روی ماه سیاهي بنور ماه نرفت — نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/٦۰

دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت — شمع در بازار خوبان خوش‌دکاني گرم کرد ۲/۱٦۰

نور کم میدهد از روغن ناصاف چراغ — کلفت از دل نبرد مي چو نباشد بیغش ٦/۱۷٦

موی چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید — عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان ٤/۲۰٥

---

(۱) و (۲) شعرالعجم جلد سوم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني ـ تهران ص ۱۷

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

وگاه در مصراع ثاني

بجو دوری ز همجنسان نشاطي گر طمع داری — چون میبیني جدا ازیکدگر لبهای خندان را ۳/۷۳

نمیباشد مخالف قول وفعل راستان باهم — که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا ۳/۷۰

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود — بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب ۱۳/۹۱

خرمن عمرش تلف شد هرکه از کس زر گرفت — داد سر برباد چون هر شمع آتش در گرفت ۱/۱۱۲

روشندلان ندارند از هم غبار کلفت — کي تیرگي پذیرد آئینه از دم صبح ۲/۱۲۵

بود در اضطراب از اهل عالم هر که کامل شد — طپیدن در میان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

ربود دل زمن و شد رقیب زین بیدل — چه خوش بود که برآید زیک کرشمه دو کار ۹/۱۷۰

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر — دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ۱۰/۱۹۱

چاره سازان هم ز درد خود غني بیچاره اند — کي تواند بخیه زد سوزن بزخم خویشتن ۱۲/۲۰۸

شاعر ما در اشعار فوق بیشتر دلایل و تمثیلهای شاعرانه بکار برده ولي اصولا شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده قوی میباشد وآنچه را که در اطراف او روی میدهد با دقت مطالعه وبا چشم گشوده مینگرد وحتي حوادث کوچکي که در نظر عموم بي اهمیت است برای شاعر دراک و حساس موضوعي قرار میگیرد واو جهة اثبات ادعای خود در اشعار ازآنها استفاده میکند ودر کلام شاعر ما نیز اینگونه تمثیلات فراوان است مانند —

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل — تا که وخسک نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

زند ربط بهم پیوستگان را گفتگو برهم — سخن چون درمیان آمد دو لب ازهم جدا گردد ۷/۱۳۸

رفیق اهل غفلت هر که شد از کار میماند — چو پای خفته پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد — مکد انگشت خود کودک چو نبود شیر پستان را ۱/۷۳

با تو نزدیکم ولي دورم ز فیض عام تو — موم در زیر نگین خالي است از نقش نگین ۱/۲۰۴

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست — کم دهد رنگ ارکسي بندد حنای بسته را ۳/۶۵

(بقیه حاشیه صفحه پیش) (۳) ایضا ص ۱۸۲ (٤) تذکره نتایج الافکار — بمبئي ص ۵۱۲ (۵) کشمیر جلد دوم ص ۴۵۲

(ب) صنعت ایهام

صنعت ایهام یا تخیل و توریه (۱) یکي از صنایع بدیعي است که در کلام غني فراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان و سخن سنجان متاخر او استادیي او را در این فن قبول کرده اند چنانکه بندرابن داس خوشگو اورا "سرخیل ایهام بندان" خطاب کرده است(۲)۰ غني این صنعت را بمرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعي طوری مورد پسند شعرای متاخر واقع گردید که شاعری باسم گوربخش حضوری در جواب هر بیت غني شعری سروده دیواني فراهم آورد (۳) اینک نمونه های از آنرا در ابیات ذیل مي بینیم –

مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود ماند ني بدیده فغان مي کنیم ما ۵/۶۷

نتوان چو زاهد ازره خشکي بکعبه رفت کشتي بحر باده روان میکنیم ما ۷/۶۷

کس وقت نزع بر سرم از بیکسي نبود شرمنده ام ز عمر که آمد بسر مرا ۳/۷۶

آزرده ام ز دیدن مردم عجب مدار گر اوفتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید که میسازد بیک دم چوب را صاحب نفس گویا ۱۰/۶۳

اشعار آبدارم تا شد محیط عالم اندا ختند در آب یاران سفینه ها را ۳/۸۸

هر که چون من زد قدم در راه استغنا غني اطلس گردون بپای همتش پاتابه ایست ۴/۱۰۳

مدام از حباب است ساغر بدست شده مي بدور لبت مي پرست ۴/۱۱۲

ني زپای خم خبردارم نه از دست سبو دست وپا گم کرده چون من درین میخانه نیست ۵/۱۱۸

کسي که زنده باظهار زندگي باشد دمیکه گشت زدعوي خموش گویا نیست ۶/۱۱۸

بکام دل رسانیدست مي از دوستي ما را الهي تا دم آخر بکام دوستان باشد ۵/۱۲۹

نمیکند بمن ناتوان نگه آن شوخ زبیم آنکه بگویند ناتوان بمن است ۷/۱۱۰

غني ز ترک محبت بسي پشیمانم ز زلف یار گرفتم دل و شدم دلگیر ۱/۱۶۸

(ج) مراعات النظیر

صنعت مراعات النظیر که نامهای دیگر آن تناسب (یا متناسب) و مواخاه و ایتلاف است(۴)

---

(۱) رک به المعجم ص ۲۳۶ ــ ۲۶۴ و حقائق الحدائق ص ۵۶ ــ ۵۹ و دقائق الشعر ص ۴۰ ــ ۴۲ و دره نجفي ص ۱۸۹ ــ ۱۹۰ (۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاالرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸ (۴) المعجم ص ۲۸۳ ــ ۲۸۴ و حدائق الحقائق ص ۴۶ ــ ۵۰ و دقائق الشعر ص ۵۲ ــ ۵۳ و ترجمان البلاغه ۷۵ ــ ۷۶

مستعمل ترین صنعت در اشعار غني است که ذیلا نمونه های ازآن ذکر میشود

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها   ز بس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را
٦/٧٣

مگر زد پرتو خورشید حسنت در جهان آتش   که برج آبي چاه است منزل ماه کنعان را
٨/٧٣

سعي بهر راحت همسایگان کردن خوشست   بشنود گوش از برای خواب چشم افسانها
٤/٦٢

تر همچو آسیا نشد از آب نان ما   از تشنگي است خشك زبان در دهان ما
١/٦٤

از بسکه وصف چشم سیاه تو کرده ایم   گردید میل سرمه زبان در دهان ما
٤/٦٤

تا کرده ایم در ره شوقت قدم ز سر   آتش بود ز داغ جنون زیر پای ما ٧/٧٢

چاره کار بدست من و من بیچاره   بند انگشت به ناخن نتوان کردن وا ٤/٧٤

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان   خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ٣/٧١

کرد سر با نامهٔ آن ماه قاصد راه را   ای کبوتر پر مکن از اشك حسرت چاه را ٨/٧٦

رشته را از پنبه توحید تا منصور بافت   اختلافي درمیان سبحه و زنار نیست ٧/١٠٣

سالکان راه عشق آسان ز خود بگذشته اند   تا کمانیش پل بروی آب پیکان بسته است
٤/١١٥

بیمار عشق در خم محراب ابرویش   خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ١٠/١٣٤

بر زبان قانع اگر حرف لب نان گیرد   زود از شرم زبان در ته دندان گیرد ١/١٣٩

جوی شیر از بر فرهاد مگر میآید   که بهم خسرو و شیرین شکر آبي دارند ١/٢٦١

د) تشبیهات

تشبیهات لطیف و بدیع در دیوان غني بسیار است و در اینجا بمصداق "القلیل تدل علي الکثیر" نمونه های از آنها را یاد میکنیم

تشبیه "حروف مکتوبه" به "زنجیر قلم" (ص ٤/٧٠)

بدست از زلف او تا سرخط دیوانگي دارم   چو کلکم شکل زنجیر است از نقش قدم پیدا

و تشبیه "ابرو" به "مصرع" (ص ٩٦/١١)

یك موی فرق نیست میان دو ابرویت   خوش مصرعي به مصرع دیگر رسیده است

"آبله پا" به "قبله نما" (ص ١٣٢/٥)

من از قدم سعي بمقصود رسیدم   هر آبله پای مرا قبله نما شد

تشبیه "زبان" بـه "بال" (ص ۱۲٦/۱۱)

ز تحریك زبان دائم بهر سو میرود شعرم   چه مرغ است اینکه از یك بال در پرواز میآید

و "زخم" بـه "گرداب" و "بخیه" بـه "موج" (ص ۱۵۰/٦)

در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود   بخیه برزخمم توگوئي موج در گرداب بود

"درم" بـه "چنار" (ص ۱۷۰/۱۱)

گلي نچید ازین باغ جز تهیدستي   کسیکه تکیه کند بر درم بسان چنار (۱)

"دندان" بـه "ژاله" (ص ۱۲۸/۱۰)

ریخت دندان زدهن رفت جواني برباد   آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و "مژگان" بـه "سیاه لشکر" (ص ۲۱٦/۲)

به پیش چشم تو نرگس سپر ز برگ انداخت   چو دید جمع سیاهي لشکر از مژگان

و "مژگان" بـه "نبض بیمار" (ص ۱۰۷/۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت   عالمي را اضطراب نبض این بیمار کشت

و "مغز" را به "پنبه" تشبیه داده است (ص ۱۱٤/۷)

نیك وبد کس گوش نکردن همه هوش است   مغزی که بود در سر کس پنبه بگوش است

برخي از تشبیهات که غني در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه ازآن نیز که یه چشم خورد در زیر نگاشته میشود مانند "میل سرمه" بـه "مار غبار آلود"

زند بي دوست زنبور نگه صد نیش بر چشمم   بود مار غبار آلوده میل سرمه در چشمم
۱۹۵/٦

و "گره زلف" بـه "مهره مار" (ص ٦۳/۵)

سامان دل خیال گره های زلف بست   گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز "زلف یار" بـه "مهره مار" (ص ٦۰/۱۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است   گهر ز مهره مار است در خزانه ما

قسمتي از تشبیهات بصورت اضافه آمده است وآنها را بملاحظه علم دستور بد و قسمت اضافات تشبیهي و اضافات استعاری (۲) یاد میکنیم

---

(۱) زیرا در چوب چنار [illegible] وری بسان درم میباشد (۲)
آتش صهبا ([illegible])

اضافات تشبیهی

آتش صهبا (ص ۶۳/۸)

ندارد در هوای گرم لطفی آتش صهبا هلال عید دائم گرد رگ ابری شود پیدا

آیینه آب (ص ۸۷/۷)

وضع ملائم بود تیغ زبان را سپر تیره نسازد نفس آیینه آب را

آیینه آفتاب (ص ۹۳/۷)

گر نه صفای تنت هوشربا باشد چرا پیش دم صبح هست آیینه آفتاب

آیینه باطن (ص ۹۸/۵)

روشن بقناعت شود آیینه باطن ماهی که دلا فروز بود نان جوین است

آیینه زانو (ص ۸۶/۱)

بسکه بی زلف بتان دست زدم بر زانو صورت شانه گرفت آیینه زانوی ما

آیینه ماه (ص ۱۳۳/۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب بی رخت آیینهٔ ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۲۱۸/۷)

بگلشن بی تو ابر دیدهٔ ما ریخت بارانی که گردید آشیان عندلیبان چشم گریانی

ابر طالع (ص ۱۲۹/۱۲)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار بیضهٔ بلبل برای گلشن ما ژاله شد

~~انگشت شمع (ص ۶۲/۱۰)~~

~~بعد مرگم گر خورد افسوس آن ... کش چه سود می گزد انگشت شمع از ماتم پروانه ها~~

بادهٔ عتاب (ص ۹۰/۳)

ما باده عتاب ز لعل تو میکشیم باشد می دوآتشه آب خمار را

بحر باده (ص ۶۷/۷)

نتوان چو زاهد از ره خشکی بکعبه رفت کشتی ببحر باده روان میکنیم ما

بخیه سکوت (ص ١٦٧/٥)

بر لب چو آستین زده ایم بخیه سکوت — انگشت گر زني بلبم وا نمیشود

برق آه (ص ٢٥٠/٢)

جسته از بسکه برق آه از دل — خرمن ماه مانند یك پر کاه

بیابان توکل (ص ١٧٤/٦)

در بیابان توکل توشه در کار نیست — زاد این ره دانه دل بس بود همچون جرس

بیابان طلب (ص ١٠٦/٧)

در بیابان طلب رهگذری نتوان یافت — که بهر گام نشاني ز سری نتوان یافت

پر کاه هلال (ص ٧٠/١٣)

چشم فلك که میپرد از شوق ابرویت — بر دیده مینهد پر کاه هلال را

پنبه صبح (ص ١٨٠/٩)

در شب وصلت چو خواهد بزم ما روشن کند — پنبه صبح آورد گردون برای تا شمع

پنبه غفلت (ص ١٩٦/٤)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم — چشم پوشیدم و خوابي بفراغت کردم

تنور فلك (٦٤/٣)

گوئي که در تنور فلك قحط هیزم است — تا اشتها نسوخت نشد پخته نان ما

تیر مژگان (ص ٩٦/٥)

ناوك نار تو در دیدن من جا دارد — تیر مژگان ترا مردم چشمم سپر است

تیر فراق (٢٥٠/١٠)

بسفر رفتي و از تیغ فراقت بیهم — زخم چندان بمن آمد که نیاید بقلم

تیغ گریبان (١/٨٣)

ز درد عشق ضعیف است بسکه پیکر ما — شود به تیغ گریبان جدا ز تن سر ما

جام خالي نرگس (ص ١٢٦/٨)

نشاني نیست در خمخانه خاك از مي عشرت — ز جام خالي نرگس همین آواز میآید

جامه دیوانگي (ص ٦/٢٠٠)

جامه دیوانگي چون بر قد خود دوختم　　بخیه ها از خار پا بر دامن صحرا زدم

چراغ آیینه (ص ٤/٢٣٢)

نتوان نفس گم شده را پیدا کرد　　افروختن چراغ آیینه چه سود

چراغ لاله (١١/١٢٩)

تا بصحرا هر طرف روشن چراغ لاله شد　　گرد باد از پرتو آن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ١٠/٢٥٥)

آسمان چون چرخ حلاج است کز گردش بخاک　　پنبه دانه ز برف وژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ٥/٧٠)

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنیا را　　که باشد وسعت آن از حصار جام جم پیدا

حصار خط (ص ١٢/٦٣)

رهد کي در حصار خط ز دزدان معني روشن　　کجا مهر از کلف محفوظ دارد خرمن مه را

خامه ایجاد (ص ٥/١٣٨)

چون نباشم در ندامت کز پي تصویر من　　رنگ خجلت بر جبین خامه ایجاد بود

خانه زنجیر (ص ١/٧٧)

چنان بیاد سر زلف او گرفتارم　　که غیر خانه زنجیر نیست منزل ما

خم افلاک (ص ٣/١٢٨)

باده عیش نشوید ز دلم گرد ملال　　خویش را گر خم افلاک تنه خاک کند

خواب مرگ (ص ١٢/١٠٤)

غافل مشو ز عاقبت کار خود غني　　دل نه بخواب مرگ که دنیا فسانه ایست

در اشک (ص ٥/١٠٩)

چشم زد در اشک مرا بخاک　　حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهر است

ریگ شیشه ساعت (ص ٥/١٤٩)

کسی آواره تاکی در دیار خویشتن باشد   چو ریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ٧٤/٩)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن   در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ١١٠/٥)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیدا است   که زال چرخ به چشمم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ١٣٨/١٠)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش جام   هر کس که سر کشد بجهان سر نگون شود

زمین شعر (ص ٩٢/١٤)

شد زمین شعرم از گلهای مضون گلشنی   هست هر بیتی درو عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (١٧٤/٣)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع   که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ٨٣/٦)

محنت کجا ز سردی دی میکشیم ما   از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ١٦٥/٧)

توان ز شاخ تنزل گل ترقی چید   نفس به نی چو فرو شد بلند میگردد

شعله آواز قلقل (ص ٥٩/٢) و شمع مینا

بود از شعله آواز قلقل بزم می روشن   سرت گردم مکن خاموش ساقی شمع مینا را

صبح ابد (ص ٥٩/٩)

ز آسیب صبا آسوده تا صبح ابد باشد   کند شمع از پر پروانه گر تعویذ بازو را

صبح بنا گوش (ص ١٠١/١٠)

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را   از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است

صید گاه دهر (ص ٦٤/٥)

از صید گاه دهر نگشتیم نا امید   زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معني (١٤٣/٨)

آيد از تار نفس طائر معني دردام — ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس (ص ٢٠٧/٢)

شد بسته به پستان صدف شیر که هرگز — طفل هوس من ندهد تن بمکیدن

طفل اشك (١١١/٢)

از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهي — کار من اکنون غني با طفل اشك افتاده است

ظلمتآباد بدن (ص ١٠٥/٢)

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا — یا لب شیرین تو یا جان شیرین بر لب است

غنچه خاطر (ص ١٤٢/١)

در لحد غنچه خاطر ز کفن بگشاید — دل غربت زده از صبح وطن بگشاید

فانوس حباب (ص ٩١/١٣)

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود — بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید خرد (ص ٥٨/١)

جنوني کو که از قید خرد بیرون کشم پا را — کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

کاسه نرگس (ص ١٦٥/٣)

نیست حسن بي بقا شایسته دلبستگي — با چراغ برق یك پروانه همراهي نکرد

کلاه حباب (ص ١١٧/٧)

تا دید سربرهنگي طفل اشك ما — دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش (ص ٩٦/٨)

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است — کر تخم اشك من گل آتش دمیده است

گل شمع (ص ١١٦/٧)

سنبل زلف که در گلشن بزم است امشب — که گل شمع زبویش گل شبو شده است

گلیم بخت (ص ١٩٤/٧)

شبي بمجلس آن مه چو شمع جا کردم — گلیم بخت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ١/١٦٤)

گردون ز شوق مصرع ابروی آن نگار　　با آب زر رقم زده نامش هلال کرد

نهال شمع (ص ٥/٨٠)

آزاده از قید زمین چون نهال شمع　　بردم فرو به آب وگل خویش ریشه را

اضافات استعاری

آستین انقلاب (ص ٨/٧٨)

چون برآرد دست چرخ از آستین انقلاب　　کاسه دریوزه سازد چینی فغفور را

انگشت حیرت (ص ١٠/٧٣)

غني تا نقش خط گشت از نگین لعل او پیدا　　دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم و دست سبو (ص ٥/١١٨)

نی ز پای خم خبر دارم نه از دست سبو　　دست و پا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ٣/٢٥٥)

پنجه خورشید را از دست برد دی نماند　　آنقدر قوت که اندازد ز روی خود نقاب

چشم چاه (٤/١٦٢)

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت　　هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه میآید

دست رد (ص ٤/١٠٢)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول　　شانه بر گیسوی خوبان دگر دست رد است

دهن سوزن (ص ٥/١٢٦)

هیچگه دم نزد از دوختن چاک دلم　　رشته هر چند زبان در دهن سوزن کرد

رخسار شمع (ص ٨/١٨٠)

چشم دلسوزی نمیباید ز دشمن داشتن　　آستین کي پاک سازد اشک از رخسار شمع

زانوی فکر (ص ١/٩٠)

جام بغیر کاسه زانوی فکر نیست　　باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زخم نی (ص٩٩/٩)

هر زخم نی ز نغمه شیرین لبالب است | زنبور خانه ایست که از انگبین پر است

گوش جام (ص١٣٨/١٠)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش جام | هرکس که سر کشد بجهان سر نگون شود

گلوی شیشه (ص٩٠/٥)

بسکه بر لب جانش از رنج خمار می رسید | در گلوی شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص٢٠٩/٦)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری | خون لعل از رگ خارا نکند تیشه من

ناخن همت (ص٧٤/٣)

چون مه نو که نگردد ز شفق هرگز سرخ | ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا

(هـ) تلمیحات

صورت معشوق هرجا جلوه گر گردد خوش است | کوهکن داند به از آیینه سنگخاره را ٤/٨٩

از گریه آب تیشه فرهاد ریختم | چشمی که شد سفید کم از جوی شیر نیست ٢/٢٠

غنی مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت | هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه می آید ٤/١٦٢

گندم از بهر طمع خنده بر آدم دارد | یارب این در بجهان بررخ کس باز مباد ٣/١٣٤

غنی تا چند پرسی دستگاه اهل دنیا را | که باشد وسعت آن از حصار جام جم پیدا ٥/٧٠

حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو | مگر میل حنا بندی ز خون کوهکن دارد ٣/١٣٧

مرید خضر توان شد که با حیا تاید | تن از حجاب باظهار زندگی ندهد ٦/١٥٩

چون قبله نما خضر ره اهل جهان باش | سرگشته خود و راهنمای دگران باش ٣/١٧٧

چاک پیراهن یوسف نبود بی معنی | خنده بر پاکی دامان زلیخا دارد ٧/١٤٦

چشم کرم مدار ز شاهان که جز نمد | آیینه خلعتی ز سکندر نیافت است ٤/٢٢

ای که خواهی رخنه در ملک سلیمان افگنی | در زمین خاکساری خانه چون مور گیر ١/١٧٢

تن ضحاک کشید از رگ گردن آزار | قصه مار که مشهور شد افسانه شمار ٣/١٦٨

میزند پهلو به نخل طور از آتش چنار | زیبد ار خود را کلیم وقت داند باغبان ١٢/٢٥٥

دم بریدن سر شمع میکند روشن — که خوشتر از دم عیسی بود دم شمشیر ۱۰/۱۶۷

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور — صدای کاسه خالی بگوش میآید ۶/۱۵۴

دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل — خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم ۹/۲۵۱

قارون ته خاک رفت از طول امل — تا برد ارد درم ز پشت ماهی ۱۰/۲۴۲

مگر آن شاه خوبان کرد مصر حسن را غارت — که باشد بر جبین داغ غلامی ماه کنعان را ۱۲/۷۲

نمی بینم نهالی سلیه افگن بر سر مجنون — مگر گاهی که بنشیند بزیر شاخ آهوی ۱۰/۲۱۹

نه دار آخرت نی دارد نیا در نظر دارم — ز عشقت کار چون منصور باد ارد گر دارم ۱/۱۸۶

براه جستجوی او قدم فهمیده نه سالک — که موسی بی عصا این راه نتوانستطی کردن ۲/۲۱۰

چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست — شمع نخل وادی ایمن بود پروانه را ۸/۶۹

کس ز همرنگی ما مدعی ما نشود — که کف بحر حریف ید بیضا نشود ۳۱۴۸

غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن — که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخا را ۷/۵۸

خضاب موی زلیخا مگر کند یوسف — که برده است سیاهی ز دیده یعقوب ۳/۹۳

ز بوی جامه مینازد بخود یعقوب زین غافل — که یوسف با زلیخا عشق نیریک پیرهن دارد ۴/۱۳۷

(و) تضاد

صنعت تضاد که آنرا با نامهای متضاد ـ مطابقه ـ طباق ـ تطبیق ـ وتکافو نیز نامند (۱) از صنایع کثیرة الاستعمال در دیوان غنی است ونمونه های از آنرا در ابیات زیر میبینیم

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها — ز بس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ۶/۷۳

خون بجوش آمده از ذوق شهادت مارا — به که آبی بزند تیغ تو بر آتش ما ۱۳/۷۳

تو نو نهالی و ما همچو ریشه ایم ترا — بود ترقی حسنت گل تنزل ما ۲/۹۰

آدم خاکی ز خامی دارد از می اجتناب — کوزه گل پخته چون گردد نمی ترسد ز آب ۹/۹۱

بحث کج در طبع شاعر میخلد نی دخل راست — طاقت خار است ماهی را و تاب شست نیست ۲/۱۰۱

حساب روز و شب هجر را چه میپرسی — که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ۵/۱۵۸

هست رویش گل روی سبد باغ وجود — گرچه باشد دهنش غنچه گلزار عدم ۱۴/۲۵۰

---

(۱) المعجم ص ۲۵۶ ـ ۲۵۷ و حقائق الحدائق ص ۲۷ ـ ۲۸ و دقائق الشعر ص ۲۹ و دره نجفی ص ۲۹ و ترجمان البلاغه ص ۳۱ ـ ۳۶

(ز) تکرار

صنعت تکریر یا تکرار (١) نیز در ابیات غني ملاحظه میشود ٠

شکل گردون گره و صورت اختر گره است — کارم از انجم و افلاک گره در گره است ٢/١١٢

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است — حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است ٣/١١٤

پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل — باغبان صنع بسته دسته زین چار گل ٦/١٨٤

پیکر ساقي سراپا گوئي از گل ساختند — دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل ٨/١٨٤

(ح) جناس

جناس یا تجنیس یا مجانسه را اقسامي بسیار است و در کتب علوم بدیعي شرح مفصل و مبسوط درباره آن بیان شده است ٠ ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غني یافته میشود با مثال ذکر میکنیم ٠

تجنیس تام .

بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب — مردم دیده اگر از نظرم افتادست ٧/١٠٥

دم بریدن سر شمع میکند روشن — که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر ١٠/١٦٧

تجنیس ناقص یا مختلف

گرد خود گرد غني چند کني طوف حرم — رهبري نیست در این راه به از قبله نما ٦/٧٤

شدیم خاک ز بس در خیال عارض او — سزد اگر گل خورشید روید از گل ما ٢/٧٧

ترک خواب آن ترک خونریز از پي نخچیر کرد — پر برون آورد از بالین و صرف تیر کرد ٥/١٤٢

تجنیس زائد

ز نقش پای تو گلها شگفت قالي را — نهال ساخته سرو قدت نهالي را ١٣/٦٧

ز روی ماه سیاهي بنوز ماه نوفت — نیامدست بکاری کمال خویش مرا ١٢/٦٠

آتش مي تیز سازد شعله آواز را — بر کک وی باده باید بست تار ساز را ٣/٨٤

یکتن در این زمانه بي داغ ماتمي نیست — کردیم سیر عالم از ماه تا به ماهي ٢/٢٢١

تجنیس مرکب

شد شکر آب ز شرم سخن شیرینم — گر میان من و طوطي شکر آب است بجاست ٨/١٠٠

(١) المعجم ص ٢٥٤ـ ٢٥٥ و دقائق الشعر ص ١٧ـ ١٩ و دره نجفي ص ١٣٢

تجنیس مطرف

خاره ز سخت جاني فرهاد ساخت رو بر سنگ خاره صورت شیرین بهانه ایست ۱۱/۱۰۴

نگاه تیز مي بینم یسوی او غزالا ن را نگه د ارد خد اازچشم بد آن تیر مژگان را ۱۰/۷۲

تجنیس خط

جز شکارد ل شیران نبود پیشه عشق کر پر تیر بود برگ ني بیشه عشق ۳/۱۸۲

د ولت ظاهر و باطن شود از مي حاصل خم روایت زفلاطون کند و جام زجم ۹/۲۵۱

تجنیس مرد وف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزیر سر ننهم که به زبالش پر هست بال خویش مرا ۱/۶۱

از صنایع دیگری که د ر ابیات غني ملاحظه میشود نمو نه چند مینگاریم

قلب یا مقلوب

د ل از خیال گره های زلف یار پر است گهر ز مهره ماراست د ر خزانه ما ۱۰/۶۰

شد رشته گلد سته ز یاد ش د ل زارم آن د سته گل جای د ر آغوش که د ارد ۷/۱۳۴

لف و نشر

عشق را د امیست د ر پست و بلند روزگار کوهکن د ر بیستون ، مجنون بصحرا بند شد ۹/۱۳۷

مبالغه و اغراق

د ر موج خیز گریه من میکند شنا د ریا به پشت خویش که وی حباب بست ۵/۱۱۶

بسکه پرآباست چون چشم ترم هر آبله رفته ام د ر گل فرو هر جا که پا افشرد ه ام ۸/۱۹۹

اشتقاق

محرم است آیینه و آب ز عکست محروم آب خواهد که به آیینه رساند خود را ۸/۷۹

بحرف قتل من روزی زبانت گشت میترسم که ازتاخیر بخت من د م شمشیر برگرد د ۵/۱۵۷

کي زند پهلو بمن مجنون که د ر خاک جنون سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بد ن ۲/۲۰۶

---

(۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین د ر قالب شعر و تقیید اتي چون وزن و قافیه شاعر را وا مید ارد که د ر

جملات و عبارات دخل و تصرفي کند • تقديم و تاخير اركان جمل و بعضي حذفها و اسقاطها
در عبارات ازينگونه است • در کلمات و الفاظ نيز بمقتضاي همان قيودي که وزن و قافيه براي
شاعر پيش‌ميآورد تصرفاتي چون تخفيف و تسکين و تصحيف وغيره نيز بوجود ميآور و بهمين
جهت‌گفته اند "يجوز للشاعر ما لا يجوز لغيره" و در کلام غني نيز بدينگونه تصرفات و حذفها
برميخوريم مانند اماله الف عيسي به ياي در بيت زير —

اهل دل از ترک خواب سير فلک ميکنند   عيسي وقت خود است هرکه شبي زنده است
۱۰/۱۰۷

و همچنين تصرف و تغير در حرکات کلمه "خُورد" در رباعي زير — (۱)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد   هنگامه افسرده دلي برهم خورد
از حيرت عشق و شوخي‌حسن بباغ   بلبل به سهد گل به قفس‌بايد کرد

تخفيف کلمات يکي از تصرفات شايع شعر است و هيچ ديوان فارسي را تهي ازان نتوان يافت•
اما کلمات مخففه از شمار "محذوفات مستحسنه" است که "کلمه فصيحتر و ملايمتر گردد يا
حذفي مشهور و متداول باشد" (۲) و از محذوفات مستکرهه و حذفهاي نا روا در اشعار وي
ديده نميشود و اگر قاعده اي را که صاحب لسان القلم در مورد استکراه محذوفات بيان داشته
وآنرا تخفيف مشدد دانسته (۳) در نظر بگيريم بايد تخفيف "دكان" (۴) را در شعر زير

ديد چون پروانه را در خلوت فانوس‌رفت   شمع‌در بازار خوبان خوش‌دکاني گرم کرد
۲/۱۶۰

حذفي مستکره بدانيم • ولي بايد گفت‌که تخفيف مشدد همواره مستکره نيست‌چه بسيار
مشدداتي که پارسي زبانان به تخفيف، استعمال کنند فصيحان متقدم نيز بکار برده اند
چنانکه همين کلمه "دكان" را مولانا مخففا استعمال کرده است و ميفرمايد —

بر دکان بودي نگهبان دکان   نکته گفتي با همه سود اگران
جست از سوي دکان‌سويي گريخت   شيشه هاي روغن گل را بريخت (۵)

---

(۱) ديوان غني چاپ نولکشور لکنو ص ۱۲۳ ولي ديوان چاپ سرينگر ص ۲۳۲ بجاي "بايد کرد"
"بايد برد" نوشته ودر دو نسخه خطي ديگر نيز "بايد برد" آمده است و دراينصورت تصرفي
و تغييري در حرکات کلمه "خورد" لازم نيست• (۲) لسان القلم ني شرح الفاظ العجم تاليف
عبد القهار بن اسحق شريف مصحح اديب هروي تهران ۱۳۳۶ ص ۳۸• (۳) ايضا ص ۳۸
(۴) به تشديد تاني رجوع کنيد المنجد چاپ بيروت (۵) مثنوي معنوي مصحح رينولد سا
نيکلسون طبع‌ليدن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷

وآنند راج متذکر این استعمال مخففانه گردیده است ودر ذیل ماده دکان گوید ـ "فارسیان بتخفیف استعمال نمایند "(۱) بنابراین در کلمه "دکان" حذفي مستکره نیافتاده ست وعرف مستعمل و مصطلح فارسي زبانان است. ما در زیر مخففات دیوان غني را اعم از اسم یا فعل یا حرف استخراج کرده ذیلا بترتیب حروف تهجي مي نویسیم(۲)

آگهي ص۱۵
آیینه ص ۱٤
ار ص۱۰۸ و ۱۲۸
استادگي ص۱۰ و ۸٤
استادن ص۹٤
استاده ص۸۷
اگه ص۳٤و٤۰و۱۲
بستان ص٥٤و۸۹و۱۳۱
بیهده ص ٥٥
پیرهن ص ۸و۸۱و٥۰و۷٤و۸۰و۹۲
چار ص۸۱ و ۹۲
چو ص۱۳و۱۱۰و ۱۰۳
خامشي ص ۱۳ و ٥۷
خانقه ص ٤٥و ۸۰
خموش ص۱۲و۱٦و۷۷
خموشي ص۳۹و۱۰۸و۱۱۱
دگر ص۱۰٤ و ۱۳۰و ۱۳٥
دگران ص٦٦ و ۸۱ و ۸۷ و ۱۱٥
دهن ص ۱۰و۱۱و٤۷و۱۳و۵۱و٦۰و ٦۳و۷۷و۹۱
ره ص۱۳و۲۸و٤۷و٥۱و٥۲و٥۷و٦۱
ص٦٥و٦٦و۷۰و۸۳و۸٥و ۸٦و۹٥و۹٦و۱۰۲و۱۰٤و ۱۰٥و۱۰۹و۱۱۱و۱۱٤ ۱۱٦و۱۲۷و۱۲۸و۱۳٤و ۱۳٦و۱۳۷و۱۳۹
رهبر ص۱٤
رهنما ص٦٥
ز ص۱۳و۱٤و۳۰و٦۲و٦۸و۷۲ ۱۰۸و۱۱٦و۱۲٥و
سیه ص٥و۲۹و۳۱و۳٥و٤۰و٥۲ ٥٦و ٥۸و٦۲و۷۱و۷٤و۷٥ ۹۰و۹۹و۱۰۱و۱۱۳و۱۲۳
فتادن ص۹٦ و ۱۰۰
نتد ص ٦۲
فسانه ص۳۱و۳۹
کز ص٥۸و٦۸و۹۱و۹٤و
کنون ص۸۹و۱۱۲و۱۳۸
کوته ص٥۰ و ۱۱۳
گر ص ۸و ۱۰و۱۱و۱۳و٥۲و٦٥ ۸۷و۸۸و۱۰۳و۱۰٤و۱۰٥و ۱۰٦و۱۲٦و۱۲۸و۱۳۰
گرنه ٦٥
گمره ص٤۰

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاقي تهران ۱۳۳٦ (۲) شماره صفحه از روی دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو سال ۱۹۳۱ میباشد

(۸) مصطلحات علمي و فلسفي وغیره

بمراتب علمي و مقامات دانشي غني پیش‌ازاین اشارت کردیم ۰ در اشعار وی بندرت باصطلاحات علمي و حکمي بر میخوریم و شاید سبب آن باشد که اشعار موجود غني اکثر غزل است و مضامین آن مطالب عاشقانه و توصیفات شاعرانه است و اصولا اگر در قالب غزل که باید حقا محتوی مضامین لطیف و دقیق باشد مصطلحات علمي و فني را ایراد کنند آن لطافت و رقت که لازمه آن است از دست میرود ولي خواه ناخواه در اشعار شاعری که مدتها عمر خود را در مکاتب و مدارس بسر برده و بتفحص کتب و تصفح رسالات اشتغال داشته اثراتي باقي خواهد ماند و این معني در اشعار غني مشهود است چنانکه در بیت

در عالم مثال مثالت نبوده است   هر چند گرد ریچه آیینه دیده ایم ۷/۱۸۶

اشاره به عالم مثال کرده است (۱)

(۱) "عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است و فروتر از عالم ارواح و عالم شهادت سایه عالم مثال و عالم مثال سایه عالم ارواح است و آنچه در این عالم است سایه عالم ارواح است و آنرا عالم نفوس نیز گویند و در خواب چیزی که دیده شود آنرا صورت عالم مثالي گویند " دیوان غني نولکشور لکهنو ص۹۴ حاشیه ۱۰

و د رین بیت

حسن وجمال ذاتي است دشمن زیب عارضي سرمه غبار خاطراست چشم سیاه یار را
۲/۸۶

بد و اصطلاح "ذاتي" و "عارضي" بر میخوریم (۲)

با آنکه محقق نیست که غني خود سالك طریقت و رهرو مسالك عرفاني بوده است ولي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني برمیخوریم چون "تجرد" و "تجرید" و "آساني" و "پیر" و "فنا" وغیره در اشعار زیر

چشم هرکس که شد از سرمه عرفان روشن آتش طور ز هر سنگ تواند دیدن ۹/۲۱۱

در راه فنا حاجت همراه دگر نیست چون شمع پي قافله اشك روانم ۷/۱۹۱

چنان پرورد تجرید م بد امان تن آساني که میگردد کبود از کسوت خارا بر و دوشم
۱۱/۱۸۷

گرانجان کي بقطع راه تجرید آشنا گردد که خواهد زاد ره گرگرد خود چون آسیا گردد
۶/۱۳۸

از سلوك صاحب باطن کسي آگاه نیست میرود بر آب و نقش پای او در راه نیست
۷/۱۱۱

سالك نرسد بي مدد پیر بجای بي جور کمان ره نبرد تیر بجای ۹/۲۲۱

عاشق بفنا سیر ز معشوق نگردد ماهي طلب آب کند گرچه غذا شد ۷/۱۳۲

همچنین مصطلحات طبي نیز در دیوان غني بچشم میخورد

ز سودا(۲) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم ز خشکي مغز سر گردید آخر پنبه گوشم
۸/۱۸۷

صبا د میکه بسودای(۳) زلف او برخاست مرا ز رشك به تن همچو شانه مو برخاست
۳/۱۱۲

چه خوش بالیده است از گریه بر خود مردم چشمم فتاده در میان آب گویا تخم ریحاني
۲/۲۱۶

— گشتم ز حرارت غریبي بیتاب از صبح وطن بده تباشیر مرا ۵/۲۲۵

---

(۱) "ذاتي — ذاتي، و ذاتیات اشیاء اموری هستند که شيء را از غیرش جدا و ممتاز میسازند و ذات هر چیزی عبارت از نفس آن چیز است و اعم از شخص است. و در هرحال ارکان وجودی و مقومات هر شي را ذاتیات آن نامیده اند در مقابل عرضیات که امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نمیباشد." و "عارضي منسوب است به عارض و "عارض عبارت از امری است که خارج از اشیاء و موجودات باشد" (فرهنگ علوم عقلي دکتر سید جعفر سجادی تهران ۱۳۴۱)

(۲)و(۳) سودا بالفتح سیاهي و نام خلطي از اخلاط اربعه و در فارسي بمعني دیوانگي و این مجاز است زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ص ٤ حاشیه ٦ و نیز بمعني عشق آمده.

و نیز با مصطلحات برخي بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت

در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست　　این انجم و فلك را دانند بیضه و طشت (۱)
۸/۱۰۸

و اصطلاحات شطرنج در این ابیات

رفت عمرم در غریبي بر بساط روزگار　　گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانها ۸/۶۲

پا بسکه کشید در سفر رنج　　شد خانه نشین چو اسپ شطرنج ۱/۱۲۵

جای خود چون مهره شطرنج خالي میکنیم　　دشمن ما میشود در خانه ما میهمان ۳/۲۰۵

سیلي نخوری تا ز کف اهل زمانه　　چون مهره شطرنج مرو خانه بخانه ۳/۲۱۷

---

(۹) تاثرات از زبان تازی

تاثرات غني از زبان و معارف عربي که نسبتاً زیاد هم نیست به چند گونه است

۱ــ تاثرات لغوی (۱) لغات تازی مستعمل در دیوان غني از واژه های مانوس و آشنا است نه از لغات غریبه و مهجور و غرابت استعمال نیز ندارد یعني خواننده بهنگام مطالعه اشعار غني با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل و تفکر یا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد برنمي خورد آنچه از لغات عربي بکار رفته است آنهایي است که نزد عامه اهل زبان آشنا است و لباس فارسي پوشیده است و صرفنظر از ریشه آنها جزء لغات فارسي بشمار میآید مانند احول (ص ۱۷۰/ ۲) اختلاط (۱/۸۱) اضطراب (۷/۱۰۷) انفعال (ص ۷۸/ ۲) برقع (ص ۱۵۹/ ۵) بط (ص ۱۰۹/ ۱) تردد (۹/۱۲۶) تشریف (ص ۱۵۲/ ۷) تغافل (۲/۱۴۸) تمول (ص ۷۸/ ۷) جواله (۱۱/۱۲۹) دخل (۲/۱۰۱) سبق (ص ۶/۷۰) سفینه (ص ۳/۸۸) سودا (ص ۸/۱۸۷) صنم (ص ۵/۲۵۱) صهبا (ص ۴/۸۵) طالع (ص ۲/۸۱) غواص (ص ۸/۱۰۶) قضا (ص ۶/۶۹) کلفت (ص ۱۰/۱۳۳) ملائم (ص ۳/۸۳) موهوم (ص ۳/۹۱) و نزع (ص ۱۰/۷۹)

برخي از لغات عربي را نیز بصورت متصرف فارسي چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۶۰/ ۹ و ۲/۹۲ و ۷/۱۰۲ و ۷/۲۰۵ و ۱۴/۲۵۳) و تماشا (ص ۷/۵۸ و ۱۲/۱۲۹) و محابا (ص ۴/۵۸ و ۲/۱۹) و مداوا (ص ۱/۲۰۷).

---

(۱) "بازی بیضه وطشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند و باز پیدا میآرند" دیوان غني نولکشور لکهنو ص ۴۱ حاشیه ۶ . مولف برهان قاطع در ذیل "تشت و خایه" آورده است ــ "نوعي بازی باشد و آن چنان است که بیضه اي را خالي کنند و از

ترکیبات عربي اصلا در اشعار غني دیده نمیشود جز در دو مورد ۰ یکي "لا یموت"
در این بیت (ص۱۰٦/۲)

خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لا یموت   میشود پیمانه پر از کثرت نعمت غني

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم با تصرف استعمال شده است زیرا "لا یموت" در عربي جمله ایست فعلیه ودراین مورد مانند برخي افعال عربي دیگر مانند "لا یعلم" بصورت صفت استعمال گردیده است۰ ودیگر حب الوطن دراین بیت (ص۹/۷٤)

در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا   بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن

۲ـ تاثر از قواعد زبان عرب : یکي از تاثرات غني از زبان عرب تبعیت از قواعد آن زبان مانند قاعده جمع و تثنیه و استعمال جموع عربي است۰ مثلا لفظ "کونین" که مثنای "کون" است دراین بیت (ص۸٦/۳)

فشانده است بکونین دست خالي را   غني اگرچه فقیر است همتي دارد

جمعهایي مانند حیوانات ـ خرابات ـ عدمات ـ و همچنین احباب و ارباب ـ اسباب ـ اسوار ـ اطفال ـ اعضاء ـ اغیار ـ املاک ـ الوان ـ اوراق ـ ایام ـ جواهر ـ حوادث ـ عشاق ـ کتب ـ مساجد ـ وغیره نمونه های از جموع عربي مستعمل در دیوان غني است و چنانکه دیده میشود همگي مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه غرابت و مهجوریت ندارد ۰ و جمع بستن کلمات عربي با علایم فارسي مانند قدسیان (ص۱۳۸/۱) و عاشقان(ص۱۰٦/٤) و طفلان (ص۸۸/۵ و ۵/۱۷٤) و شهیدان (ص۱۳٦/۲) بکثرت دیده میشود ۰

۳ـ امثال سائره عرب : مضمون برخي از امثال سائره عرب در اشعار غني مشهود است که مسلما غني با مراتب علمي و فضایلي که دارا بوده است بهنگام انشاء این اشعار بدانها نظر داشته است مثلا مضمون این بیت (ص۹۵/۵)

شیر مادر در حلاوت بي نیاز از شکر است   گر محبت درمیان باشد تکلف گو مباش

مطابق است با این مضمون "بین الاحباب تسقط الآداب" و "من الادب ترک الادب (ای بین الاخوان)"(۱) و شرط الالفت ترک کلفت" ۰

و در این بیت (ص۱۰۵/٦)

از حاشیه صفحه پیش: شبنم پرسازند و راه آنرا محکم ببندند در هوای گرم طشت مس گزارند و اگر هوا گرم نباشد اندک آتشي زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پران گردد تا از نظر غایب شود " (برهان قاطع مصحح دکتر معین طبع دوم تهران ۱۳٤۲ جلد ۱) بقیه در ص بعد

عاقل از نام برد پي به نشان همه کس   جوهر دانش اگر هست نگین آیینه است

اشاره است به این مثل "کل العاقل یکفیه الاشارة" (۱)

و مضمون این مثل "کل شيّ یرجع الي اصله" (۲) درین بیت (ص۱۶۹/۴)

هرکجا فرع است آرد رو باصل خود غني   سرپای نخل آخر میگذارد برگ و بار

و این بیت (ص۲۳۷/۶)

ای شیخ بریز دانه سبحه بخاک   دنیا گویند مزرع آخرت است

اشاره است بدین حدیث معروف و مشهور — "الدنیا مزرعة الاخرة (۳)

---

(۱۰) فوائد لغوی

اشعار غني از جهت لغت متضمن فوائد بسیار است و بسي از لغات نادره و ترکیبات بدیعه و مصطلحات و اوصاف مستحدثه را درآن میيابیم و درباره هریك از آنها جداگانه بحث خواهیم کرد.

الف — لغات لغات و واژه هایي که در معاني خاص بکار رفته یا آنهائیکه در زبان پارسي جدید الاستعمال هستند بسیارند و ذکر تمام آنها موجب اطناب و تطویل میشود بنابرین ذیلا برخي از آنها را یاد مي کنیم

افتادن = تواضع و فروتني (ص۱۷۸/۵)

زنهار مکن تکیه بر افتادن سرکش   افتادن سرکش بود افتادن آتش

ریزش = سخاوت و بخشش (۴/۷۳)

بریزش زیر بار خود در آور ساده لوحان را   بیفشان سیم وزر چندانکه بردارند دامان را

رنگ ریختن = طرح عمارت افگندن (۴) (ص۵۸/۵)

شکست از هر در و دیوار مي بارد مگر گردون   ز رنگ چهره ما ریخت رنگ خانه ما را

شاید = بصورت ادات تردید وشك استعمال شده است و نه بصورت فعل از مصدر شایستن

(از حاشیه صفحه قبل) (۱) امثال و حکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ۴۹۱

---

(۱) امثال و حکم دهخدا ص۲۵۸ (۲) ادیب صابر گوید — باصل باز شود فرع وهست نزد خرد مراین حدیث مسلم (همین مثل مضروب (امثال و حکم دهخدا ج ۳ ص۱۲۲۷) (۳) ایضاً جلد اول ص۳۴۷ (۴) دیوان غني چاپ نولکشور ص۷ حاشیه ۵ ایضا رجوع شود به شعرالعجم ج ۴ ترجمه فخر داعي ص۱۶۶

چنانکه نزد قدما معمول بوده است (ص ۶/۵)

غني ساغر بكف جمشيد پيش مي فروش آمد | كه شايد در بهاي باده گيرد ملك دنيا را

بپاي يار افتادم كه شايد | بدست زلف پيغامي فرستد ۱/۱۶۶

غازه = گلگونه ايست كه زنان بر روي مالند (ص ۸/۱۴۱)

رياض حسنش از خون دل من تازه ميگردد | ز رويم ميپرد رنگ و برويش غازه ميگردد

هر مرد كه با زنان بخواهش بنشست | بر عارض خويش غازه خواري بست ۷/۲۳۰

گل = بمعني قطعه و پاره استعمال شده است در "گل ابر" و نيز بمعني آبله اى كه از چشم بر ميآيد و موجب نابينائي شود بكار رفته است

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب | كاش افتادى گل ابرى بچشم آفتاب ۱۱/۹۱

افتاد گل ز ديده يعقوب همچو اشك | دانم نسيم مصر بكنعان وزيده است ۱۳/۹۶

گلگون = لعل سرخ (ص ۱۰/۱۰۴)

دايم براه شوق جلو ريز ميرود | گلگون اشك را مژه ام تازيانه ايست

مگر = از ادات شك و ترديد بمعني "شايد" (در اصطلاح حاليه) بكار رفته است (ص ۳/۱۳۷)

حمائل كرد شيرين دست خود در گردن خسرو + مگر ميل حنا بندى ز خون كوهكن دارد

مي پرتگال = پرتگال "نزد بعضي بالفتح و تاى فوقاني موقوف عربي نام ملكي و قومي از فرنگ كه پرتكيش مبدل آنست و نوعي از شراب كه بعد از هفت بار جوشيدن حاصل شود و بقول شارح اين كتاب پرتگال نام شهريست كه شراب آنجا شهرت دارد " (۱)

ساقي بجام ريز مي پرتگال را | ماه تمام ساز بيك شب هلال را ۱۰/۷۰

نزاكت = كه صيغه است مجعول از "نازك" فارسي بقياس عربي ساخته شده است و در اين بيت آمده (ص ۴/۵۹)

اگر از لب سخن گرئي فرو بنديم جا دارد | كه نبود از نزاكت تاب بستن معني ما را

وا شدن = بمعني هاى مختلف آمده مانند

گره بند قبايت نشد از دستم وا | بند انگشت شد آخر گره بند قبا ۱۲/۷۳

آيد مرا ز خنده گل اين سخن بگوش | وا شد دل كسي كه سر كيسه باز كرد ۱/۱۳۵

گر اثر دارد نسيم آه گلچينان فصل | غنچهٔ گوى گريبان تو وا خواهد شدن ۲/۲۱۱

---

(۱) ديوان غني چاپ نولكشور ص ۱ حاشيه ۱۳

واکردن = در ۱۴ مورد در دیوان غني استعمال شده است(۱) برای نمونه بیتي چند در اینجا مینگاریم

چاره کار بدست من و من بیچاره بند انگشت بناخن نتوان کردن وا ٤/٧٤

در دلدار وا کردم رقیبم شد دچار آنجا زدم نقبي برون آمد بجای گنج مار آنجا ۸/۸٤

واگشتن =

در فیض سخن هرگز بدست سعي نگشاید بدندان وا نمیگردد گره چون بر زبان افتد ۸/۱٤۲

نباشد از تغافل گر بما گویا نمیگردد لب او بسکه شیرین است از هم وا نمیگردد ۲/۱٤۸

ز شرم پیش لب یار وا نمیگردد دهان تنگ بتان گشت غنچه تصویر ۸/۱٦۷

۲ــ از صفات جدید و بدیع که در دیوان غني آمده است میتوان صفات زیر را شمرد.

باده سربمهر ــ (ص ۱۱/۷۱)

زان لب میگون غني را باده سر بمهر کز سرش بیرون رود باد همه پندارها

پای بخواب رفته ــ (ص ۳/۸۵)

تابوت مردهٔ دوش هشیار کرد ما را پای بخواب رفته بیدار کرد ما را

چرخ سیاه (سیه) کاسه (ص ۸/۹۱ و ۱۲/٦٦)

تا بر نیامدست ز کامم زبان غني چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب

تا زبان چون قلم از کام نیامد بیرون یکدم این چرخ سیه کاسه نداد آب مرا (۲)

چشم ناوک انداز (ص ٤/۱۰۸)

ز چشم ناوک انداز تو دارد وعده زخمي باین امید آهو خون خود را مشک میسازد

خم زنده بگور (ص ۸/۱۰٤)

با مرده دلان چند نشیني بمساجد خمخانه نشین باش که خم زنده بگور است(۳)

---

(۱) برای موارد دیگر ملاحظه شود ص ۱۰/۱۰۸ و ۸/۱۲۰ و ۲/۱۸٦ و ۱/۱۹۵ و ۲/۲۰۳ و ۷/۲۰٦ و ۹/۲۰۷ و ۱/۱۰ و ٤/۲۲۸ و ٤/۲۳۵ و ٦/۱٤٤ (۲) "بیان جفای فلکي است و مشابهت سیاه کاسه بریاعت معنوی با دوات و مثال زبان بقلم که از کام بیرون میباشد" دیوان غني چاپ لکهنو ص ۵ حاشیه ۱٦ (۳) "یعني در زندگي خود را مرده وار ساز و از زمره مردان موتوا قبل ان تموتوا باش و ازاینکه خم را بخاک فرو میبرند نسبت زنده در گور بودن باو نمود" دیوان غني نولکشور ص ۸ حاشیه ۱۱

سخن پوست کنده (ص ١٦٩/ ١٣)

از مال دارکیسه خالیست یادگار گوید بگوشم این سخن پوست کنده مار

سخن زیر لبي (ص ٨٨/ ٧)

امشب نفسي زمزمه داشت مغني ني کرد بلند این سخن زیر لبي را

سینه صد چاك (ص ٧١/ ٧)

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد گرچه بستم رشته بر انگشت سوزن بارها

شراب نیمرس (ص ١٧٤/ ١٠) (١)

عقل گرداری مکن کسب کمال از ناقصان کي رسد آخر دماغت از شراب نیمرس

مرغ رشته بر پا (ص ٥٨/ ٦)

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس در تن رسائي نیست در پرواز مرغ رشته بر پا را

مصرع ریخته (ص ١٠٨/ ٥) (٢)

بي چراغست اگر بزم خیالم غم نیست مصرع ریخته شمعي است که در محفل نیست

مي دو آتشه (ص ١٧٠/ ٧)

بمجلسي که بود باده از لب دلدار مي دو آتشه باشد بجای آب خمار

نگاه گرم (ص ٩١/ ١١) (٣)

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب

---

(١) " شراب خام ناتمام که بمراد خود نرسیده باشد و رسیدن دماغ سرخوش بودن و صاحب نشئه شدن" دیوان غني ـ لکهنو ص ٨٥ حاشیه ٥ (٢) " مصرع ریخته مصرع بي تکلف که بي محنت و فکر طبع موزون شود ـ طغرا گوید ـ داریم خیال تا آنکه روی دهد

چون مصرع شمع مصرع ریخته

بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیرا که شمع ریختن بمعني ساختن و تیار کردن شمع است" دیوان غني لکهنو ص ٤١ حاشیه ٤

(٣) " نگاه گرم نگاه تیز و نگاه محبت ـ گل ابر یعني قطعه ابر ـ صائب راست ـ

تازه میگردد ز چشم اشکباری جان ما گلشن ما را گل ابری گلستان میکند

گل بمعني داغ سینه بسیار مي آید و گل چشم آنچه بصورت آبله از چشم برآید و موجب نابینائي گردد ـ یعني دختر رز از نگاه گرم محجوب و مستور میشود کاش قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعني آفتاب در ابر پوشیده گردد که باده نوشي در ابر و باران میسر آید" دیوان غني ـ لکهنو ـ ص ٣٠ حاشیه ٣

۳ــ مصطلحات و کنایات ــ برخي اصطلاحات در اشعار غني مي بينيم که خاص او و اقران و امثالش ميباشد و از آنجمله است

آب سياه (۱) ص ۸/۲۴۲ (معني مصطلحات و کنايات که در پا ورقي نوشته ميشود از حواشي ديوان غني چاپ نولکشور لکهنو ــ ۱۹۳۱ نقل شده است و شماره صفحه و حاشيه در پاورقي از آن ديوان است)

از بسکه گريستم بشبهای فراق — گرديد سواد ديده ام آب سياه

آب گردش (۲) ص ۱/۱۷۶

دارد ببزم مستان جام شراب گردش — زاهد نيايد آنجا از بيم آب گردش

آهوی آهو گير (۳) ص ۱۱/۱۷۵

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته — مگر آهوی آهو گير باشد چشم جادوش

تخته بندی دکان (۴) ص ۴/۱۸۷

خط جام (۵) ص ۱/۱۰۴

اشك گلگون شراب گلفام است — بخيه آستين خط جام است

---

(۱) آب سياه نام مرضي که چشم را نابينا کند . سعيد اشرف گويد

گر برم آب سياه از ديده ميگردد سفيد — کي توان کردن بلای تيره روزان را علاج

و حقيقت آنست که آب سياه خصوصيت بچشم ندارد و نيز در کلام اساتذه ديده ميشود و آن مشهور است اين مرض باشپان ميشود که در هند "رس" گويند بفتح رای و سين مهمله " ص ۱۲۸ ح ۱٪ (۲) "آب گردش يعني زبوني آب وهوا و ... تغير آب و هوا که بيمار را ازجای بجای ديگر برند برای اصلاح آب وهوا ــ تاثير گويد ــ غم رفت از دل مي بيغش بفريادم رسيد + چارهٔ آخر بگردش بود بيمار مرا " ص ۸٦ ح ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء اين شعر غني را سند آورده است ولي مصرع اول آنرا اينطور مينويسد ــ " در محفلي که دارد جام شراب گردش" مصطلحات الشعراء تاليف امام قلي راوی وارسته ــ نولکشور کانپور ۱۳۱٦ هجری ص ٤ (۳) "آهوی آهو گير آنست که آهوی آموخته را در چراگاه آهوان صياد سر دهد که آنرا بهمراهي خود نزديك دام صياد آرد و باين حيله صيد آهوان نمايد و نيز شنيد شد که چون آهوان رم خورند آهو آموخته آنها را برگردانيده باز طرف دام مي آرد " ص ٧٦ ح ٦ (٤) "چون عضو شکسته را از چوب بسته درست مينمايند و تخته بندی دکان بمعني بستن دکان است مناسبات آن با لطافت معني ظاهر ص ۹۳/ح ٦ (٥) خط جام نقشي که از پر شدن جام بر دور نمود ار باشد چون برای پاك ساختن اشك آستين بر روی و چشم ميگذ ارند ميگويد که اشك چشم شراب رنگين من است و آستين که بصورت او بجام مينمايد بخيه اش خط جام است ــ حاصل که شراب من اشك وجام من آستين و بخيه آستين بمنزله خط جام در حق من است " ص ۳۸ ح ۱۲

سالگره (١) ص ٣/٢٠٢

گشت چون رشته عمرم کوتاه　　　معني سالگره فهمیدم

شانه بيني (٢) ص ٤/١٣٥

خاطرش چون از غبار لشکر خط جمع نیست　　　هر دم آن زلف پریشان شانه بيني میکند

فتیله داغ (٣) ص ١١/١٣٨ و ١/١٨٤

چون غنچه خشك گشت غني مغز درسرم　　　زیبد اگر فتیله داغ جنون شود

و

تا آن غزال گرم ز پیشم گذشته است　　　موبر تنم فتیله داغست چون پلنگ (٤)

قند مکرر (٥)

دیده چون آن دولب شیرین دید　　　معني قند مکرر فهمید

کدوی باده (ص ٨٤/٣ و ٥)

آتش مي تیز سازد شعله آواز را　　　بر کدوی باده باید بست تار ساز را

تا تو رفتي مي ندارد کار با مینای ما　　　از کدوی سبز فرقي نیست تا مینای ما

گره برباد = یعني گره زود گسل (ص ٨/١٠٥)

تکیه تا چند کني بر نفسي همچو حباب . چشم بگشای که هستي گرهي برباد است

گنج روان (ص ٧/١٤١)

چرا دوزد غني چشم طمع بر نعمت دنیا　　　که از نقد سخن گنج روان در هر زمین دارد

مقری تسبیح (٦) ص ٥/٢٢١

بگوشم این صدا از مقری تسبیح مي آید　　　که صد دل مضطرب گردد چو یکدل یابد آرامي

---

(١) رشته سالگره رشته ایست که برای تعین سال باشد برای توضیح رجوع شود به قسمت این رساله "تاثرات غني از محیط هند و کشمیر" (٢) شانه بيني فال دیدن و آن معرفست که فالگیران بر شانه گوسپند از احوال گزشته و آینده خبر میدهند ص ٥٩ ح ١ (٣) فتیله داغ عبارت از پنبه مرهم که بر سر داغ گذارند ــ ص ٦١ حاشیه ٦ (٤) داغ پلنگ همان نقوش سیاه که بصورت داغ بر پوست او باشند یعني از گرم و شتاب وی از مو بر تن من فتیله داغ شده است مانند پلنگ که موی او فتیله داغ اوست ــ ص ٩٢ حاشیه ٥

(٥) مراد از قند بسیار صاف زیراکه چون او را مکرر القوام آرند لطیف تر میباشد ص ٦٤ حاشیه ٥ (٦) مقری بضم میم و سکون قاف امام سبحه و دانه کلاني که واسطة العقد تسبیح باشد از آنجا که امام تسبیح در شمار نمي آید و چون مهره های تسبیح گردش نیارد و مشابه یکدل آرام گرفته است ● ص ١١٧ حاشیه ٣

گذشته ازاینها کنایات و مصطلحاتي دیگر بصورت فعل در دیوان غني دیده میشود که آنها را با ذکر معاني نقل میکنیم

اصطلاحات	معانـــي	شماره صفحه وسطر دیوان غني چاپ لکهنو که اصطلاح در آن درج است
آتش زیر پا داشتـــن	کنایه از اضطراب و ناراحتي و بیقراری	۲/۲۰ و۱۱/۵۳ و۷/۵۸ و ۵/۵۹
آفتاب دادن	آفتاب کنایه از شراب و آفتاب دادن چیزی یعني انداختن آن به آفتاب که خشك یا گرم شود	۷/۲۹
از دیده افتادن	حقیر و خوار شدن	۱۰/۳۳
از جا بردن	بي صبر و بي حوصله کردن	۱/۵٦
از جا رفتن	بیقرار و بي صبر شدن	۱۸/۱۰۵
افتادن آتـــش	درگرفتن آتـــش	۱۷/۵۵
الف کشیدن	شرمنده شدن	۵/۹۷
انگشت بلب زدن	کنایه از استدعای سخن کردن	۱/٦۰
انگشت بخون آلوده در دهن داشتن	کنایه به خونخواری	۳/٦۰
بجان رنجانیدن	بکمال رنجانیدن	۱۰/٦۲
بچشم کم دیدن	حقیر و کوچك انگاشتن	۳/۲۹
بخواب ندیدن	کنایه از کمال نایابي	۱٦/۳۳
بر آب رفتن	کنایه از کرامت اولیاء است	۸/٦۸
بر روی آب رفتن	ایضا	۱۰۹/آخر و۲/۱۳۹
بر در پستي زدن	کنایه از تواضع و خاکساری	۳/۹۷
بر زبان افتادن	مشهور شدن [illegible]	۱/۱۷
بر سر کشیدن جام	تمام نـــوشیـــدن	٦/۸۳
بر طاق نهادن	ترك کردن	٤/۷
بـــو کـــردن	سراغ چیزی یافتن و کنایه ببوسه زدن	٦/۷۳

پا قایم کرد ن	توقف کرد ن و د ریک جا ایستاد ن	ص ۹/۲۷
پای بزمین نوسید ن	کنایه از غایت شاد ی	۳/۱۸
پـر بود ن د ل	کنایه از ملال خاطر وگله مند بود ن	۵/۳۶
پشم د ر کلاه ند اشتن	عزت و اعتبار ند اشتن	٤/۱۱۵
پهلو بچیزی زد ن	برابری به آن کرد ن	۳/۶۸ و ۱۶/۱۰۵
پهلو تهي کرد ن	کناره گرفتن	٤/۸
پهلو زد ید ن	خود را بیك جانب کشید ن	۶/۳۳ و ۱۱/۱۲۱
جا خالي کرد ن	از جای خود تعظیما ایستاد ن و تواضع کرد ن	۲/۷ و ۱۵/۱۱۶
چارچشم شد ن	کنایه از غایت اشتیلق	۶/۲۷ و ۹/۸۱
خار از پهلو روئید ن	کنایه از بیقراری بسیار	۱۰/۱۱
خواب بست ن	کنایه از بید اری	۸/۱۵
د امن بر آتش زد ن	افزوني و ترقي د اد ن آتش	۱/۷۷
د امن بمیان بر زد ن	مستعد شد ن بکاری	۱۷/۱۹
د انه گره گرد ید ن	آسود ه نبود ن	٤/۸۲
د ر یك پیرهن بود ن	کنایه از کمال اختلاط	۵/۶۰
د ر آستین د اشتن	موجود و حاضر د اشتن	۵/۶۳
د ر پرواز د اشتن	معروف و مشهور بود ن د ر هر جا	۳/۷
د ست بر چیزی افشاند ن	ترك کرد ن	٤/۱۳
د ست د ر بغل کشید ن	کنایه از بیکاری و مفلسي	۱۵/۹٤
د ل برد اشتن	غم و غصه بد ل خورد ن	۷/۱٤
د ل د اد ن	استمالت کرد ن	٤/۲۳
رشته بر انگشت بستن (یا پیچید ن)	اصطلاح انکه چون از کسي وعد ه گیرند رشته ای بر انگشتش پیچند که آنرا د ید ه وعد ه بیاد آورد	۱۲/۱۶
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هرکسي رو بآفتاب رود چشمهایش خیره شود و چیزی نبیند	۸/۲۹
رو ساختن	شرمند ه شد ن	۱/۳۹

روی دل دیدن	التفات و توجه از کسي یافتن	۲/۲۸
زبان در دهان کسي کردن	آموزانیدن و تعلیم کلام نمودن و بحرف آوردن	۱۵/۵۵
زر به سپر دادن	زر بکثرت دادن	۷/۲۲
سر کردن	ظهور نمودن	۱۳/۵۳
سفید کردن چشم	کنایه از بسیار گریستن	۷/۱۰۲
شانه در آب داشتن	کنایه از مهیای آرایش بودن	٦/٤٤
شهید کردن معني	عبارت از معني رسا و مضمون عالي است که در قالب عبارات سقیمه بندند که از پایه بلاغت و فصاحت افتد	۱۹/۱۲٦
سینه صاف	کنایه از نداشتن پستان	۱۰/۸۳
صورت دادن	تصویر کشیدن	۱۱/۸
طرف بستن	فایده حاصل کردن	۳/۱۰۰
طشت از بام افتادن	رسوا شدن	٥/٤۲
ک و بر ساز بستن	کنایه از درست نمودن ساز نغمه و آهنگ ساز	۳/۷۱
گره بر گلو زدن	کنایه از خاموش بودن	۸/۸۷
گل بچشم افتادن	نا بینا شدن	۲/٤٤
گل شدن چراغ	خاموش شدن چراغ	۱۱/۷۸
مسطر از شانه کشیدن	کنایه بدندان شانه که بصورت مسطر برابر باشند کشیدن	۱٦/۱۹
ناخن بدل زدن	مرغوب واقع شدن	۸/۱۰۸ و ۲/۲۰
نان بروغن افتادن	خاطر خواه برآمدن	۱۱/٤٥ و ۱۵/۹۳
نا نقش بستن [illegible]	[illegible]	
ورق گردانیدن	تغییر اوضاع و اطوار نمودن	۱۷/۱۹

٤ـ ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات بوسیله پسوند و پیشوند ویا ترکیبات اسم وفاعل و اسم و مفعول مرخم وغیره در اشعار غني بسیار آمده است وقسمتي ازآنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۴/۴۱)(۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد　　کردانه تسبیح کفش آبله دار است

آتش خانه (۱۹/۱۳۹)

میکند هر کس که گردد ساکن این سرد سیر　　نور پوش ازشوق آتشخانه را همچو کمان

آشیان بندی (۱۲/۱۰۵)

جمع کردم مشت خاشاکي که سوزد خویش را　　گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان

آیینه خانه و پریخانه (۹/۷۰)

هرکس که دید روی تو دیوانه میشود　　آیینه خانه از تو پریخانه میشود

اهل دل (۲/۴۱)

اهل دل از ترک خواب سیر فلك میکند　　عیسي وقت خود است هر که شبي زنده است

بال فشان (۱۳/۴۲)

پیش صیاد روم بال فشان از سر شوق　　گر بدانم فرضش بال من است

برگشته بخت (۲/۱۶)

نصیبي نیست از اهل کرم برگشته بختان را　　که هرگز پر نسازد کاسه گرداب را دریا

بید ماغ (۵/۱۰)

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم　　که بوی نافه باشد موی بیني بید ماغانرا

تر دامن (۵/۳۰)

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود　　بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

تنك ظرف (۲/۷۲)

غني راز تنکظرفان نهان آخر نمیماند　　اگر چون شیشه ساعت نفس در سینه میدزدند

جبهه سائي (۱۸/۳۲)

جز ابرویي نمانده در جبینش　　زبس مه بر درش در جبهه سائي است

چشم آشنائي (۱۰/۳۲)

مگر با سرمه ات چشم آشنائي است　　که کار چشم خوبان سرمه سائیست

خاك نشین (۵/۱۷)

عمریست که از شوق خدنگ تو بهر سو　　در دشت هوس خاك نشینند نشانها

خود نما (۸/۲۵)

کند گر خود نما چون مه سراپا صفحه را روشن
بگردون میرساند دعوی صاحب کمالي

دریا بار (۱/۹)

طفل اشکم گر ببازی رو بصحرا آورد　　کاغذ بادی شمارد ابر دریا بار را

دو زباني (۱/۸۱)

هر که کرد از دو زباني دل مردم افگار　　عاقبت در هر کند در دهنش خاك چو مار

---

(۱) شماره صفحه و بیت در میان قوسین مربوط به دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو میباشد

روز نامه و سیاهه (۴/۷۵)

حساب روز و شب هجر را چه میپرسي — که روزنامه ما چون سیاهه شب بود

زنبور خانه (۷/۳۶)

هر زخم ني ز نغمه شیرین لبالب است — زنبور خانه ایست که از انگبین پر است

زهر چشم (۴/۳۳)

زهر چشم تو چنان کرد سرایت در من — که مرا پوست بتن سبز چو نهال ام تر است

زهر خند (۱۱/۸۲)

تلخ است عیش پسته ز رشك دهان یار — این زهر خند را نبود هیچ اعتبار

سبز خط (۵/۳۲)

ساغر زدن سبز خطان بي مزه ای نیست — صهبا کشي ریش سفید ان نمکین است

سپند آسا (۶/۷۱)

سپند آسا اگر پیش خود م در آتش اند ازد — ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد

سر نامه و سر رشته (۱۳/۳۱)

سر نامه مکتوب تو سر رشته کین است — سطریکه دراین نامه بود چین جبین است

سیر چشمي (۱۵/۳۵)

در جهان نتوان نشان از سیر چشمي یافتن — چشمه خورشید هم محتاج آب شبنم است

سیه بهار (۵/۷۴)

فیض سیه بهار شبم بود آرزو — بوی گل چراغ مرا بید ماغ کرد

سیه مست (۳/۶۲)

سرمه افتاده ز چشم توو رسوا گردید — چون سیه مست که در روزن میخانه فتد

شکر آب (۱۱/۳۶)

شد شکر آب ز شرم سخن شیرینم — گر میان من و طوطي شکر آبست بجاست

صاحب نفس (۳/۱۶)

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید — که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا

طاق بندی (۶/۹۲)

گردون ز طاق بندی قوس قزح گذشت — تا خانه کمان ترا ریختند رنگ

ظلمت آباد (۳/۳۹)

دل منور کي شود در ظلمت آباد بدن — شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است

کاغذ گیر (۵/۸۴)

یار از چشم نهان گشته چو شد دیده سفید — مانع پرتو خورشید، شد این کاغذ گیر

گرانجان (۲/۶۱)

گرانجان کي بقطع راه تجرید آشنا گردد — که خواهد زاد ره گر گرد خود چون آسیا گردد

گرسنه چشم (۳/۵۲)

فیض چون گرسنه چشمان نبرد کس ز کریم | آب دریا همگی صرف بگرداب شود

میگون (۱۵/۱٦)

زان لب میگون غني را باده دوشه سربمهر | کس سرش بیرون رود باد همه پندارها

نمک چشی (۱۵/۹۰)

چشم سفید هست نمک ان خوان عشق | بي ما نمك چشي نكند ميهمان عشق

نیستان (۱۲/۳۷)

تنش از تیر جفای تو نیستان گردید | علم شیر دلي هركه بعالم افراشت

نی سوار (۱۲/۸۱)

از تنزل پست فطرت را نباشد هیچ باك | بیم افتادن نباشد هرکه باشد ني سوار

هرزه گرد (۸/٤۲)

معنی آرام را هرگز نفهمیدم که چیست | هرزه گردم چون قلم تا آنکه پایم در گل است

---

(۱۱) تاثیرات از محیط هند و کشمیر (۱)

حیات و نشاٴت غني در سر زمین کشمیر و مسافرتهای او بهند سبب گردید که مانند بسیاری از شعرای مقارن و معاصرش (اعم از هندی یا مهاجر بهند) تحت تاثیر آن محیط قرار گیرد و بسي از لغات و مصطلحات آن دیار در کلامش راه یابد مثلا دراین بیت

خال رویش زیر برقع صید دلها میکند | در زمین حسن نتوان دانهٔ بیدام دید ۵/۱۵۹

از دام اشاره ایست به برقعي مشبك که شبکه هایش چون شبکهای دام است و زنان هندی بر روی افگنند • و درین بیت

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد | گرچه بستم رشته بر انگشت سوزن بارها ۷/۷۱

و

برانگشتش بپیچم رشتهٔ باریکتر از مو | دهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم ۳/۱۸۷

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه که برای بیاد آوردن موضوعي رشته ای را بدور انگشت سبابه مي پیچیدند تا هرگاه نگاهي بانگشت بیفتد آن مطلب بیاد آید و نیز چون از کسي وعده گیرند رشته ای بر انگشتش پیچند که انرا دیده وعده بیاد آورد و این رسم دیرینه هنوز هم میان

---

(۱) در تهیه این قسمت نویسنده از مقاله دانشمند گرامي جناب آقای شمس الدین احمد دانشیار دانشگاه کشمیر بعنوان "غني کي شاعری مین مقامي رنگ" که چند سال پیش از رادیو سرینگر بزبان ارد و منتشر گردیده نیز استفاده کرده است و بدینوسیله از آن دوست ارجمند اظهار امتنان مینماید •

پیر زنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سر زمیني است کوهستاني و زمستانهای آنجا بسیار شدید است و مردم برای حفظ و جلوگیری از سرما لباسهای گرم و گشاد میپوشند. یکي از لباسها مانند خرقه ایست که از پارچه دستباف پشمي ساخته میشود و آنرا بزبان کشمیری "پهرن" گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا و قدش خیلي بلند و گشاد است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند و احساس سردی نکند. این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین برمیدارد و شاعر ما از این لباس و چین های آن نیز الهام میگیرد و برای اظهار مطالب ازان استفاده میکند چنانکه گوید ــ

چون آستین همیشه جبینم ز چین پر است یعني دلم ز دست تو ای نازنین پر است
۷/۹۹

یکي از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نانوا بخرند آنرا زیر پهرن پنهان کرده بخانه بیارند. غني باین امر اشاره کرده میگوید ــ

اگر از فاقه ببندیم بر شکم سنگي گمان برند که داریم در بغل نان را ۹/۶۵

در فصل زمستان موقعیکه برف همه جا را پوشانده است و سرمای شدید مجال رفت و آمد بخانه ها و یا بمحل اجتماع عمومي بمردم نمیدهد گذراندن شبهای تاریک و طولاني مسئله مهمي را تشکیل میدهد. مردم ازاینکه شب و روز در خانه بمانند کسل و کم حوصله میشوند و برای رفع این وضع یکنواختگي گاه گاهي یکي از قصه گویاني را که بازار آنان فقط در این فصل رونق میپذیرد بخانه خود دعوت میکنند تا او با گفتن داستانهای شیرین باعث سرگرمي و نشاط افراد خانه شود. در این هنگام صاحب خانه با چای مخصوص و مطبوع کشمیر و نقل و شیریني پذیرائي میکند. غني نیز که پرورده این محیط بوده و از این داستانها بسیار شنیده بود ذکر این افسانه سرائي را بدینگونه در شعر خود جا داده است ــ

بجواني بطرب کوش که این موی سیاه شب تار است و بافسانه بسر باید برد
۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیر در فکر شاعر ما تاثیر گذارده عبارتست از یخ بستن آب. در زمستان در هر جائیکه برف زیاد میبارد آب جوی ها و دریاچه ها یخ میبندد و چون تنها وسیله آب در این دیار همین نهرها و دریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل مي شکستند تا زوال آب شود. غني این موضوع را برای ایهام شاعرانه ...

بکار میبرد چنانکه گوید ـ

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند   گر نهودی سخت رو از شرم میگردید آب ٥/٢٥٤

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه و خیابان از برف پر است موجبات ناراحتي مردم بزرگسال ولي در عین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد • پیر مردها برای جلوگیری از لغزیدن بر روی یخ زیر نعلین میخ میزنند و این نعلین را مخصوصا در این ایام میپوشند تا از خوردن بزمین در امان باشند ـ

هیچ رو راه گریزان نیست از دست شکست   تخته نعلین ازان بستند در پاشیخ و شاب ٥/٢٥٥

ولي بچه های مدرسه ازآنچه که پیران گریزانند بدان سوی راه روان

چون طفلان قدم سوی مکتب زنند   بر اوراق یخ مشق مرکب زنند ٢/٢٤٨

یکي از عادات و رسوم قدیم زنان سالخورده و درس ناخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن و سال افراد خانواده رشته های مختلف الالوان در گوشه ای از خانه آویزان کنند و هینکه سالي از زندگي فرد خانواده میگزرد گره ای بآن رشته میزنند و بدین طریق حساب دقیق و صحیح سن و سال هر فرد خانواده در اختیار آنان هست و چون گره ها بر رشته افزوده شود کوتاه تر گردد وغني بدین رسم دیرینه کشمیر اشاره کرده معني لطیفي را که از استعمال کلمات "گره" و "رشته" و "کوتاه" ایجاد شده بیان میکند و درسي از زندگي بما میدهد چنانکه گوید ـ

گشت چون رشته عمرم کوتاه   معني سالگره فهمید ٣/٢٠٢

غیر ازین واژه ها و اصطلاحات دیگر نیز در اشعار غني مشهود است که برخي از آنها را ذیلا یاد میکیم

پان ( ) = برگ است سبز که مردم هند اعم از مرد و زن پیر و جوان اعیان و فقیر آنرا میجوند و بعضي ها معتاد به آنند • در محافل جشن و همچنین در جلسات تعزیت و سوگواری از طرف مهماندار برای پذیرائي مهمانان تعارف میشود خوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غني بآن اشارت کرده است ـ

شده از خوردن پانش زبان لعل   لبش لعل و دهن سوراخ آن لعل ١/١٨٥

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته و ندارد و از همینجاست که غني پان را فقط به دلربان و گلرخان هند تخصیص میدهد ـ

هست میل خوردن پان گلرخان هند را — عاشقان گوئی که از خون خود شداند آب ۱۲/۹۱

همچنین در هند رسم برآنست که در مواقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان شگون سرسبزی و خرمي بدوستان وآشنایان و بزرگان هدیه میفرستند • غني در ین رباعي از یکي از دوستان خود که "پان" برای او هدیه فرستاده، اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم — گل گل بشگفت خاطر ناشادم

ممنونم از آن نخل برومند که کرد — بعد از عمری ببرگ سبزی یادم ۶/۲۳۹

و در این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند

چو سر بپای تو سودم ز درد سر رستم — حنای پای تو ام کرد کار صندل سرخ ۳/۱۲۵

" و صندل چوبي است معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ آن بوی ندارد • واین ظاهرا معرب چندل بلام است و چندن به نون مشترک است در هندی و فارسي "(۲) و مشهوراست برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشاني مالند •

و در ین بیت غني یکي از عطریات هند را نام میبرد

گر برود لحظه ای نرگس مستش بخواب — عشوه برویش زند از عرق فتنه آب ۶/۹۳

عرق فتنه بقول محشي دیوان غني "نوعي از عطریات موضوع هندوستان وآن شهرت دارد " ([illegible])

و در مصرع دوم این بیت

توشه راهي بمنزل پیشتر از خود فرست — هر کجا موری به بیني دانهٔ بر خاک ریز ۲/۱۷۳

اشاره ایست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکر یا حبوبات در دست گرفته خارج از شهر روند و در میدانهای وسیع هرجائیکه نشاني از مورچه بینند آن غذا را بزمین ریزند و این کار را وسیله گشایش رزق و توشه برای سفر اخروی پندارند •

---

(۱) پان "برگي است معروف در هند که با فوفل وکات و نوره خورند و تمام سال سبز ماند و چون آنرا در برگي دیگر برسم معهود به پیچند بیره بموحده بوزن خیره خوانند و هر دو لفظ در اشعار امیر خسرو و بعضي متاخرین آمده • صائب — بوی گلزار شهادت هر کرا بیتاب کرد + چون لب پان خورده میبوسد دهان شمشیر را "(فرهنگ آنند راج تالیف محمد شاه باهتمام دبیر سیاقي — تهران) مرحوم دهخدا در ذیل ماده پان آورده است " اسم هندی تنبول است تامبول — تامول — تنبول — تنبل • شاه حسیني (دمشقي) وآن برگي باشد از قسمي فلفل که آنرا در هندوستان با آهک و فوفل خایند تالبها را سرخ گرداند (برهان) مخلوطي از تانبول و فوفل و توتون که هندوان در دهان گیرند و آب آن بیرون کنند • معجوني از برگ تانبول و آهک و فوفل که هندوان همیشه در دهان دارند و آب آن بیرون کنند "(لغتنامه) (۲) آنند راج ([illegible])

غني از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگي - افکار و عقاید و سبك شعر غني کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما درمیان معاصرین و متاخرین خود چه نفوذ و تاثیری داشته وآنان چگونه ازاو اسقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند . تذکره نویسان و شاعران معاصر غني و نویسندگان خلف او تا روزگار ما ازاو به نیکي و بزرگي یاد کرده اند و او را بسیار ستوده اند . اینك بنقل مختصری از سخنان آنان میپردازیم .

۱- محمد طاهر نصرآبادی در تذکره معروف خود از غني چنین یاد میکند (۱)

" حقا که درست سلیقه و غریب خیال بود - اشعارش همگي لطیف است"

۲- محمد افضل سرخوش در تذکره موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

" صاحب طبع عالي بوده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده . از خطه کشمیر
" بلکه تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوش خیال نازك بند معني یاب بر نخاسته
" .... گویند صائبا بر یك بیت او رشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه درین
"عمر گفته ام باین کشمیری میدادند و این بیت او بمن میدادند -
"غني = حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر   دام همرنگ زمین بو گرفتار شدم
"حکیم صاحب از روی این شعر معني پیدا کرد و فقیر نیز - هرد و نوشته میشود -
"حکیم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم   دامدر سبزه نهان بود نمیدانستم
"سرخوش = خوردم زخط فریب جمال عذار او   همرنگ سبزه بود لباس شکار او "

۳- امیر شیرعلیخان لودی مولف مراةالخیال او را بدینگونه مي ستاید (۳)

" اشعار مانند گلهای کشمیر همواره با طراوت معني و طرز کلامش چون کلام خوبان
" پیوسته با حلاوت وارداتست . او را معني خاص بسیار است و مضامین تازه بي قیاس
" .... آنچه از طبع وقادش سرزده بود امروز در ایران و توران و سواد هندوستان
" بر افواه و السنه جاری است ."

۴- مولف سفینه خوشگو درباره غني چنین اظهار نظر میکند (۴)

"صاحب سخن پرکار استاد فن جاد ونگار است . چنانچه شاه جواد درویش اکثر میفرمود
" که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است . آنقدر پایه او بلند افتاد جائیکه
" بعرصه گفتگو میآمد مثل میرزا صائب استادان قدیم فهمیده میگذارند ....
" براین بیت ملا غني خانصاحب آرزو حاشیه نوشته اند - شعر
" حمایل کرد شیرین دست خود درگردن خسرو + مگر سیل حنا بستن بخون کوهکن دارد
" و در پیش فقیر آرزو این بیت ملا غني عدیم الجواب است . عجب معني و عجب اندازی

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ (۲) کلمات الشعراء ص ۸۳-۸۵ (۳) مراةالخیال ص ۱۶۱
(۴) سفینه خوشگو نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر غني کشمیری

"دارد گویا مافوق طاقت بشری است. نزدیك بدین شفائي گفته هر چند باین
" رتبه نیست چنانچه گوید ـ
"
حرمان نگر که دست خط میکنم خیال + آن خون بیگناه که در گردن کسي است"

ودر ضمن ذکر شاعری بنام گـر بخـش حضوری گوید

"طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه در جواب هر بیت استاد مولانا غني
" که سر خیل ایهام بند ان است در این ایام ده هزار بیت مشق کرده "(١)

٥ــ خواجه محمد اعظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سخنوری غني چنین مینویسد (٢)

"صاحب طبع عالي بود. پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده هر چند شاگرد ملا
"محسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند
" درات عهد همچو او خوشخیال و نازك بندی بر نخاسته "

٦ــ میر حسین دوست سنبهلي در تذکره حسیني ازاو چنین یاد میکند (٣)

" شاعر ماهر یك فني محمد طاهر غني آب و رنگ گلستان سخندانی است"

٧ــ در تذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستاني این کلمات درباره غني بچشم میخورد (٤)

" درستي زبان و رواني الفاظ و لطافت معني او مقبول همه بوده و الحق از خطه کشمیر
" مثل او کسي بر نخاسته "

٨ــ میر غلام علي آزاد بلگرامي در مآثرالکرام از او بدین کلمات قدرداني میکند (٥)

"بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد "

٩ــ میر شیر علي قانع تتوی مولف تذکره "مقالات الشعراء" ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخوش مي نویسـد (٦)

" ... و هم هنگامي این مصرع غني معزی الیه (میان غلام علي) پیش فقیر خواند
" مصرع ــ سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ایم
" و مصرع ثاني خواست ــ گفتم

" سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ام × ما در مقام اصلي خود آرمیده ام
" چون بیت غني دیدم براین نسق بود
" سر همچو تار سبحه ز صد جا کشیده ام × آخر بخود رسیده ام وآرمیده ام "

و جای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غني گفته است نقل میکند و آن اینست (٧)

"چشمش میان طاق دوابر نماز کرد بیمار بود زان باشارت نماز کرد

---

(١) سفینه خوشگو مرتبه عطاءالرحمن کاکوی چاپ پاتنا ١٩٥٠ ص ٣٤٨ (٢) واقعات کشمیر ص ١٧١
(٣) تذکره حسیني ص ٢٢٨ (٤) ریاض الشعراء نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ٤
ص ٣٢٢ (٥) مقالات الشعراء میرشیرعلي قانع تتوی چاپ سند ادبي بورد کراچي ١٩٥٧ ص ٢٩٦

" پید است فرق عام و خواص حضور دوست   زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد
"قانع نوای تازه بیاموخت از غنـــــي   باید ز رشته سخنم تار ساز کرد "

و سپس در پاورقي غزل غني که با مطلع

چشمت در سخن چو به باد ام باز کرد   با او زبان طعنه ز مژگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است٠

۱۰ ـ علي ابراهیم خلیل در صحف ابراهیم درباره شاعر ما چنین اظهار نظر میکند (۱)

" از مشاهیر شعرای افاضل خطه کشمیر جنت نظیر و معاصر میرزا صائب و
" شاگرد شیخ محسن فاني است ٠٠٠٠٠٠ توصیف کلامش در خور زبان قلم
" نیست اینقدر بس که نواب وحید الزماني اشعارش بسیار میپسندید و میرزا
"(صائبا) به هرکه از هندوستان وارد ایران میشد میفرمود که برای ما تحفهٔ
" از هند آورده و آن عبارت از اشعار غني بود ٠٠٠٠٠ دیوانش قریب چهار
" هزار بیت متضمن مضامین لطیفه و الفاظ ایهامیه متداول ٠"

۱۱ ـ احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب چنین یاد میکند (۲)

" صیت سخنش بگوش عالمیان رسید ٠ اشعار نهایت نازك و هموار و دلچسپ واقع
" شده ٠ وی با ثقـه شعرای ایران مثل میرزا صائب و کلیم و محمد جان قدسي
" صحبتها داشتـه "

۱۲ ـ مولانا قدرت الله گوپاموي در تذکره نتایج الافکار از غني بدین نحو تجلیل میکند (۳)

" رنگ بخش گلشن دلپذیری ملا محمد طاهر غني کشمیری که گل وجودش بعد
" بهمرساني رنگ و بوی رشد و تمیز در بهارستان درس ملا محسن فاني کشمیری
" درآمد و در مدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد بهمرسانید و دامن دامن
" گلهای لیاقت بایستـه فرا چنگ گردانید و در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم
"پیدا کرد و از معدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد ٠ کلامش در تمثیل
"گوئي بینظیر است و اشعار آبدارش یکسر دلپذیر ٠٠٠٠٠٠ دیوان فصاحت
"ترجمانش در اکناف عالم متداول است٠"

۱۳ ـ نواب محمد صدیق حسن خان در تذکره شمع انجمن نظر صاحب ماثرالکرام را تائید میکند
و میگوید ـ (٤)

" چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیت شایستـه بهمرسانید و آخر بغواصي
" بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد ٠ "

---

(۱) صحف ابراهیم ذکر غنـي (۲) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ (۳) تذکره نتایج الافکار ص ۵۱۲
(٤) شمع انجمن ۳۳۱

۱۴ــ حسین قلیخان عظیم آبادی در تذکره نشتر عشق درباره غني چنین اظهار مینماید (۱)

" غني اگرچه از تنعم دنیوی بي نصیب بود اما از خزاین معنوی از بس غني ــ
" مثل او شاعری معني یاب و محاوره دان از خطه کشمیر بر نخاسته و باین خوبي
" و فصاحت تکلم نساخته ــ کلام او في الحقیقت بهار کشمیر است ۰۰۰۰۰ از رنگیني
" فکر رنگینش چهره گلرویان در غازه خوبي و از سواد مشکبارش طره مرغوله مویان
" در مشکبوئي ۰ "

۱۵ــ و صاحب تذکره فانوس خیال بدین کلمات از غني یاد میکند (۲)

" وی (غني) و شیخ ناصرعلي (سرهندی) از مردم هندوستان از جمله آنها اند که بشعر
" و شاعری ایشان توان فخر کرد و مضمون و معني بستن را ازاینان باید آموخت ۰ "

۱۶ــ مولانا عبد الغني مولف تذکرة الشعراء از او چنین ذکر میکند (۳)

" درستي زبان و رواني الفاظ و لطافت معاني او مقبول همه ــ از خطه کشمیر
" مثل او کسي بر نخاست ۰ "

۱۷ــ مولانا شبلي نعماني در شعرالعجم غني را یکي از بانیان صنعت تمثیل میشمارد و میگوید (۴)

" مثالیه ــ یعني ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن ۰
" باني این طرز کلیم ــ علي قلي سلیم ــ میرزا صائب و غني هستند "

و سپس ضمن ذکر ابو طالب کلیم چنین مینویسد (۵)

" مضامین مثالیه ابتداهم معدود انگشت شمار یافت میشد ۰۰۰۰ لیکن کلیم و
" میرزا صائب و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر
" مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و باهم مشاعره میکردند ظن غالب
" این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است ۰ "

۱۸ــ اما درین ضمن نباید از کسانیکه اشعار و سبك غني را مورد انتقاد قرار داده اند چشم پوشید و آنها را نادیده گرفت ۰ درین زمره نخست به لطفعلي بیگ آذر مولف آتشکده برمیخوریم او بمانند دیگر کسانیکه پیرو مکتب باز گشت بودند نه تنها از غني تمجید و توصیف نکرده بلکه از طرز بیان او چنین برمیآید که اشعار غني مورد پسند وی واقع نشده است و با بي اعتنائي ازاو ذکر کرده و گوید (۶)

---

(۱) نشتر عشق ورق ۱۲۹۹ (۲) تذکره فانوس خیال ص ۶۳ نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر
(۳) تذکرة الشعراء مولانا عبد الغني علي گر ۱۹۱۶ ص ۹۶ (۴) شعرالعجم مولانا شبلي نعماني
ترجمه فخر داعي جلد سوم ص ۱۷ (۵) ایضا ص ۱۸۲ (۶) آتشکده آذر لطفعلي بیگ بمبئي

" غـنـي ـ صاحب دیوان است اما از تمام کلیات او این شعر ملاحظـه و نوشته شـد
" بد نگفتـه ـ شعر
" قاصد چه احتیاج که طومار روزگار چون باز شد رسد بد رازای کوی او "

۱۹ ـ و همچنین مولانا شبلي نعماني در کتاب شعرالعجم از استیلا و غلبه معني سازی و خیالبافي شعرای سبک هندی تنقید کرده چنین خاطر نشان میسازد (۱)

"در آن زمان استیلا و غلبه معني سازی و خیالبافي شعرا را از زبان یعني الفاظ و
" و محاوره بندی غافل کرده بود چنانکه ناصر علي و غني و بیدل دراین دایره
" افتاده از لطف زبان بیگانه شده بودند ."

۲۰ ـ مولوی اکرام الحق در کتاب شعرالعجم في الهند که بزبان ارد ونگاشته است نظریه مولانا شبلي نعماني را رد میکند و اظهار میدارد (۲)

"در دیوان غني اشعاری بسیار میتوان یافت که بر محاوره بندی و استعمال ضرب
"الامثال و مکالمات روزانه دلالت میکند ."

۲۱ ـ از مهمترین نقادان سبک و روش غني خورشید الاسلام است . او در کتاب موسوم بـه "غالب" که بزبان ارد و نوشته شده و در آن ازنفوذ شعرای فارسي زبان قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری بر شعرای ارد و بطور عموم و بر غالب دهلوی بطور خصوص بحث میکند ـ افکار و اسلوب غني را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۳)

" دیوانش از آهنگ احساسات جذبه و شور خالي است و تنها آهنگ الفاظ و کلمات
"در آن بچشم میخورد . علت آنست که او سعي میکند موضوعات و تجربیات پیشها
"افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظي جلوه نو بدهد ..... سبک اشعارش
"از اول تا آخر یکنواخت است و افکارش از احساسات قلبي الهام نمیگیرد و یاس و
"افسردگي بر بیان شاعرانه اش غالب آمده است . تجربیاتي که او ذکر میکند
" و همچنین طرز بیان آنها ناشي از مطالعه کتب است . اساس عشق مجازي
" فقط بر کلماتي چون "سبزه خط" و "سرمه چشم" مبتني است . تصور عشق
" حقیقي در اشعارش فقط بر روایت و حکایت پایه گزاری شده و اثری از حقیقت و
" تجربه شخصي در آن وجود ندارد و کلماتي چون "شوق" فقط دارای معني لغوی است .
" منظور این است که غزلیات غني از رموز شاعرانه و عارفانه خالي است.....
" (غني) بعلت فنا دوستي و زوال پسندی از انسان وزندگي گریزان و بیزار است وبه
" تصوف رسمي پناه میبرد . او دارای فلسفه و افکار منظم و مرتب نیست و اساس شاعری
"او فقط بر صنایع لفظي قرار دارد و لذا به اصول و قواعد عروض پای بند است .
" نظریه غني درباره زندگي از اصطلاحات و ترکیباتي چند (که همیشه آنهارا تکرار

---

(۱) شعر العجم جلد سوم ص ۱۸۸ (۲) شعرالعجم في الهند شیخ اکرام الحق ص ۹٤
(۳) غـالـب خورشید الاسلام علیگر ۱۹٦۰ ص ۸۳ ـ ۸۵

"میکند) بر خواننده روشن و نمایان میشود ۰ "

۲۲ـ در اینجا از علي جواد زیدی که بدفاع شاعر ما پرداخته نقل قول میکنیم ۰ او میگوید (۱)

" غني برای ادعا و دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد ۰۰۰ ولي کمال
" غني دراینجا است که او باوجود اصطلاحات کهنه معاني و افکار بدیع وبکری بوجود
" آورده استکه خواننده سخن سنج و صاحب نظر بي اختیار قدرت شعری و دقت
" نظر غني را میستاید ۰۰۰۰ اشعار غني باوجود وفور استدلال او وضع زمان و
" نا آرامیهای اجتماعي دوران خود ۰۰۰۰ و همچنین از ظلم و بیدادگریهای حکمرانان
" عهد حکایت میکند (۲) ۰۰۰۰ غني به ارزشهای اخلاقي و معنوی ۰۰۰۰ و آزادگي
" وعزت نفس و مناعت طبع و کردار نیك اهمیت بسیار قائل است ۰۰۰۰ او غزل را وسیله ۰
" بیان و اظهار این مطالب ساخته و بدیهي است شاعر برای مطلوب ساختن غزلیاتي که
" فاقد ذکر حسن وعشق و شراب و شاهد باشند چاره ای جز این ندارد که بصنایع
" وبدایع لفظي پناه ببرد ۰۰۰۰۰ تا بتواند مضامین خشك اخلاقي را با چاشني صنایع
" زود فهم چون ایهام و تمثیل بر شنونده و خواننده گوارا سازد " (۳)

۲۳ـ سید محمد رضا دائي جواد در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبك هندی و شعرای معروف آن سبك نوشته است (۴)

" رونق سبك هندی در این عصر و این طرز شعر و بیان نماینده هنر باریك بیني و دقیقه
" یابي ولطیفه کاریست که جز فکر ورزیده و اندیشه های پخته بدان نرسد و از لطایف
" ادبیات ایران است ۰ سخنسرایان بنامي همچون محمد علي صائب تبریزی (متوفي ۱۰۸۱)
" و ابو طالب کلیم کاشاني (متوفي ۱۰۶۱) و سید محمد عرفي شیرازی (متوفي ۹۹۹) و
" فیضي دکني (متوفي ۱۰۴۰) و محمد طاهر غني کشمیری (متوفي ۱۰۷۷) و و ۰۰۰۰
" دراین سبك هنر نمائیها کرده اند ـ"

و جای دیگر درباره غزلیات دوره سبك هندی چنین اظهار میکند (۵)

" و غزلهائیکه باعلي درجه دقت و رقت معاني خود رسیده و در ادبیات ما بسبك هندی
" (اصفهاني) معروف شده انلو بمکتب سمبولیسم نزدیك میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی
" غني کشمیری و ۰۰۰۰ "

و همچنین در ذکر خصوصیات سبك هندی اشعاری از غني را بعنوان شاهد آورده است ۰ مثلا در مورد "ابتکار مضامین " مینویسد ـ (۶)

" ایندسته از شاعران بنازکي خیال و دقت فکر و وسعت نظر و ساختن مضامین بکر و بدیع
" و آوردن معاني عجیب ممتازند ـ غني کشمیری گوید ـ

---

(۱) مقدمه دیوان غني چاپ سرینگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ۴۰ (۴) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا دائي جواد اصفهان ۱۳۹۹ ص ۲۶۷ـ۲۶۸ (۵) ایضا ۲۸۷

" در هر نماز دست بزانو چرا زند زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است
" ۰۰۰۰۰ ودوم ابتکار در تشبیهات و استعارات و کنایات ــ غني گوید (۱)
" چاك پیراهن یوسف نبود بي معني خنده بر پاکي دامان زلیخا دارد
"سوم شیوع فن ارسال المثل و فراواني تمثیل ــ غني گوید (۲)
" نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد
هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال "

۲٤ــ استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۳)
" غني از مشاهیر شاعران و فاضلان کشمیر معاصر صائب و شاگرد محسن فاني است.
" ناقدان معاصر وی او را بنازکي خیال ستوده اند "

سپس قسمتي از ابیات و رباعیات خوب و شیرین غني را در اثر گرانبهای خود نقل کرده اند .

۲۵ ــ دانشمند گرانمایه جناب آقای استاد سعید نفیسي در مقدمه دیوان محسن فاني چنین اظهار نظر کرده اند (٤)

" درمیان شاعران متعددی که در کشمیر بزبان فارسي شعر گفته اند دوتن که
" دریك عصر میزیسته اند ولي استاد و شاگرد بوده اند بیشتر جلب توجه میکنند
" ودر عداد شاعران نامي هندوستان باید بشمار آیند . نخشت ملا محسن فاني کشمیری
" ۰۰۰ وسپس ملا محمد طاهر غني ۰۰۰۰۰ از نظر فني و شعر شناسي اندك تفاوتي
" هم درمیان شعر فاني وغني هست و آن این است که شعر فاني ۰۰۰۰ بیشتر دارای
" جنبهٔ ریالیسم و ناتورالیسم است و شعر غني ۰۰۰۰۰ بروش امپرسیونیسم گفته شده است"

۲٦ ــ گذشته ازاین شماره کسانیکه اشعار غني را در بیاضها و جنگها و سفاین خود ضبط نموده اند اندك نیست و نگاهي بفهرست کتب خطي کتابخانه های معروف دنیا این موضوع را برای ما روشن میسازد . بطور مثال ایوانف در فهرست کتب خطي فارسي انجمن آسیائي بنگال عده یي بیاضها را بعنوان ". مجموعه اشعار " که دارای ابیات غني نیز میباشند تحت شماره های ۹۲٤ و۹۳٤و۹٤۳و۹٤٤و۹٤۵و۹۵۲ ذکر کرده است (۵) . همچنین آقای علي جواد زیدی از چهار بیاض دیگر در مقدمه دیوان غني نام برده اند (٦) . علاوه براین میتوان از گلستان مسرت نیز نامبرد (۷) . ما اینجا از بیاض آقای محمود فرخ که از سخن سنجان و ادب دوستان بنام مشهد میباشند ذکر میکنیم . ما مبرده عده ای از اشعار غني را انتخاب و در "سفینه فرخ " که حاوی اشعار منتخب شعرای بنام فارسي است جای داده اند .

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران رضا دائي جواد ص۲۹۷ (۲) ایضا ص۲٦۸ (۳)گنج سخن دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳٤۰ ص۱۰۸ــ۱۱۰ (٤)دیوان محسن فاني دکتر تیکو ص الف

(بقیه در صفحه بعد)

یکي از ابیات مندرج در سفینه مذکور این ایست

با سایه ترا نمي پسندم عشق است و هزار بد گماني (۱)

سپس اشعاری چند بنام "غني هندی" نوشته اند که منظور همان غني کشمیری شاعر ما ست.

۲۷ــ چون از نویسندگان تذاکر و تواریخ ادب و نقادان سخن و مولفین سفاین بگذریم مي بینیم که فرهنگ نویسان نیز از اشعار غني استفاده کرده ند و آنها را بعنوان شواهد لغلت و مصطلحات شعری بکار برده اند. در این ضمن میتوان از "مصطلحات الشعراء" تالیف امام قلي رازی وارسته نامبرد. مولف این کتاب بسیاری از اشعار غني را بعنوان شاهد آورده است(۲)

۲۸ــ بطوریکه میدانیم اشعار غني از همان موقع ترتیب دیوان مورد تقدیر و تمجید سخندانان قرار گرفته بود وحتي برای کسانیکه میخواستند تحصیلات عالي در زبان و ادبیات فارسي بنمایند دیوان غني جزو کتب درسي آنان محسوب میشد. در این امر بقول آقای دکتر سید علیرضا نقوی استناد میکنیم. وی در کتاب "تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان" در ذکر تذکره صبح وطن وضمن شرح حال مولف میگوید (۳)

" نواب اعظم در پنج سالگي بمکتب رفت و نزد حافظ محمد مکي و حافظ عبد الوالي
" قرائت قرآن را تمام کرد و ز مختصرات فارسي تا اخلاق حسني پیش غلام محي الدین
"خوشنویس و انشای خلیفه و زلیخا و گلشن سعادت و رساله عبد الواسع هانسوی و
" سکندر نامه و اخلاق جلالي و دیوان غني (کشمیری) و دیوان ناصر علي سرهندی
" و دیوان جلال اسیر را خوند ...."

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(۵) Concise Descriptive Catelogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W.Ivanow p.351 (۶) دیوان غني سرینگر ص۲ ه (۷) گلستان مسرت تالیف عبد الرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۳۱

---

(۱) سفینه فرخ ــ محمود فرخ ــ چاپخانه نبرد ما مشهد ۱۳۳۰ رجوع کنید به صفحه ۲ ۷ و ۷۱۰ و ۷۱۲ و ۷۶۵ ولي بیتیکه که در فوق نوشته شده در هیچک ام از دیوانهای چاپي غني کشمیری موجود نیست. (۲) مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته طبع چاپخانه نولکشور کانپور ۱۳۳۶ - رک به صفحه ۴ و ۶ و حاشیه ص۱۹ و ۴۵ وحاشیه ص۶۹ و ص۸۵ و ۹۱ و ۱۵۱ و ۱۸۰ و ۱۰۹ و ۲۴۵ و ۲۲۳ و ص۳۴۸. (۳) تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان نگارش دکتر سید علي رضا نقوی چاپ موسسه مطبوعاتي علمي تهران ص۵۴۶

۲۹ ـ شماره شاعران هندی که تحت تاثیر سبک و افکار غني قرار گرفتند و بطرز و روش او بفارسي یا ارد و شعر سروده اند بسیار است. شعرای دیگر معاصر غني وآنانیکه مدتي بعد از او میزیسته اند چون شوکت بخاری و مرزا جلال اسیر و ناصر علي سرهندی و بیدل بر شعرای زبان اردو که درآن زمان مراحل ابتدائي را میپیود بسیار نفوذ داشته اند. همچنین شعرای فارسي زبان نیز تحت تاثیر این سبک قرار گرفتند و ما پیش ازین نام برخي شعرا را که بجواب و تقلید غني شعر سروده اند بیان کردیم. اینك از دو شاعر بنام شبه قاره هند یاد مي کنیم که یکي ازآنان مرزا اسد الله خان غالب و دیگری علامه محمد اقبال است. بقول خورشید الاسلام نفوذ و تاثیر شعرای قرن یازدهم و دوازدهم هجری مانند غني و ناصر علي و بیدل در افکار میرزا غالب تا بیست و پنج سال اول زندگي او بسیار نمایان و واضح است و غالب بسبك و طرز آنان شعر میسروده است. اما علامه محمد اقبال غني را از گوشه دیگری مینگریست. غني برای او مظهر پاکي و صفا و آزادگي و عزت نفس است. وی در جاوید نامه از زبان مولانای روم شاعر ما را چنین میستاید و از او بدین کلمات توصیف میکند (۱)

شاعر رنگین نوا طاهر غني	فقر او باطن غني ظاهر غني

علامه محمد اقبال بعضي اشعار غني را در منظومه های فارسي (۲) و ارد و (۳) تضمین کرده و معني و جلوه نو بآن بخشیده است. علاوه براین او از زبان غني شاعر هموطن و "فقیر بظاهر و باطن غني" درسهای با ارزش و سخنان پر مغز برای ملت هند که در آنزمان زیر یوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خود را بسر میبرد بیان میکند و باقتضای حب وطن برای آزادی و استقلال هند بمساعي کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه از زبان غني اظهار میدارد ـ (٤)

هند را این ذوق آزادی که داد	صید را سودای صیادی که داد
آن برهمن زادگان زنده دل	لاله ای احمر ز روی شان خجل
تیزبین وپخته کار وسختکوش	از نگاه شان فرنگ اندر خروش
اصل شان از خاك دامنگیر ماست	مطلع این اختران کشمیر ماست
خاك مارا بي شرر داني اگر	بردرون خود یکي بگشا نظر

(۱) کلیات اقبال ـ جاوید نامه با مقدمه احمد سروش تهران ۱۳۴۳ ص ۸۰۳ (۲) ایضا (۳) بانگ درا ـ لاهور ـ ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ ـ ۱۹۹ منظومه ای بزبان ارد و بعنوان "خطاب به جوانان اسلام (٤) جاوید نامه ص ۳۶۲

این همه سوزی که داری از کجاست　　این دم باد بهاری از کجاست؟

این همه باد است کز تاثیر او

کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

اقبال نه تنها از افکار او متاثر شده است بلکه افعال و اصول زندگي و استغنا و مناعت طبع غني را نمونه و سرمشق میدانست و از اشعار و افکار او الهام میگرفت. اینك قطعه ایرا که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیر نقل میکنیم (۱)

غني آن سخنگوی بلبل صفیر　　نوا سنج کشمیر مینو نظیر

چو اندر سرا بود در بسته داشت　　چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت

کي گفتش ای شاعر دل رسي　　عجب دارد از کار تو هر کسي

بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر　　فقیر و باقلیم معني امیر

ز من آنچه دیدند یاران رواست　　در این خانه جز من متاعي کجاست

غني تا نشیند به کاشانه اش　　متاعي گران است در خانه اش

چو آن محفل افروز در خانه نیست

تهي تر ازین هیچ کاشانه نیست

و بر روح و روان پاك آن "مرد فقیر بظاهر و باطن غني" و "باقلیم معني امیر" که اکنون "محفل افروز" کاشانه سخنداني نیست و در خاك کشمیر مینو نظیر بخواب ابدی فرو رفته است درود فراوان میفرستیم. در همینجا این رساله را بپایان مي رسانیم

تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

---

(۱) کلیات اقبال جاوید نامه ص ۲٤۰

"فهرست منابع"

کتب تذکره

کتاب	مؤلف
۱ـ تذکرة الشعراء	دولت شاه سمرقندی
۲ـ تذکرة الشعراء	مولانا عبد الغني
۳ـ تذکره خوشنویسان	مولانا غلام محمد هفت قلم
٤ـ تذکره نصرآبادی	محمد طاهر نصرآبادی
٥ـ تذکره حسیني	میر حسین دوست سنبهلي
٦ـ تذکره نتایج الافکار	مولانا قدرت الله گوپاموی
۷ـ تذکره فانوس خیال	نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگړ
۸ـ تذکره نویسي در هند و پاکستان	دکتر سید علیرضا نقوی
۹ـ تذکره شمع انجمن	نواب صدیق حسن خان
۱۰ـ تذکره نشتر عشق	حسین قلي خان عظیم آبادی ـ نسخه خطي کتابخانه خدا بخش بانکي پور پاتنا
۱۱ـ تذکره ریاض الشعراء	واله داغستاني
۱۲ـ تذکره سفینه خوشگو	بند رابن داس خوشگو ـ نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۳ـ ایضا	مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا
۱٤ـ تذکره صحف ابراهیم	علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱٥ـ کلمات الشعراء	محمد افضل سرخوش
۱٦ـ ماثر الکرام	غلام علي آزاد بلگرامي
۱۷ـ مخزن الغرایب	احمد علیخان هاشمي نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۸ـ مراة الخیال	امیر شیر علیخان لودی
۱۹ـ تذکره خزانه عامره	غلام علي آزاد بلگرامي
۲۰ـ تذکره مقالات الشعراء	میر شیر علي قانع تتوی
۲۱ـ واقعات کشمیر	خواجه محمد اعظم دیده مری

٢٢ـ تذکره خلاصة الکلام	علي ابراهیم خان خلیل ـ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
٢٣ـ پارسي سرایان کشمیر	دکتر گ ل تیکو
٢٤ـ تذکره آتشکده	لطفعلي بیگ آذر
٢٥ـ تذکره اسرار الابرار	باباداود مشکواتي
٢٦ـ تذکره بستان یي خزان	

د واوین و کلیات شعراء و سفاین

٢٧ـ دیوان اثیر الدین اخسیکتي	مصحح رکن الدین همایونفرخ
٢٨ـ " حافظ	" محمد قزویني و دکتر قاسم غني
٢٩ـ " خواجو کرماني	" سهیلي خوانساری
٣٠ـ " عطار	" سعید نفیسي
٣١ـ " غني کشمیری	چاپ نولکشور لکهنو ١٩٣١ میلادی
٣٢ـ ایضا	چاپ سری نگر با مقدمه علي جواد زیدی ١٩٦٤ میلادی
٣٣ـ " فاني (شیخ محسن)	گردآورنده دکتر گ ل تیکو
٣٤ـ " فرخي سیستاني	مصحح دبیر سیاقي
٣٥ـ " قاآني	" محمد جعفر محجوب
٣٦ـ " معزی	" عباس اقبال
٣٧ـ " منوچهری	" دبیر سیاقي
٣٨ـ کلیات اقبال	با مقدمه احمد سروش
٣٩ـ بانگ درا	علامه محمد اقبال
٤٠ـ کلیات صائب تبریزی	با مقدمه امیر فیروز کوهي
٤١ـ گلستان مسرت	عبد الحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان
٤٢ـ سفینه فرخ	محمود فرخ
٤٣ـ رباعیات سرمد شهید	با مقدمه مولانا ابوالکلام آزاد

ساير كتب

كتاب	مؤلف
٤٤ـ اپانيشاد يا سر اكبر	باهتمام دكتر تاراچند و سيد محمد رضا جلالي نائيني
٤٥ـ آثار الصناديد	سر سيد أحمد خان
٤٦ـ احوال و اشعار رودكي	سعيد نفيسي
٤٧ـ ارمغان پاك	اكرام
٤٨ـ الذريعه الي تصانيف الشيعه	العلامة الشيخ آقا بزرگ الطهراني
٤٩ـ المعجم في معايير اشعار العجم	شمس الدين محمد بن قيس رازى بتصحيح مدرس رضوى
٥٠ـ امثال وحكم	علي اكبر دهخدا
٥١ـ بزم تيموريه	سيد صباح الدين عبد الرحمن
٥٢ـ تاريخ اقوام كشمير	منشي محمد دين فوق
٥٣ـ تاريخ ادبيات ايران	سيد رضا دائي جواد
٥٤ـ تاريخ حسن چهار جلد	پيرغلام حسن شاه كويهامي
٥٥ـ تاريخ عالم آراى عباسي	اسكندر بيگ
٥٦ـ تحول شعر پارسي	زين العابدين موتمن
٥٧ـ تزك جهانگيرى	جهانگير شاه
٥٨ـ چهار مقاله	مصحح دكتر محمد معين
٥٩ـ حدائق الحقائق	رامي تبريزى
٦٠ـ دبستان مذاهب	چاپ نولكشور كانپور
٦١ـ دره نجفي	نجفعلي ميرزا آقا سردار
٦٢ـ دقائق الشعر	
٦٣ـ رساله در فن شالبافي	حاجي مختار حسن اشائي
٦٤ـ رود كوثر	شيخ محمد اكرام
٦٥ـ شعراى فارسي زبان كشمير	پايان نامه دكترى آقاى گ ل تيكو
٦٦ـ شعر العجم چهار جلد	مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گيلاني
٦٧ـ شعر العجم في الهند	شيخ اكرام الحق (بزبان اردو)

٦٨ـ شعر و ادب فارسي — زين العابدين موتمن

٦٩ـ غالب — خورشيد الاسلام

٧٠ـ فرهنگ آنند راج — محمد پادشاه باهتمام دبير سياقي

٧١ـ فرهنگ انجمن آراى ناصرى — رضا قلي خان هدايت

٧٢ـ " برهان قاطع — مصحح دكتر محمد معين

٧٣ـ " علوم عقلي — دكتر سيد جعفر سجادى

٧٤ـ فهرست كتابهاى چاپي فارسي ج ١ — خان بابا مشار

٧٥ـ گنج سخن جلد سوم — دكتر ذبيح الله صفا

٧٦ـ لسان القلم في شرح الفاظ العجم — عبد القهار بن اسحق شريف مصحح اديب هروى

٧٧ـ لغتنامه دهخدا

٧٨ـ معجم البلدان — ياقوت حموى

٧٩ـ مراصد الاطلاع علي اسماء الامكنة والبقاع — صفي الدين عبد المومن بغدادى

٨٠ـ مجله ماه نو — بزبان اردو و چاپ كراچي

٨١ـ منتخب التواريخ — ملا عبد القادر بدايوني

٨٢ـ مجمع البحرين — شاهزاده داراشكوه نسخه خطي كتابخانه مجلس شوراى ملي ايران تهران

٨٣ـ مجله هلال مرداد ١٣٣٤ و ژوئن ١٩٦٣ — چاپ كراچي

٨٤ـ ماثر الامراء — نواب صمصام الدوله شاهنواز خان

٨٥ـ مجله آهنگ سپتامبر ١٩٥٩ — چاپ دهلي (بزبان اردو)

٨٦ـ مثنوى معنوى — مصحح رينولد ا. نيكلسون

٨٧ـ مصطلحات الشعراء — امام قلي رازى وارسته

٨٨ـ نزهة القلوب — حمد الله مستوفي طبع دبير سياقي

٨٩ـ نقش پارسي بر احجار هند — علي اصغر حكمت

كتب انگليسي

٩٠ـ Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett

٩١ـ A History of India — J.C.Powell Price

92. Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans Bibliothecaire a laBibliotheque Nationale, Tome Troisieme, Nos.1161-2017, Paris — E. Blochet

93. The Cambridge History of India — Col.Sir Woleslgy Haig & Sir Richard Burn.

94, The Cultural Heritage of India — The Rama Krishna Mission Institute of Culture, Calcutta.

95. A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal. — Waldimer Ivanow

96. Dabistan -e- Mazahib — Translated by Shea and Troyer

97. Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay — K.B.Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.

98. The Encyclopaedia Britanica, 14th edition

99. The Glimpses of Medieval India — Yusuf Hosain

100. The Historians History of the World — The Times

101. History of Shah Jahan of Delhi — Banarsi Pershad

102. India since 1526 — V.D.Mahajan & R.R.Sethi.

103. Indian Paintings Under the Mughals — Percy Brown

104. Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea. — Forstar George

105. Kashmir Under the Sultans — Mohibbol Hasan

106. Kashir 2 vols. — Ghulam Mohiuddin Sufi.

107. Kashmir Cesus Report Pt.I — Matinuzzeman

108. The Life and Times of Mahmood of Ghazna — M.Nazim

- Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans Bibliotheque a laBibliotheque Nationale, Tome Troisieme, Nos. 1161-2017, Paris — E. Blochet.
- The Cambridge History of India — Col. Sir Wolse[illegible] Haig & Sir Ri[illegible] and Burn.
- The Cultural Heritage of India — The Rama Kris[illegible] Mission Instit[illegible] of Culture, Calcutta.
- A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal. — Valdimer Ivan[illegible]
- Dabistan -- Mazahib — Translated b[illegible] Shea and Troyer
- Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay — K.N. Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.
- The Encyclopaedia Britannica, 14th edition
- The Glimpses of Mediaeval India — Yusuf Hossain
- The Historians History of the World — The Times
- History of Shah Zaman of Delhi — [illegible]
- India Guide 1838 — [illegible]
- Indian Paintings Under the Mughals — Percy Brown
- A Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea. — Forster Geor[illegible]
- [illegible] Under the Sultans — Mohibbul Hasan
- [illegible] 2 vols. — Ghulam Mohiuddi[illegible] Sufi.
- [illegible] — [illegible]

109. The Muslim World — Hartford Seminay Foundation.

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge

111. A Short History of Aurangzeb — J.N.Sarkar

112. Travels in the Mughal Empire — Dr. Francis Bernier

113. The Valley of Kashmir — Walter.R.Lawrence.
